

۸۷۸

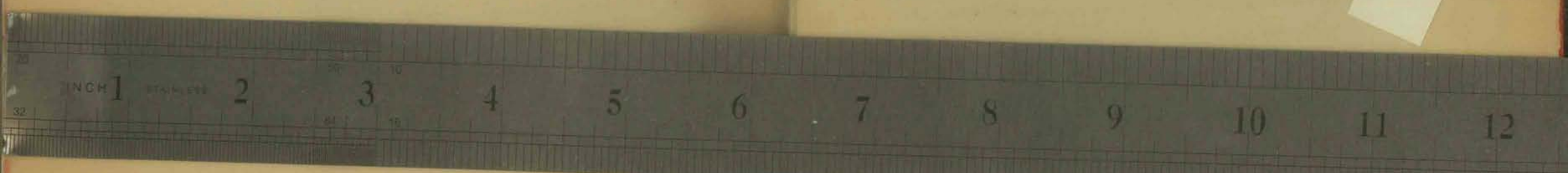


کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: اجتهاد و تقلید
 مؤلف: ابوالقاسم خان ابراهیمی
 موضوع: شماره قصه

شماره ثبت کتاب: ۷۳۵۰

۳۵۶



۳۵۶

۷۷۸



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: اجتهاد و تقلید
 مؤلف: ابوالقاسم خان ابراهیمی
 موضوع: شماره تفصیل

شماره ثبت کتاب: ۷۳۵۴۰

۷۷۸



ت
 ۳۵۶



کتاب

مستطاب

(اجتهاد و تقلید)



از تصنیفات سرکار آقای

ابو القاسم خان ابراهیمی کرمانی

ادام الله ایام افاضاته



طبع اول

چاپخانه سعادت کرمان

جهدی الاولی ۱۳۶۳

کتابخانه

۱۶

و زایل کتفه شکوک و شبهات و حافظ ثغور اسلام و ایمن و آن سد سیدی
 که با فقدان آن نلمه در اسلام بیدار گردید که هیچ چیز جای آن را نمیگیرد
 اعنی علم الایلام و نور الظلام و حامل علوم آل محمد علیهم السلام ایه الله
 فی العالمین و النافی عن الدین تحریف الغالین و اتحال المبطلین و تأویل
 الجاهلین ابی و کهنفی و رجائی الحاج زین العابدین خان الکرمانی اعلی الله
 مقامه و رفع فی الخلد اعلامه و حقیر فقیر مسکین و سایر اخوان مؤمنین از
 مقلدین آن بزرگوار متحیر ماندیم و مرجع خود را در اخذ احکام و مسائل
 حلال و حرام نمیدانستیم و چاره جز استغاثه بخداوند و توسل بذیل عنایت
 حضرت صاحب الامر بجلل الله فرجه و تمسک بآثار آل محمد علیهم السلام ندا شتیم
 و بالخصوص در این میان که کار این حقیر از سایر اخوان مشکلتز و غریبم از
 دیگران بیشتر بود زیرا بعد از فقدان آن بزرگوار بر روی زمین وزیر آسمان
 کسی رانداشتیم که عرض حاجتی بخدمتش نمایم یا در مان دردم را بخوام و در
 حینی که خود این ناچیز باین کیفیت مبتلا و دچار و از این پیش آمد در فشار بودم
 مراسلات سایر اخوان از دور و نزدیک میرسید و سؤال از تکلیف خود می نمودند
 باین مناسبت که حقیر رانز دیکتر از دیگران میدانستند و همچو می پنداشتند که
 باین بنده شرمنده بحکم ارث و استحقاق از آن دریای مواج علم و عمل غرنه
 یا ترشچی رسیده و یا آنکه در مدت خدمت و اقتضای ملازمت آن بزرگوار
 خوشه از آن خزمن برچیده ام و چیزی دانسته ام و باین جهات و مناسبات جمعی
 هم تقاضای نوشتن رساله عملیه داشتند و این مظنیرا هم از جمله ضروریات دین می
 انگاشتند و در آن موقع در جواب هر یک از اخوان باقتضای مقام اختصاراً
 آنچه را که شنیده بودم و میدانستم عرض کردم و اجمالاً اشاره بتکلیف ایشان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين ولعنة الله على اعدائهم
 اجمعين اما بعد چنین مینگار دبنده مسکین ابوالقاسم بن زین العابدین
 اعلی الله مقامه در این موقع که کتاب مبارک موجز در احکام عبادات تألیف
 مرحوم مبرور مولای بزرگوار و والد ماجد عظیم الشان مرجع اهل اسلام
 و ایمن اعلی الله مقامه را مجدداً برای عمل و استفادة اخوان بطبع رسانده ایم
 و منتشر میشود مقتضی دیدم عبارات مختصره ای در این مقام برای مزید بصیرت
 و تذکر بعض اخوان و اطمینان ایشان برنگارم تا برکات آل محمد علیهم السلام
 و تأیید حضرت حجت عصر عجل الله فرجه و ارواحنا فداه غبار بعض اوهام از
 قلوب صافیة آنها مرتفع گردد و اگر بواسطه سبق بعض شبهات عوامانه
 و سواسی در دلهای آنها حادث شده است زایل گردد ان شاء الله و ما نوفیقی
 الا بالله و موضوع این است بعد از آنی که مبتلا شدیم بزرگترین فتنه آخر
 الزمان و رحلت سید و مولای بزرگوار حلال مشکلات و کشف معضلات

و آنچه را که بنای عمل همه ما بر آن است نمودم و بر حسب اجازه مولای
 بزرگوار و ترتیب عمل ایشان که میدانستم بهمه اخوان نوشتم که در ترتیب
 عمل الحمد لله تغییری حادث نشده و نمیشود و کتاب مبارک موجز و هم چنین
 کتاب مبارک جامع الاحکام تألیف مرحوم آقای بزرگوار آیه الله فی العالمین
 الحاج محمد کریم خان اعلی الله مقامه که محتوی جمیع ابواب نفع از عبادات و
 غیرها است بحمد الله در دست است و همه میدانیم و یقین داریم که بنای مشایخ
 عظام اعلی الله مقامهم بر روایت متون اخبار آل محمد علیهم السلام بود و از
 تقریعات اجتهادیه بکلی اجتناب داشتند و در فتاوی ایشان غیر از آنچه که اخبار
 صحیحه مرویه از طرق علماء واصحاب ثقات رضوان الله علیهم بالصراحه بر آن
 دلالت دارد دیده نمیشود و اختلافی هم اگر در بعضی از مسائل در رسائل
 ایشان دیده میشود از جهت اخبار مختلفه مرویه است که بر حسب اذن و اجازه
 ائمه اطهار صلوات الله علیهم از باب سعه که خودشان قرار داده اند هر یک
 بحدیثی گرفته اند و عمل کرده اند و در عین حال منع از عمل بجزیر دیگر
 ننموده اند و مولای من اعلی الله مقامه در حالی که خود صاحب رساله و تألیفات
 فقهیه استدلالیه بود و استقلال در عمل داشت اغلب بکتاب مبارک جامع عمل
 مینمود و باصحاب و تلامذه و همه اخوان اجازه عمل بآن کتاب را میداد باین
 لحاظ ما هم بهمه اخوان اجازه و اطمینان دادیم که ان شاء الله تزلزلی در عمل
 بآن فتاوی و آن کتب نداشته باشند و بداند که نزول این حادثه هیچ وقت
 یقینات سابقه را که در دست داشتیم و بعقل و استدلال و هدایت امام عصر
 عجل الله فرجه دانسته بودیم از میان نمیرد و بلا تکلیف نمی مانیم و آثار آل محمد
 علیهم السلام بحفظ امام زمان عجل الله فرجه محو و مرتفع نخواهد شد

و بخصوصاً باز حجتی که مشایخ عظام اعلی الله مقامهم کشیده اند و بیاناتی که
 فرموده اند و بالاخص آنهمه توضیحی که مرحوم آقای بزرگ اعلی الله مقامه
 در کتب مفصله و مختصره خود داده اند و سعی بلیغی که در تقطیع و تهنیب
 اخبار آل محمد علیهم السلام و تصحیح آنها در کتاب مبارک فصل الخطاب
 فرموده اند و در کتب اصول خود شرح و بسط داده اند دیگر جای شبهه و اشکال
 باقی نگذاشته و اتهام حجت فرموده است و همه دانسته ایم که بنای عمل ایشان
 بر چه بوده و آنچه فرموده اند جز همان اخبار صحیحه که عمل جمیع اصحاب
 متقدمین و متأخرین بر آن بوده نیست و بنا بر این با کمال اطمینان بهان فتاوی
 که از ایشان در دست داریم و سابقاً عمل میکردیم و یقین بآنها داشتیم امروز
 عمل میکنیم و شبهه و تردیدی بخود راه نمیدهیم و از بی چیز دیگر نمیگردیم
 زیرا بحمد الله بضرورت اسلام بر ما ثابت و مبرهن است که مرجع ما در غیبت
 حضرت حجت عصر عجل الله فرجه همانا اخبار و آثار ائمه اطهار است
 صلوات الله علیهم از این حیث که حجت عصر اجازه فرموده و همه ما را امر
 بر رجوع بروای اخبار خودشان فرموده و شبهه نیست که رجوع ما بایشان از باب
 روایت آنها است نه از جهتی دیگر و چون ناچار بودیم که روایات و اخبار آل
 محمد (ع) را از کسی بگیریم که اطمینان و وثوق بصدق او داشته باشیم و بروایت
 شخص مجهول یا دروغگو اطمینان و سکون حاصل نمیشود رجوع بر اوی
 صحیح و موثوق به مینماییم که بروایت او یقین حاصل نمائیم و اصل موضوع
 یقین بروایت است که از شخص ثقه گرفته شود و آنچه مطاع و متبع است
 فرمایش امام است نه شخص راوی زیرا اطاعت دیگری غیر از یقین و ائمه
 اطهار (ع) واجب نیست و چون یقین بصحت عمل و روایت مشایخ عظام

اعلی الله مقامهم و وثاقت ایشان بر ما حاصل است و دانسته ایم که باندازه يك سر
 مو هم در فتاوی و احکام خود تخلف از مدلول اخبار تموده اند پس عین فتاوی
 ایشان امروز مورد یقین ما است که فرمایش امام است و بااطمینان و سکون
 قلب عمل میکنیم و علاوه بر این خود را در محضر و مرآی حضرت حجت عصر
 عجل الله فرجه میدانیم و او بر حال ما و عمل ما آگاه است و اگر حیثاً
 بر حسب صلاح زمان و تغییر در مصالح مکلفین تغییر حکم یا مسأله را لازم
 دانست از هر راه که مقتضی بداند و از وراء هر دست یا زبانی که خواسته باشد
 خواهد فهمانید و بر او مشکل نیست و بیان و هدایت و تعلیم شأن او است چنانکه
 خداوند میفرماید ان علینا جمعه و قرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه ثم ان
 علینا بیان و میفرماید ما کان الله لیضل قوم ما بعد اذ هدینهم حتی یرین
 لهم ما یتقون و شبهه نیست که بیان خداوند برای امت بوسیله پیغمبر (۱۳)
 و ال محمد (۱۴) و امروز بوسیله حضرت حجت عصر عجل الله فرجه باید بشود
 و این امر شأن آن بزرگوار است نه شأن مکلفین و تفصیل این مطلب زیاده
 بر این لازم نیست زیرا که تفصیل زیاد مطلب را مشکل میکند الا اینکه
 چون بعضی از اخوان از دور و نزدیک بطور اشاره یا تصریح از این بنده جاهل
 تقاضای نوشتن رساله عملیه مینمودند و این بنده هم از این جرأت و جسارت خود
 داری نموده ام و امری را که حتم و لازم نبود بر خود الزام نکرده ام ملاحظه
 کردم که مبدا خدای نکرده در اذهان بعضی اخوان تولید شبهه بشود و حق
 هم با ایشان است زیرا که در السنه اهل علم و عوام بسیار شنیده اند و از قرون
 متوسطه اسلام الی الآن همیشه دیده و شنیده اند که بنای علماء بر این شده است
 که هر يك رساله مینویسند یا اقل رساله یکی از علمای سابقین را حاشیه

میفرمایند و گمان کرده اند که این امری حتم و فرض است و اساس دین باید
 بر این باشد خاصه با اختلافاتی که در احکام و فتاوی علماء اعلام دیده و شنیده اند
 بلکه در اصل موضوع اجتهاد و تقلید و تقلید حی و میت و مسائل خلاقیه جزئی
 که در این باب هست که هم آنها مسأله تقلید میت است که اکثر از علماء جایز
 نمیدادند و همیشه تقلید از مجتهد حی را واجب میدادند از هر يك مطلب ناقص و
 عبارت ناتمامی شنیده اند و اسباب تحیر شده است و مشایخ عظام اعلی الله مقامهم
 هم اگر چه در این باب حق بیان را در کتب خود ادا فرموده اند الا اینکه
 بیانات ایشان هم علمی و اصطلاحی است و مناسب اهل علم و محصلین است و آنها
 که آشنا با اصطلاح نیستند از فهم آن محرومند بنا بر این مناسب دیدم عبارات
 مختصره ای در مسأله اجتهاد و تقلید و معنی تقلید حی و میت و جایز بودن یا نبودن آن
 برای بصیرت بعضی اخوان بنویسم زیرا هم چو بنظر میآید که تا اندازه زمان مقتضی
 است و مشکلات و مواعنی که در جلو بود و مشایخ عظام (۱۵) از اظهار و بیان این
 مطلب تا درجه خود داری میگردند بسیار کم شده و وقت آن رسیده است که مطلب
 را توضیحی بدهیم و باعتباراتی بیان کنیم که مناسب فهم اهل علم و عوام هر دو
 باشد و این است که مها ممکن سعی دارم که باز بان ساده معمولی خودمان
 مطلب را ادا نمایم و بصرف اصل مطلب و همانچه دانستن آن لازم است و
 مبنای دین آل محمد علیهم السلام بر آن است اقتصار میکنم و از اصطلاحات
 مشکله و عبارات غریبه اصحاب و زوائد و فروع خیالیه که انسان را مبهوت
 و متحیر و شاید دیوانه میکند احتراز میکنم و فایده هم در ذکر آنها نیست
 مگر اینکه بعضی طلاب قدیم آنها را جزو فضیلت میدانستند و اصطلاحاتی
 را که در این باب وضع و تدوین شده اغلب بآنها آشنا نیستند و بهمین جهت

برادران عوام و فارسی زبان الی الآن از فهم این مسأله بزرگ که مبنای دین و ایمان بر آن است جاهل مانند و در طول زمان و مرور ایام آنقدر از آن اصطلاحات غریبه عجیبه و معاهاروی هم متراکم شد و هر کسی چیزی بر آن علاوه کرد که حساب آنها را خدا دانا است و کتابخانه ها از آن اصطلاحات پر شد و مجموع آنها را علم اصول نامیدند و خواندن دوره مفصل آنرا بهزار و دو بیست سال بعضی از طلاب تحدید نمودند و دوره مختصر آنرا در هفتاد سال و یکی از اهل علم فقط در یک مسأله استصحاب که مسأله کوچکی از مسائل اصول است هفت سال درس فرمود و جمیع این تفصیل را از باب مقدمه واجب قرار دادند که شخص مکلف بعد از این زحمت و اینهمه تحصیل بتواند حلال و حرام خود را بفهمد و بعد از آن موفق بر عمل بشود و دنیا و آخرت خود را بتواند معمور نماید خلاصه حرف بسیار است الا اینکه ما در این رساله مختصره فقط به بیان مسأله اجتهاد و تقلید بطور اختصار و اجمال اکتفا میکنیم و سایر مسائل را بحال خود میگذاریم
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و حسبی الله و نعم الوکیل و تحصنت بنی المملک و الملکوت و اعتصمت بنی العزة و الجبروت و امتنعت بنی القدرة و اللاهوت من کل ما اخاف و احذر و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و بعد از این مقدمه برای بیان مطلب دو باب قرار میدهم و در هر بابی فصولی چند عنوان میکنیم

باب اول

در منشاء اجتهاد و مجتهد بطور اختصار

فصل اجتهاد در لغت بمعنی بذل و سع و تحمل مشقت است و در اصطلاح مجتهد بن استفراغ و سع شخص فقیه یعنی کوشش بسیار در تحصیل ظن بحکم شرعی یعنی بعد از زحمت زیاد گمان بکند که شاید حکم خدا و رسول در مسأله معین این باشد و بالاخره آنچه چیزی که گمان شخص فقیه بر آن شد این حکم خدا و رسول است در باره مقلدین و واجب است بر آنها که عمل باین گمان بکنند و اگر کسی باین گمان شخص مجتهد عمل نکرد و مطالبه دلیل و برهان نمود و بدون فهمیدن دلیل و برهان تسلیم بگمان شخص مجتهد نشد و انکار کرد عبادت او صحیح نیست زیرا که در معنی تقلید اصطلاح علما و مجتهدین بر این است که معنی آن عمل کردن بقول غیر است بدون حجت و دلیل مثل اینکه شخص عامی از شخص مجتهد تقلید میکند و حق پرسش دلیل و برهان ندارد زیرا که در وسیع مقلد نیست چیزی را که مجتهد میفهمد درک بکند و مأخذ این علم و اجتهاد برای مجتهد کتاب خداست و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بطوریکه تحقیق میکنند چون از این هر دو علم برای مجتهد حاصل نمیشود و دلالت آیات کتاب قطعی نیست و دلالت اخبار و صدور آنها هم از پیغمبر و ائمه علیهم السلام هیچکدام قطعی نیست این است که عقل مجتهد و اجماع چند نفر از اصحاب را هم از جمله دلایل و مأخذ این علم برای مجتهد قرار داده اند و برای ادله عقلیه اصول و قواعد و قوانینی قرار داده اند که اصل

وریشه آنها از قواعد کلامیه و منطقیه است که مأخذ هر دو از یونانیین قدیم است که کتب آنها را در زمان خلافت هر و ن و مأمون ترجمه کردند و بین علمای اسلام منتشر شد و از آن اوقات بعد تدریس نمودند و جزء ادله شرعیه در دین اسلام و احکام پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و پس از آن برای تکمیل آن قواعد علمای آن دوره مانند ابو حنیفه و ابو یوسف و مالک و احمد بن حنبل و غیرهم زحمات کشیدند و دقتهای بسیار کردند و شرح و بسط دادند و قواعد زیاد افزودند و دلایل احکام شرع پیغمبر صلی الله علیه و آله را کامل نمودند و این جمله را علم اصول نام نهادند و فهم کتاب و سنت را منوط و مربوط به تحصیل این علم و عمل کردن بآن دانستند و معتقد شدند که بدون این علم برای شخص قفیه گمان بحکم شرعی حاصل نمیشود و بر قفیه است که با استعمال این اصول و اجتهاد در اینها رأی بدهد و هر چه رأی مجتهد شد آن حکم خداست در باره مقلد و بر او فرض است که عمل بآن نماید و همانرا حکم خدا و رسول بدانند و گفتند که جمیع امت پیغمبر (ص) بدو قسم منقسم میشوند یا مجتهدند یا مقلد بر مجتهد است که موافق این اصول رأی بدهد و بر مقلد است که تسلیم نماید و معتقد شدند که تقلید کردن برای مجتهد و کسی که صاحب علم باین قواعد است و از مجموع این قواعد میتواند گمان بحکم شرعی حاصل بکند حرام است و واجب است که شخصاً اجتهاد بکند و گفتند مجتهد ناچار از این اجتهاد است زیرا که این اوقات یعنی بعد از رحلت پیغمبر (ص) موافق قول سنین و بعد از غیبت امام علیه السلام موافق عقیده بعضی مصنفین اصول شیعه باب علم بکلی مسدود شده و از کتاب و سنت جز گمانی برای مجتهد حاصل

نمیشود و تکلیف هم بر امت باقی است و نمیتوانیم بلا تکلیف باشیم پس بر مجتهد است که از کتاب و سنت و این قواعد موضوعه بر حسب مصلحت و استحسان و عقل خود تحصیل مظنه نماید و رأی بدهد و امت پیغمبر را بلا تکلیف نگذارد و این رأی برای مقلد قطعی است و حق تخلف از آن ندارد زیرا که حکم خداوند و حدود شرعیه معطل میانند و معلوم است که برای خداوند حکم معین قطعی در حوادث و قضا یا نیست یا اگر هست از راه های قطعی که علم بآن حاصل بشود یا نرسانده اند پس حکم خداوند در هر موضوعی تابع گمان و رأی مجتهد است و تجدد رأی هم برای مجتهد نقلی نیست و ممکن است در موقعی در مسأله رأی بدهد و در وقت دیگر تجدید رأی نماید و بر خلاف حکم اول گمان دیگر نماید و در هر زمانی تکلیف مقلدین متابعت رأی و گمان مجتهد آن زمان است و عامه معتقد شدند که تقلید مجتهد مرده هم در هر رأی که داده است جایز است چنانچه الان هم بهمین قاعده جاری هستند و از میانه آراء زیادی که مجتهدین آنها داشته اند چهار رأی را اختیار کرده اند و یکی از آن چهار رأی عمل میکنند ولی جمعیت زیادی از شیعه این اعتقاد را نپذیرفتند و قائل شدند که تقلید مجتهد مرده جایز نیست و در هر زمانی مجتهد حی جامع الشرایط لازم است و جمعی قید کردند که اعلم هم باید باشد جمعی دیگر این قید را نکردند و اکثریت شیعه بر این دو قولند مگر عدّه قلیلی مثل اخبار بین تقلید میت را جایز دانستند و دلایل اصولیین بر منع از تقلید میت بسیار است و اصح و اقوی آنها بطوریکه می نویسند این است که دلایل قفیه چون گمانی است میان آن دلایل و نتایج آنها لزوم عقلی نیست پس مفید فایده نیستند و آنچه چیزی که مفید است و حجت است فقط همان

ظن مجتهد است و باموت مجتهد این حجت زایل میشود پس تقلید میت جایز نیست و صاحب معالم این دلیل را دلیل زشتی شمرده است و دلیل دیگر شان این است که اصل تقلید برخلاف اصل است نهایت این است که برای رفع اشکال از امت پیغمبر صلی الله علیه و آله علماء اجماع کرده اند و تقلید مجتهد زنده را جایز دانسته اند اما برای تقلید مرده اجماعی نشده پس جایز نیست باری و بنای ما بر ذکر ادله نبود و آنچه را که اینجا در نظر داشتیم بیان مختصر و خلاصه از تعریف اجتهاد و مجتهد و دلایل اجتهاد بود و چیزی را که بر عهده داریم وضمانت میکنیم در آنچه مینویسیم امانت در روایت است و عین آنچه عرض کردیم عین تصریحات کتب اصولیه است که هنوز عشری از آنرا هم ذکر نکرده ایم و در ضمن فصول آیه که خورده خورده ما نوس باین مراتب بشوید بمطالب دیگر نیز اشاره خواهیم کرد ان شاء الله

فصل شبهه نیست که در زمان پیغمبر (ص) و حیات آن بزرگوار اجتهادی در میانه امت مرسوم نبود و قواعد و اصولی برای تحصیل گمان بحکم شرعی نداشتند و اصلاً این اصطلاح را نمیدانستند و بنا بر این بود که هر چه پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود امت بدون چون و چرا اطاعت نمایند و امر خداوند که در قرآن نازل فرموده بود این بود که هیچکس در مقابل خدا و رسول اختیاری نداشته باشد چنانکه فرمود ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهنم الخیرة من امرهم و هم چنانکه در حدیث شریف است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که خداوند ادب فرمود پیغمبر خود را و نیکو فرمود ادب او را پس همینکه ادب او کامل شد نازل فرمود بر او انک لعلی خالق عظیم پس تفویض فرمود باو امر دین و سیاست بندگان خود را پس

فرمود ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر چه را که رسول اتیان فرمود بگیرد و هر چه را نهی فرمود منتهی بشوید و فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و عمل کردن بادلۀ عقیده در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله جایز نبود و در حکم شرک بود چنانکه خداوند میفرماید و لا یشرک فی حکمه احداً و میفرماید ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین ما لهم یاذن به الله و هم چنین فرمود و من لم ینحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و عمل کردن بگمان و تخمین و بدون علم مطلقاً جایز نبود و در هفتاد آیه از قرآن پیغمبر (ص) نهی از آن فرموده بود چنانکه میفرماید ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً یعنی گمان انسان را از حق بی نیاز نمیکند و از این قید است باقی آیات و مقصود ما استدلال در این مقام نیست فقط منظور این است که ترتیب زمان پیغمبر (ص) را عرض کنیم که عمل بر چه بود و دستور پیغمبر (ص) بچه منوال بود و برای بعد از زمان خود هم میدانید که چه دستور فرمود و حدیث افی تارک فیکم التقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا اجماعی جمیع روایات خاصه و عامه است و هیچکس تردیدی در آن ننموده یعنی بعد از خود کتاب خدا و عترت را در میان شما باقی میگذارم که با تمسک بآنها هرگز گمراه نخواهید شد و احتیاج بقواعد دیگر پیدا نمیکنید و فرمود در کتاب خدا هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه ذکر شده و بعد از معرفی و نصب امیر المؤمنین علیه السلام بخلافت خود خداوند نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً یعنی امروز دین را کامل و نعمت را بر شما تمام کردم و بهمین اسلام راضی شدم و دیگر

برای دین زحمتی بردوش ما تهاد و اجتهادی را قرار نداد خلاصه که در زمان یغمبر (۳) اجتهادی نبود و بنا بر اطاعت امر بود و یغمبر (۳) احکام دین را ابتداء میفرمود و اشخاصی که حاضر بودند می شنیدند و بر دیگران روایت میکردند و هر حادثه هم که میشد بناشان بر این بود که سؤال میکردند و یغمبر (۳) حکم خدا را میفرمود و برای آنها هم که حاضر خدمت یغمبر (۳) نبودند دستور بر حسب امر خداوند این بود که از هر قومی چند نفری بیایند و تفقه در دین نمایند یعنی احکام را از شخص یغمبر (۳) یا سایر اصحاب که سابقاً از آن حضرت شنیده بودند بشنوند و یاد بگیرند و فهم در دین پیدا کنند و برگردند و قوم خود را بیاموزند و از خداوند بترسند و هیچ در اختیار و تواریح دیده نشده که با شخصی که میآمدند قواعد و اصولی بیاموزند که بتوانند احکام دین را از آنها استخراج نمایند و گمان بمسائل پیدا کنند ولی بنا بر این بود که روایات و احکام یغمبر را می شنیدند و میآموختند و یقین بآن هم میکردند و علم هم حاصل میکردند و یغمبر (۳) از عمل بغير علم مطلقاً نهی فرموده بود و خداوند میفرماید **و لا تقف ما لیس لك به علم یعنی پیروی مکن چیزی را که علم آن نداری و آن حضرت هم طلب علم را بر امت واجب فرمود و شبهه نیست که تکلف و عسر و حرج در دین قرار نداد و تحصیل علم با احکام دین امری بود که بر همه امت ممکن بود بهر حال که در زمان یغمبر (۳) امر باین کیفیت جاری بود مگر اینکه بعضی از مورخین و محدثین عامه دوسه فقره معمولاتی دارند و روایت میکنند که یغمبر صلی الله علیه و آله بمعاذ بن جبل مثلاً اجازة فرموده یا تمجید کرده که اجتهاد در دین بکنند ولی قرآن و روایات**

معتبره خود آنها تکذیب آن مجعولات را میکنند و دستور کلی هم فرموده که هر روایتی که برخلاف کتاب خدا بشنویم بدانیم که از یغمبر نیست و از دروغ هائی است که ساخته اند و آن حضرت فرموده است و در آنچه عرض شد شبهه برای مسلم یا دیگران که از مبده و مبنای اسلام اطلاع پیدا کرده اند نیست و در نزد همه بدیهی است

فصل بر هیچکس تردیدی نیست که اساس اجتهاد بعد از رحلت یغمبر (۳) در اسلام پیدا شد و منشأ آن رؤساء امت و خلفاء آنها بودند چون مسلمین در زمان یغمبر (۳) اینطور تربیت شدند که در هر موضوع و حادثه که پیش میآمد عقب حکم آن میگشتند و میخواستند بدانند یغمبر (۳) در این موضوع چه فرموده و حکم خدا چیست چون یغمبر (۳) بآنها فرموده بود هر کس از پیش خود چیزی بگوید ولو بسیار جزئی باشد حتی تا این اندازه که بسنگ ریزه بگوید استه خرما و این را دین خود قرار بدهد مشرک است این بود که در هر مسأله از ترس اینکه مشرک نشوند سؤال میکردند و از بی حکم آن و حد آن میگشتند و یغمبر (۳) فرموده بود که خداوند برای هر چیزی حدی قرار داده و برای هر که تجاوز از حد نماید نیز حدی قرار داده و علم همه این حدود نزد من است این بود که در هر قضیه سؤال میکردند و رؤساء آنها هم علمی نداشتند و نمیدانستند چه جواب بگویند و از امیر المؤمنین (۴) و اهل بیت یغمبر هم که اعراض کرده بودند و با اینکه مأمور بسؤال از آنها بودند سؤال نمیکردند چنانکه در خطبه غدیر فرمود که حلال و حرام بیش از آن است که بتوانم برای شما احصاء نمایم ولی مأمور شده ام که از شما بیعت بگیرم برای علی بن ابیطالب علیه السلام و او را بشما معرفی نمایم و در حوادث

میایستی رجوع بآن بزرگوار نایند ولی امت این کار را نکرده و مخالفت پیغمبر (ص) را نمودند الا اینکه هر وقت حادثه و قضیه مشکله دست میداد ناچار میشدند و بعلی بن ابیطالب علیه السلام مراجعه میکردند و خلیفه دویمی هفتاد مرتبه از ناچاری این عبارت را گفت که اگر علی نبود عمر هلاک میشد که همه عامه و خاصه روایت کرده اند و خلیفه اولی مکرر میگفت مرا وا گذارید من برای شما خوب نیستم در حالی که علی در میانه شماست ولی معدلک دست از ریاست خود هم نمیتوانستند بردارند و برای حفظ سیاست خود باب اجتهاد را باز کردند و در بیان مسائل دین با پیغمبر (ص) شرکت کردند فرقی که داشت این بود که پیغمبر (ص) آنچه فرموده بود از وحی خداوند بود و از رأی و هوای خود چیزی نفرموده بود ولی آنها خودشان اجتهاد کردند و رأی خود را گفتند و رأی و عقل اشخاص هم معلوم است که موافق حقیقت نمیشود و اسباب فساد میشود این بود که بکلی اساس دین را بهم زدند و چیزی در دستشان باقی نماند و قرآن هم که در میانه بود بعد از آنی که قسمت زیادی از آنرا که برخلاف صلاح خود دانستند از میان بردند و تحریف و تصحیف نمودند بقیه آن هم بیش از معمولاتی نبود و جزئیات احکام و مسائل را نمیتوانستند از آن استخراج نایند زیرا که علم آن مخصوص بخدا و پیغمبر و اهل بیت آن بزرگوار بود و از فرمایشات پیغمبر هم که بقدر کافی در دست نبود و نداشتند پس قرار بر اجتهاد گذاردند و شرح این اجمال را کسی که مراجعه بتاریخ و سیر نماید و تتبع در اخبار آل محمد علیهم السلام نماید و سیرت فعلی اهل سنت را مطلع باشد میداند و خود عامه هم استنکافی از آنچه عرض شد ندارند و ما برای خالی نبودن این

رساله مختصری از روایات خود اهل سنت و بعضی از اخبار خودمان را بقدر نمونه ایراد خواهیم کرد

فصل در کتاب مبارک ارشاد العوام روایت میفرماید از کتاب فواید مدینه نقل از کتاب مواظ و اعتبار تألیف تقی الدین احمد بن علی بن عبد القادر که از علمای سنیان است که گفته است :

بدانکه چون خداوند عالم مبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را پیغمبر بسوی همه مردم عربشان و عجمشان و همه آنها اهل شرک بودند و عبادت میکردند غیر خدا را مگر بعضی از اهل کتاب پس امر او باقریش بود آنچه بود تا آنکه از مکه هجرت کرد بسوی مدینه و صحابه در دور آن بزرگوار بودند هر وقتی بگرد او جمع میشدند با آنکه همه گدا و کم روزی بودند و بعضی از ایشان در بازارها کاسبی میکردند و بعضی از آنها باغبان بودند و در سرخستان خود بودند و گاه گاهی هر يك بخدمت پیغمبر میآمدند در و قبیله قدری فراغتی پیدا میکردند از تحصیل روزی پس هر گاه کسی از پیغمبر (ص) مسأله میپرسید یا خود ایشان حکم میکردند بحکمی یا امر میکردند بچیزی یا کاری میکردند هر کس اتفاقاً حاضر بود یاد میگرفت و هر کس حاضر نبود یاد نمیگرفت آیاتمی بینی که عمر بن الخطاب نمیدانست آنچه را که میدانست جبل بن مالک بن نابقه که مردی از عراب هذیل بود در مسأله دینه جنین و از جمله فتوی دهندگان در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عبدالرحمن بن عرف و عبدالله بن مسعود و اُبی بن کعب و معاذ بن جبل و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و زید بن ثابت و ابو درداء و ابو موسی اشعری و سلمان فارسی رضی الله عنهم پس چون مرد رسول خدا صلی الله

علیه وآله و خلیفه شد ابو بکر صدیق متفرق شدند صحابه رضی الله عنهم پس بعضی از ایشان بجزنگ اهل عراق رفتند و بعضی در مدینه ماندند با ابی بکر و هر وقت مسأله اتفاق میفتاد هر چه میدانست از کتاب و سنت میگفت و هر چه نمیدانست از صحابه میپرسید اگر آنها میدانستند بگفته آنها عمل میکرد و اگر آنها هم نمیدانستند خود اجتهاد میکرد در حکم پس چون ابو بکر مرد و الی امت شد بعد از آن عمر بن خطاب و شهرهای بسیار در زمان او مفتوح شد و صحابه بیشتر پراکنده شدند در آن شهرها و همینکه حکومتی پیش میآمد در مدینه یا غیر مدینه اگر صحابه که در آن شهر بودند از پیغمبر در خصوص آن مسأله چیزی میدانستند حکم میکردند و الا اجتهاد میکرد امیر آن شهر در آن مسأله و گناه بود که در آن مسأله حکم از پیغمبر بود و لکن در نزد صحابه دیگر بود در شهری دیگر و میدانست مدنی آنچه مصری نمیدانست و مصری میدانست آنچه را که شامی نمیدانست و شامی میدانست آنچه بصری نمیدانست و بصری میدانست آنچه را که کوفی نمیدانست همه اینها در حدیث بود لکن هر کس شنیده بود میدانست و هر کس نشنیده بود نمیدانست پس بهمین طور صحابه متفرق بودند تا مردند پس تابعان ایشان بعد از ایشان ماندند که هر جماعتی از آن تابعان در آن شهرها طلب عام کردند از آن صحابی که در آن شهر بود و از حکام استاد خود تعدی نمیکردند مگر در کمی از مسائل که از صحابی دیگر اتفاقاً بایشان رسیده بود چنانکه اهل مدینه تابعان عبدالله بن عمر بودند در بسیاری از مسائل و اهل کوفه تابعان عبدالله بن عباس بودند و اهل مصر تابعان عبدالله بن عمر و بن عباس بودند و هم چنین پس بعد از اینکه تابعان مردند فقهای شهرها پیدا شدند

مثل ابوحنیفه و سفیان و ابن ابی لیلی بکوفه و ابن جریج بمکه و مالک و ابن ماجشون بمدینه و عثمان بن عفان بسوی و سوار ببصره و اوزاعی بشام و لیث بن سعد بمصر پس آن ققیهان هم بهمان طور تابعان حرکت کردند و بطریق استاد خود رفتند تا آنکه گفت چون هر و ن الرشید بخلافت برخواست قضاوت را بابی - یوسف یعقوب بن ابرهیم که یکی از اصحاب ابی حنیفه بود داد بعد از سنه صد و هفتاد پس تقلید نکردند شهرهای عراق و خراسان و شام و مصر مگر فتوای قاضی ابو یوسف را و همه اعتنا باو کردند و هم چنین وقتیکه در اندلس حاکم شد حکم بن مرثی بن هشام بن عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبدالملک بن مروان الحکم بعد از پدرش و لقبش منصر بود در سنه صد و هشتاد مخصوص کرد خود را به یحیی بن کثیر اندلسی و یحیی در پیش مالک درس خوانده بود و در پیش ابن وهب و ابی القاسم و غیره و باندلس برگشته بود و ریاست و حرمتی یافت که غیر او نیافته بود و همه فتواها رجوع بآن میشد و پادشاه و عامه همه در در خانه او بودند و در جمیع متعلقات اندلس همه تقلید او را کردند پس همه برآی مالک جمع شدند و پیش از آن تقلید اوزاعی را میکردند و مذهب مالک در مصر مشهور بود تا آنکه شافعی محمد بن ادریس آمد بمصر با عبدالله بن عباس بن موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در سنه صد و هشتاد و هشت پس جماعتی از اهل مصر مصاحبت او را کردند از اعیان مصر و کتابهای شافعی را نوشتند و برآی او عمل کردند و روز بروز قوت میگرفت و امر او منتشر میشد بعد از آن ذکر عقاید را کرد تا آنکه گفته است که در دولت ایوبیه چندان ذکر ابوحنیفه و احمد بن حنبل نبود و در آخر آن دولت مشهور شد مذهب

ابو حنیفه و احمد و چون زمان سلطنت بیبرس بندقداری در مصر شد چهار قاضی باز داشت شافعی و مالکی و حنفی و حنبلی و این از سنه شصت و شصت و پنج مستمر شد تا آنکه در جمیع شهرها مذهب معروفی نماند مگر مذهب همین چهار نفر و اعتقاد اشعری بود و ساختند از برای کسانی که با اعتقاد اشعری بودند مدرسه‌ها و خانقاهها و زاویه‌ها و رباطها در جمیع مملکت‌های اسلام و عداوت کردند با کسیکه غیر آن مذهب را داشت و انکار بر آن میکردند و هیچکس را قاضی نکردند و شهادت کسی را قبول نکردند و خطیب و امام نکردند و مدرس ننمودند کسی را که مقلد این چهار مذهب نبود و فقیهان این شهرها در جمیع این مدت حکم کردند بوجوب متابعت این چهار مذهب و تحریم هر مذهبی که غیر این چهار بود و از آن وقت تا حال همه بر این چهار مذهبند عرض میکنم کلام تقی الدین را تا همین جا روایت فرموده است و تمام شد و شبهه نیست که نوع این حکایت صحیح است و شواهد آن در سایر تواریخشان هست و اخبار خود ما که از ائمه اطهار سلوات الله علیهم رسیده است تصدیق این را میکند و ملاحظه بکن که هم چنین جماعتی چه اندازه از فرمایشات پیغمبر (ص) را فهمیدند و چقدر آنرا ضبط کردند و روایت کردند و بدینگران رسانیدند و از همین حکایت میفهمی که چقدر از دین پیغمبر صلی الله علیه و آله در دست آنها باقی ماند و چقدر فراموش شد و آن اندازه که باقی ماند ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه از کجای می شناختند و راست را از دروغ چطور تمیز دادند بلی اجتهادات و آراء آنقدر در میانه آنها زیاد شد که بالأخره مستأصل شدند و عاجز شدند تا آنجا رسید که بیبرس بندقداری دخالت کرد و قرار داد که فقط بچهار رأی از میانه آراء زیاد عمل شود و

قرار داد که دین پیغمبر صلی الله علیه و آله این چهار رأی باشد پس در حقیقت این دین بیبرس است که در میانشان رایج شد و آن قواعد و اصول هم بدرد نخورد و تأثیری در محفوظ ماندن دین پیغمبر نمود زیرا وقتی که نباشد عقل و رأی اشخاص مناط حکم باشد حد یقینی پیدا نمیکند چنانکه نکرد و حدی هم که پیدا کند مربوط بدین پیغمبر نمیشود بلکه دین همانها است که وضع آن اصول را نموده اند و اطاعت این اشخاص هم که از طرف خدا و رسول واجب نشده بود و در قرآن و سنت پیغمبر نبود و بعلاوه که منحصر بیکسی و دو تا و ده تا و صد تا نشد و عدد بسیاری صاحب حکم و فتوی و رأی شدند و بدیهی است که اطاعت همه اینها ممکن نبود بمرقلدین واجب باشد و از کجا که همان مقلد نمیتواند این نوع اجتهاد را بنماید و صاحب رأی در دین خدا باشد و مقلد هم که بخواهد باشد از کدام مجتهد تقلید نماید و تمسک بآیه و جوب اطاعت اولی الامر هم فایده بحالشان نکرد و تأثیری نداشت برای اینکه اولی الامر هم حد معینی لامحاله باید داشته باشد و آیا چند نفر ممکن است که اولی الامر باشند و با وجود اختلاف آراء و فتاوی کدام یک از اولی الامر را باید ترجیح در تقلید داد یا آنکه ترجیح بلامرجح در نزد عقلای آنها جایز است هم انطور یکی بیبرس آن چهار را بر دیگران ترجیح داد و اگر برای اولی الامر شروط خارجییه قائل میشوند لامحاله آن شروط از فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله باید باشد که کمترین شرطش این است که ظالم نباشند همان طور که در کتاب خود فرمود که عهد پروره گمار بظالمین نمیرسد و خدا ظالمین و گمراهان را شاهد بر خلق آسمان و زمین نکرده و بازوی خود قرار نداده و لامحاله معصوم و مطهر از گناه و سهو و نسیان باید

باشند و هیچک معصوم نبودند چنانچه دعوی عصمت هم بر هیچیک از مجتهدین خود نکردند بلکه در خلفای اولیه هم ادعای عصمت نمودند و خودشان هم ادعای عصمت نداشتند و اولی همیشه میگفت که برای من شیطان است که گاه مرا از راه میگرداند در آن موقع مرا مساقیم کنید پس حل اشکال بهیچوجه بر آنها نشد و دین را کاملاً از دست دادند و جز قرآن چیزی در دست آنها نماند که آنها هم مجمل بود و تفسیر آنها از اهل آن نگرفتند و آنرا هم از پیش خود تفسیر کردند برخلاف فرمایش پیغمبر (ص) که در حدیث مجمع علیه فرموده است هر کس قرآن را برای تفسیر نماید جایگاه او پر از آتش میشود خلاصه این بود مختصری از علت حدوث اجتهاد و منشاء آن و اگر درست دقت ناهمی ملتفت میشوی که از همان آن که پیغمبر (ص) رحلت فرمود کانه دین پیغمبر و اسلام از میان آنها مرتفع شد و بکلی منقرض شدند برای اینکه در اصل مذهب قائل شدند که خلیفه پیغمبر باید برآی و اجماع مسلمین معین شود و هر کس را آنها بیسندند باید خلیفه باشد و در اصل و اساس دین بهمین اندازه اختیار برای خدا و پیغمبر قبول نکردند که خلیفه خود را خود معین کنند همچنانکه از اول هم بنای عالم و سنت پروردگار بر این بوده که تعیین خلیفه و امام و پیغمبر با خداوند بوده چنانچه با براهیم خداوند میفرماید که من تو را بر مردم امام قرار میدهم و بملائکه خداوند میفرماید که من در زمین خلیفه قرار خواهم داد که مراد حضرت آدم است و به داود میفرماید ما تو را خلیفه قرار دادیم و موسی بهرون میفرماید که تو جانشین من باش و این تعیین البته بوحی خداوند بود زیرا که بنای انبیاء خدا بر رأی و اجتهاد نبود و متابعت وحی را در جمیع امور داشتند و سنت پروردگار هم که بنحوی جاری شد بنا

نیست هیچوقت تفسیر بکنند چنانکه در چندین جای قرآن است که میفرماید برای سنت پروردگار تفسیر و تحویلی نیست و در این امت هم لامحاله امر پروردگار میبایستی بهمین طور جاری بشود و خداوند به پیغمبر میفرماید که بگوید به مردم که من پیغمبر تازه نیستم و بر سیرت و سنت سابقین هستم و هیچ در سنت انبیاء سلف و نه در فرمایشات پیغمبر دیده نشده که تعیین خلیفه را با اختیار امت گذارد، باشند و بطور میشود که پیغمبر (ص) از بیان امری باین بزرگی که اساس دین او بر آن است غفلت و مسامحه فرموده باشد و بیان فرموده باشد و بطور میشود که اختیار تعیین عالم و سائن را بدست جهال داده باشد و اجماع جهال را مناط دانسته باشد و از کجا اجماع مسلمین در امری میسر و ممکن میشود با اینکه در اطراف دنیا متفرقند و بر فرض محال که ممکن شود با وجود اغراض و آراء مختلفه بطوریکه رأی خواهند شد و با اینکه اصل وجود خلیفه و امام و بزرگ برای رفع اختلاف است اگر اختیار این امر بدست مردم باشد خود این اول اختلاف است زیرا که با وجود اغراض مختلفه هرگز متفق و یکرأی نمیشوند و بر فرض که یکرأی بشوند از کجا که موافق امر خداوند و آن کسی که خداوند قرار داده بشود خلاصه که ما در اینجا در صدد نقض و ابرام این مطالب نیستیم و قصد حکایت است و اشارت باینکه این امت یک همچو امر محالی را که هرگز امکان و قوع ندارد به پیغمبر حکیم خود نسبت دادند و دلیل واضح آن که هر عارف و عامی بفهمد همین است که آخر هم باین نحو که مقرر داشتند جاری نشد اینک توار بیخ خود آنها شاهد حال است که در تعیین خلیفه اول جمعی از اهل مدینه اتفاق کردند و دیگران مسبوق هم نشدند و جمعی که مسبوق شدند اگر اظهار عدم رضایت نمودند سر کوبی شدند و اما دویمی را بنص خلیفه اول جمعی قبول کردند و دیگران از ترس

سکوت کردند و در سیمی همین قدر کار هم نشد و طرح جدیدی آن دویمی قرار داد و امر را بشوری افکند و فقط شش نفر از مسلمانان را بدون هیچ دلیل شرعی حق داد که رأی بدهند و بعد از آنی که سیمی باین کیفیت معین شد پس از چندی که تحمل سلوک او را نیاوردند خود مسلمانان جمع شدند و او را کشتند و پس از آن امر باین طور جاری شد که هر کس زور شمشیرش زیادتر شد والی مسلمین میشد و چون ولات مسلمین هم گرفتاری آنها زیاد شد و بامر سلطنت و جهانگیری و عیاشی خود مشغول بودند امر اجتهاد را هم بعضی از اطرافیان خود واگذارند و آنها را مجتهد و قاضی خواندند و لباس مخصوصی بر آنها پوشانند که آنها هم در این لباس و این لجن تقویت نیات آنها را بنمایند و بنام دین و اغفال عوام مسلمین کمک بآنها بشود و مردم را بطور کلی برد و قسم قرار دادند مجتهد و مقلد که بر مجتهد است که مظنه در حکم شرعی حاصل کند و نتیجه گمان خود را بگوید و بر مقلد است که بدون پرسش و مطالبه دلیل اطاعت نباید و برای اسباب این کار اصولی و قواعدی گذاردند که يك و طاقی از آنها را از فرمایش پیغمبر و ائمه اطهار گرفته بودند و باقی را از رأی و فکر خود الحاق کردند و مردم را باین طور نگاهداری کردند و اول کسی که در اسلام صراحتاً امر باجتهاد نمود دویمی بود که بهمه عمال خود دستور داد و گفت **اجتهدوا و اراکم** و حضرت امیر علیه السلام در یکی از خطبه های خود مفصل بیان میفرماید که خلاصه مضمون خطبه این است که امر اینها باین طور بود که بر یکی از آنها قضیه وارد میشد و بر رأی خود حکم میکرد در آن و عین این قضیه بردیگری وارد میشد و بر رأی خود در آن حکم میکرد برخلاف آن یکی پس از آن قضاات در نزد امام خود همان

که آنها را قاضی کرده بود جمع میشدند و براو عرضه میکردند و او آراء همه را تصویب میکرد در حالی که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی و کتاب ایشان یکی آیا این اختلاف را خداوند امر فرموده بود و اینها اطاعت کردند یا خداوند نهی کرده بود و اینها مخالفت کردند یا خداوند دین ناقصی فرستاده بود و از مردم کمک خواسته بود برای اتمام آن یا آنکه اینها شرکاء خداوند هستند و بر آنها است که بگویند و بر خداست که راضی بشود یا آنکه خداوند دین تمامی فرستاده بود و رسول در تبلیغ آن و اداء آن کوتاهی کرده تا اینکه در آخر فرمایش میفرماید بخدا شکایت میکنم از قومی که زندگی میکنند در حالی که جاهلند و میمیرند در حالی که گمراهند خلاصه که تفصیل زیاد نمیدهم و امر امت باین کیفیت جاری شد و بر این منوال پیش آمدند مگر شردمه قلیلی از امت که از همان اول بنام شیعه خوانده شدند و گاهی رافضیه گفته شدند که اینها ملازم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه اطهار صلوات الله علیهم بودند و تابع امر و نهی ایشان بودند و احکام دین خود را از ائمه اطهار میگرفتند که ایشان هم بروایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمودند و مسأله اجتهاد و تقلید باین معنی که اصطلاح شده است مطلقاً در نزد آنها معمول و جاری نبود بلکه قدغن مؤکد بود و حرام بود و باحدی اجازه اجتهاد و اظهار رأی و عقیده داده نمیشد و میفرمودند بشیعه خودشان که حرام است بر شما که هیچ چیز بگوئید مادامی که از ما نشنیده باشید و اجازه دخل و تصرف در دین پیغمبر (ص) باحدی داده نمیشد و این مطلب الحمد لله در نزد شیعه ثابت و مبرهن است و الآن هم ضروری شیعه است و پیش احدی تردیدی در آن نیست و ما برای تیمن و تبرک فصل مخصوصی عنوان میکنیم و چند حدیث از احادیث

آل محمد علیهم السلام را که مطلب را توضیح فرموده اند و شاهد بر عرضهای سابقه است روایت میکنیم ان شاء الله

فصل در کتاب المبین روایت شده است از فصل الخطاب از علی علیه السلام فرمود فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله زود باشد که امت من بر هفتاد و سه فرقه شوند يك فرقه آنها ناحیه هستند و باقی هلاک میشوند و آنها که نجات میابند کسانی اند که متمسک بولایت شما هستند و از عمل شما میگیرند و عمل برآی خودشان نمیکند پس این جماعت راهی بر آنها نیست و فرمود امیر المؤمنین (ع) مؤمن نگرفته است دین خود را از رأی خود و لکن از جانب پروردگار باو رسیده پس گرفته است آنرا و فرمود حضرت صادق (ع) کسی که نصب نماید خود را برای قیاس کردن تمام عمر در اشتباه است و کسی که دین پرورد خدا را برای همیشه در کوری و گمراهی است عرض میکنم اخبار در نهی از قیاس و رأی و اجتهاد استعمال ادله عقلیه موضوعه از حد تواتر خارج است و نظر مادر این رساله احصاء همه آنها نیست و در کتاب المبین حدیث مفصل و مشروحی است مشتمل بر رد و استدلال بر فساد این اقوال که ماقسمتهائی از آنرا بطور خلاصه و نقل بمعنی در این مقام برای مزید بصیرت اخوان مخصوصاً آنها که اهل اصطلاح نبوده اند و کمتر شنیده اند روایت میکنیم که تا اندازه آشنا باین مطالب بشوند و بداند که رویه عامه بر چه جاری شده و بعد از پیغمبر (ص) چه کردند و چه گفتند و ائمه مصلوات الله علیهم بچه قسم رد بر آنها فرموده اند و اگر در کتب بعضی از علمای شیعه بینند که بعضی باین طریقه جاری شده اند مأخذ و منشاء اشتباه آنها را بفهمند و بداند که از کجا سرایت کرده و اصل درد از کجا است ولی متأسفیم که در کتاب فارسی

نمیشود این مطالب را شرح داد و آن اندازه هم که ممکن است و مشایخ عظام در کتب مفصله عربیه بیان فرموده اند مقتضی نیست شرح و توضیح بدهیم و احتیاط میکنیم و فعلاً در این مقام بترجمه سطحی همان فرمایش امام میپردازیم تا اگر بر بعضی از اذهان گران میآید مر بوط یا نباشد و مؤاخذه آنرا از ما نکنند و رد بر ما تهنیتند فرمود حضرت جعفر بن محمد علیها السلام که فرمود علی علیه السلام در حدیث طویلی اما رد بر کسیکه گفته است برآی و قیاس و استحسان و اجتهاد و کسیکه میگوید اختلاف رحمت است پس بدانکه ما وقتیکه دیدیم کسانی که قائل برآی و قیاس هستند وقتی که عاجز شدند از فهمیدن حکم بتحقیق استعمال کردند شبهات را پس گفتند هیچ حادثه نیست مگر اینکه برای خداوند در آن حکمی است و آن حکم خالی از دو وجه نیست یا نص است یا دلیل پس وقتیکه بینیم که حادثه خالی از نص است رجوع میکنیم باستدلال بر آن باشباه و نظائر آن برای اینکه اگر مراجعه باستدلال نکنیم حادثه را از حکم خدا خالی گذارده ایم و جایز نیست که باطل بشود حکم خدادر هیچ حادثه بجهت اینکه خدا میفرماید فرو گذار نکردیم در کتاب چیزی را پس چون دیدیم حوادث همیشه هست و خالی از حکم نباید باشد حکم او را از نظایر آن جستیم برای اینکه حادثه خالی از حکم نباشد یا به نص یا باستدلال و این در نزد ما جایز است و دیدیم که خداوند در کتاب خود قیاس فرموده بتمثیل و تشبیه و فرموده است **خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجن من نار** پس تشبیه نموده چیزی را به نزدیکترین چیزها آن و دیدیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله استعمال رأی و قیاس نموده و آن زن خثعمیه که سؤال از حج نمود فرمود اگر دینی بگردن بدرت بود ادا میکردی آنرا و از چیزی که او سؤال نکرده بود جواب فرمود و

و قایم که معاذ بن جبل را یمن میفرستاد فرمود اگر حادثه بر تو نازل شود که در کتاب خدا و سنت رسول نباشد چه میکنی گفت رأی خودم را استعمال میکنم فرمود حمد خدا را که موفق کرد رسول خود را بر آنچه خوشنود میکند او را و گفتند که بسیاری از صحابه استعمال رأی و قیاس کرده اند ما هم اقتدا بآثار آنها میکنیم و احتیاجات بسیار در این باب دارند پس بتحقیق دروغ بستند بر خداوند که گفتند محتاج بقیاس است و دروغ بستند بر پیغمبر (۳) که روایت کردند چیزی را که محال است پیغمبر بفرماید پس در رد آنها میگوئیم که اصول عبادات و حوادثی که در امت اتفاق میفتند چون در کتاب خدا موجود است و منصوص است فروع آنها هم مثل آنها است و موجود است و مراد از اصول عبادات فرایض است که خدا در قرآن نص بر آنها فرموده و پیغمبر او صلی الله علیه و آله و وصی منصوص علیه بعد از پیغمبر بیان فرموده اند کیفیات آنها را و اوقات آنها را و مقدار آنها را از طرف خداوند مثل فرض ناز و زکوة و روزه و حج و جهاد و حد زنا و حد دزدی و امثال اینها از آنچه که در کتاب خدا مجمل نازل شده و تفسیری ندارد و رسول خدا (ص) تفسیر و تعبیر فرمود از مجملات فرایض پس شناختیم که نواز ظهر چهار رکعت است و وقت آن بعد از زوال آفتاب است بمقداری که سی آیه بخواند انسان که در این فاصله وقت نافله زوال است و وقت نواز عصر آخر وقت نواز ظهر است تا وقت هبوط آفتاب و نواز مغرب سه رکعت است و وقت آن حین غروب است تا ادبار شفق و حمرة تا اینکه میفرماید زکوة را واجب فرمود در مال مخصوصی و مقدار معینی و وقت معینی و هم چنین است جمیع فرایضی که خداوند واجب فرموده بر بندگان خود باندازه طاقت و استطاعت پس اگر نبود که در کتاب

خدا نص بر آنها شده و پیغمبر (ص) تفسیر فرموده و بوسیله اخبار و آثار صحیحه بهار سیده احدی حق نداشت که این فرایض را بعقل خودش واجب نماید بر امت و این فرایض را معنی نماید و صحیح نبود اقامه فرایض خدا بقیاس و رأی و عقول مردم راه نداشت باینکه بفهمد فریضه ظهر چهار رکعت است و پنج رکعت نیست و سه رکعت نیست و فرق نمیگذاشت بین پیش از زوال و بعد از زوال و نه مقدم بودن رکوع بر سجود و نه اینکه حد زنا یا حصنه چقدر است یا زنا یا بکر چه حدی دارد و نه در زکوة بین املاک یا ثقود و اگر بعقل و اگزاریم صحیح نمیشود بجا آوردن هیچیک از اینها بعقل و فرق نمیگذاشتیم بین قیاس و آنچه در شریعت تفصیل داده شده و نص بر آن شده است زیرا که در همه اینها شریعت موجود است که فرموده اند و شنیده شده و بر ما نیست که تجاوز از حدود شریعت نمایم و اگر این جایز بود ما از ارسال رسل و امر و نهی خداوند مستغنی میشدیم و همانطور که اصول عبادات و حوادث بر کسی فرض نمیشود بدون سمع و نطق فروع آنها هم واجب نمیشود حکم در آنها بقیاس بدون نص و سمع و نطق و اما احتیاج آنها بر قیاس و تشبیه و تمثیل و اینکه حکم باینها جایز است امری است محال و قولی است بس شیع زیرا که ما میایم که خداوند حکم امور متفرقه را موافق قرار داده و امور مجتمعه را بین احکام آنها فرق گذارده پس دانستیم که شباهت دو چیز بیک دیگر موجب شبیه بودن حکم آنها نیست و علت این است که چون این جماعت عاجز شدند از اینکه موافق کتاب خدا اقامه احکام نمایند و از اهلش نگرفتند از کسانی که خداوند اطاعت آنها را فریضه قرار داده بود کسانی که لغزش نمیکنند و خطا و فراموشی ندارند و خداوند کتاب را بر آنها نازل فرموده و امت را امر فرموده که در

آنچه مشبه میشود بر آنها رجوع بایشان نمایند و خودشان طلب ریاست نمودند
 برای طمع در حطام دنیا و بر طریقه اسلاف خودشان و آنها که مدعی منزلت
 اولیاء الله بودند رفتند عجز دامن گیر آنها شد پس ادعا کردند که رأی در دین و
 قیاس واجب است پس برای ذوی العقول واضح شد عجز آنها و الحاد آنها در
 دین خدا و اگر بعقل میگذشت عقل به تنهایی فرق نمیگذارد مابین غصب کردن
 چیزی یا برداشتن آن بطور دزدی و اگرچه هر دو شیهه یک دیگر است مع ذلك
 حکم دزدی قطع دست است و در غصب قطع دست واجب نیست و زناى محصن
 و زناى بکر شیهه یک دیگر است یکی موجب رجم میشود یکی موجب
 تازیانه پس از اینها دانستیم که مأخذ احکام سمع است و نطق با نص صریح که
 متوقف در همان مورد خاص است و در نظایر و اشباه آن جاری نمیشود و
 فرمایشات و امثالی از این قیدل میفرماید تا اینکه میفرماید و اما رد بر کسیکه
 قائل باجتهاد است که اینها گمان میکنند هر مجتهدی در اجتهادی که میکند
 و فتوائی که برخلاف فتوای دیگری میدهد مصیب است زیرا که خود آنها
 نمیگویند که بعد از اجتهاد بحقیقت حق مسأله میرسند و همان حکمی که خدا
 قرار داده میگویند بجهت اینکه در حال اجتهاد دائماً از این رأی بآن رأی
 منتقل میشوند و احتجاج باینکه با وجود این انتقال و تجدد رأی حکم مجتهد
 قطعی است باطل و مردود است پس چه دلیل بالاتر از این که امر ایشان این
 طور است و با وجود این گمان میکنند که محال است اجتهاد بکنند و حق
 از میانه آنها بیرون برود و حال اینکه این اختلاف تقصیر خود آنها است
 و عجبت آنکه میگویند ما باید اجتهاد کنیم و تکلیف هم بقدر طاقت است و
 استدلال بقول خداوند میکنند و حیثما کنتم فولوا و جوهکم شطره و بگمان

آنها این آیه دلیل اجتهاد است و غلط پنداشتند در این تأویل غلط فاحشی
 و هم چنین نسبتی که به یغمبر (س) میدهند که بمعاذ بن جبل فرمود صحیح
 نیست و صحیح آن است که خداوند بندگان را تکلیف باجتهاد نقرموده و دلایل
 و علامات بر آنها قرار داده و حجت بر آنها قرار داده و تکلیف مالا یطاق
 نقرموده و ارسال رسل فرموده و حلال و حرام را تفصیل داده و بندگان را
 مهمل نگذاشته و در هر مورد رد بسوی رسل وائمه (س) باید بنمایند و خداوند
 میفرماید ما فرظنا فی الکتاب من شیئی و میفرماید الیوم اکملت لکم دینکم
 و اتممت علیکم نعمتی و میفرماید فیہ تیمان کل شیئی و دلیل دیگر بر رد
 اجتهاد و رأی و قیاسی که میکنند آنکه خالی از این نیست در آنجا که حکم
 موضوعی را نمیدانند تشبیه بچیزی میکنند که حکم او معلوم است یا از پیش
 خود حکمی قرار میدهند اگر از پیش خود حکمی قرار میدهند که این در
 عدل پروردگار جایز نیست که این را تکلیف بندگان قرار بدهد و اگر
 تشبیه باصلی میکنند که آن اصل حرام است یا حلال آیا این حرمت برای
 مصلحت دیگران است یا برای خود آن اصل است اگر برای خود آن اصل
 است بدون ملاحظه نسبت بچیز دیگر که حلال بودن یا حرام بودن آن فرقی
 ندارد و هیچکدام او لویت ندارد پس چطور تشبیه میکنند و فساد این قول
 ظاهر است و از همین جا دانستیم که حرمت چیزها برای مصلحت خلق است نه
 برای خودشان تا آخر حدیث شریف که مفصل است و اختصاراً ترک کردیم
 و بهمین اندازه ها که عرض شد ان شاء الله معنی اجتهاد و منشاء آن وصحت و سقم
 آن بر عوام از اخوان و آنها که وارد بر این اصطلاحات نبودند معلوم شد و
 ما هم فعلاً بیش از اشاره منظور نداشتیم و تفصیل آن موکول بمراجعه اخبار

و کتب مفصله است و تفصیل و تشریح بیش از این مقتضی نیست
فصل برای تمییم فصل سابق باز تقریباً الی الله اخبار دیگر را ملخص و
 ترجمه میکنیم در کتاب المبین است سؤال شد حضرت ابو جعفر (ع) از حکومت
 فرمود هر کس حکم کند برأی خودش میان دو نفر بتحقیق که کافر شده است و
 هر کس تفسیر بکند برأی خودش يك آیه از کتاب خدا را بتحقیق کافر شده
 است فرمود گمان میکنند این جماعت که ادعا میکنند ققهاء و علماء هستند که
 جمیع فقه و دین و آنچه مردم احتیاج دارند آنها ثابت کرده اند و حال آنکه
 جمیع علم رسول خدا را ندانسته اند و علم پیغمبر بآنها ارث نرسیده و سؤال
 میشوند از مسأله از حلال و حرام و در نزد آنها خبری و اثری از رسول خدا در
 آن مسأله نیست و نمیدانند و کراهت دارند که مردم آنها را نسبت بجهل بدهند
 یا خودشان همین که جواب ندهند مبتدعند مردم رجوع بمعین علم نمایند باین
 جهت استعمال رأی و قیاس نمودند و اخبار را ترك کردند و بدعت در دین خدا
 گذاردند و حال آنکه رسول خدا فرمود هر بدعتی ضلالت است و اگر همین
 که سؤال میشدند از مسأله در دین خدا و خبری و اثری در آن نمیدانستند
 رد میکردند بسوی خدا و رسول و اولی الامر هر آینه میدانستند آنها
 که استنباط میکردند از آل محمد صلی الله علیه و آله عرض میکنم عجب اینجا
 است که اثر اجتهاد و استعمال رأی بطوریکه شدید و در مسأله عامه بعد از
 پیغمبر (ع) متداول شد و از آل محمد علیهم السلام اعراض نمودند و در همه
 چیز مخالفت ایشان را کردند این شد که بکلی باب علم بر آنها مسدود شد و
 در جهالت جهلاء ماندند بطوریکه خودشان فریاد میکنند و کتابها نوشته
 شده و استدلالها میکنند که باب علم مسدود است و از کتاب خدا و سنت

رسول علم حاصل نمیشود و باید عمل بگمان مجتهد نمود و این جمله را مخصوصاً
 حضرت امیر علیه السلام در خطبه خود بیان میفرماید و عین ترجمه خطبه مبارک که
 این است که در کتاب المبین از عوالم روایت فرموده اند میفرماید ای امتی که
 فریب داده شد پس فریب خورد و دانست کی او را فریب داده است و معذک
 مصر بر آن شد و پیروی خواهشهای خود را نمود و در تاریکی گمراهی خود
 سیر کرد در حالی که حق برای او ظاهر بود و منع از آن نمود و از راه راست
 عدول کرد قسم بحق کسی که دانه را شکافت و نفس را خلق کرد اگر علم
 را از معدنش میگرفتید و آب شیرین را میآشامیدید و خیر را از موضع خودش
 ذخیره میکردید و راه واضح را پیش میگرفتید راهها و علامات برای شما ظاهر
 میشد و اسلام بشما روشنی میداد و با وسعت زندگی میکردید و دشمن بر شما
 دست نیافت و هیچ مسلم و معاهدی مظلوم واقع نمیشد و لکن راه ظلمه را پیش
 گرفتید پس دنیا بر شما تاریک شد و ابواب علم را بر شما مسدود کرد پس بهوای
 خود راه رفتید و در دین خود اختلاف کردید و در دین خدا بدون علم
 فتوی دادید عرض میکنم یعنی (عمل بمظنه کردید) و پیروی گمراهان کردید
 و شما را گمراه کردند و ائمه را ترك کردید و ایشان هم شما را ترك کردند شما
 بودید که از اهل ذکر سؤال میکردید و جواب می شنیدید و میگفتید عام همین
 است چه شد که ترك کردید آنها را و مخالفت کردید عا قریب در و میکنید
 آنچه را که کاشتید و میآبید و خامت جرم و ثمره مخالفت خود را تا آخر خطبه
 شریفه عرض میکنم بای انت و امی گویا پیش چشم میدیدی تمام این امور را
 و ذره از مراتب نصیحت امت را فروگذار فرمودی و چطور میدیدی بعضی
 از شیعه خود را که آنها هم رفته رفته پیروی دشمنان تو را میکنند و امرشان

بکجا میرسد و بدرد بی در مان آنها مبتلا میشوند و باب علم بر آنها هم سد میشود و ناچار از عمل بمظنه و اجتهاد میشوند با اینکه ائمه اطهار صلوات الله علیهم چه اندازه جلو گیری فرمودند و کوتاهی در بیان و تنبه و تذکر شیعیان و دوستان خود فرمودند و با اینکه علما و محدثین شیعه هم غالباً مبتلا بمعشرت قضات و مجتهدین سنی بودند و حرفهای آنها را می شنیدند و متایل بعقاید آنها می شدند و میخواستند که بلغزند و شیطان و نفس سرکش هم کمک میکرد و بدشان نمی آمد که آنها هم مطلق العنان میشدند و اجتهادی میکردند و اظهار رأی و عقیده در دین خدا میکردند و مستقل در عمل میشدند و بسیار میشد که شانه گیری شان میشد که فقها و علمای سنی تا این درجه مختارند که از خودشان اظهار عقیده میکنند و صاحب رأی و فتوی میشوند و بدرجه اجتهاد که میرسند گمان آنها هم حجت میشود و متقدمین ناچار از تسلیم مظنه آنها میشوند و مظنه مجتهد حکم قطعی خداوند میشود ولی مایه چاره ها ناچاریم که در جمیع جزئی و کلی تابع نص و روایت از امام باشیم و حق رأی و فتوی نداریم و مکرر میشد که بعضی از علما و محدثین شیعه از معاصرین ائمه (۳) خدمت امام عریضی میکردند و میخواستند اجازه برای اجتهاد بگیرند و امام (۳) لحن آنها را ملتفت بود که چه منظور دارند و گاه بسختی و گاه بملائمت نهی میفرمود و نمیگذارد که شیعه هم مجتهد بشوند و در اعصار ائمه علیهم السلام بیرکت آن بزرگواران شیعه از این مرض محفوظ ماندند و ما بعض اخبار را در این باب روایت میکنیم در کتاب المبین است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود وسعت ندارد بر شما در آنچه نازل میشود بشما از آنچه نمیدانید مگر اینکه از آن خود داری نائید و تثبت داشته باشید و بسوی ائمه هدی رد نائید تا شما را حمل

کنند بر قصد و شمارا بینا نایند خداوند فرمود فاسا لولا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و عرض شد بحضرت ابی جعفر علیه السلام وارد میشود بر ما چیزهایی که در کتاب و سنت نمی بینیم پس برای خودمان حکم آنرا میگوئیم فرمود آگاه باش که اگر درست بگوئی اجر داده نمیشوی و اگر خطا بگوئی دروغ بر خدا بسته و عرض شد بحضرت ابو عبدالله علیه السلام که قومی از اصحاب ما فقیه شدند و علم پیدا کردند و احادیثی روایت کرده اند و وارد میشود بر آنها چیزی پس برای خودشان میگویند فرمود و آیا هلاک شدند گذشتگان بغير این کار و اشیاء این و فرمود علی علیه السلام در کلام خودش پس نظر بکن ای سائل پس آنچه را که قرآن تو را دلالت بر صفت آن نماید ایتم با آن بنا و بنور هدایت آن مستضی بشو و آنچه را که شیطان تکلف نماید علم آن را بتو از آنچه که فرض آن در قرآن نیست و در سنت پیغمبر و ائمه هدی اثر آن نیست پس واگذار علم آنرا بسوی خدای سبحانه پس این منتهای حق خداست بر تو و فرمود حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام در حدیثی شما را چه بقیاس کردن این است و جز این نیست پیشینیان شما هلاک شدند بقیاس بعد از آن فرمود هر گاه بیاید نزد شما چیزی که میدانید بگوئید بآن و اگر بیاید نزد شما چیزی که نمیدانید پس دست بردهن خود گذارد یعنی سکوت کنید و از محدثین حکیم روایت شده است که گفت عرض کردم بحضرت ابوالحسن موسی علیه السلام جعلت فداک فقیه شدیم در دین و خدا بواسطه شما ما را بی نیاز از مردم کرد حتی اینکه جماعتی از ما که در مجلسی هستند سؤال نمیکنند مردی از صاحبش مسأله مگر اینکه آن مسأله و جواب آنرا حاضر دارد و همه اینها منت خداست بر ما بواسطه شو و گاه میشود که وارد میشود بر ما چیزی که از تو و پدران تو با نرسیده پس نظر میکنیم بهتر بن حدیثی که از شما

حاضر داریم و موافقت چیزی که از شما بارسیده و بآن میگیریم فرمود هیئات هیئات یا بن حکیم قسم بخدا در همین کار هلاک شدند آنها که هلاک شدند بعد از آن فرمود خدا لعنت کند ابوحنیفه را که میگفت قال علی وقت . محمد بن حکیم بهشام ابن حکم میگوید قسم بخدا اراده نکردم از این عرضها مگر اینکه مرخص فرماید برای من در قیاس و سؤال شد از آن حضرت از قیاس فرمود شما را چه بقیاس خداوند سؤال نمیکند که چگونه حلال کرده و چگونه حرام کرده و عرض شد بحضرت رضا علیه السلام جعلت فداک بعض اصحاب ما میگویند که ما میثوبیم امری را که حکایت از تو و آباء تو است علیهم السلام پس قیاس بر آن میکنیم و عمل میکنیم بقیاس خود فرمود سبحان الله لا والله این از دین جعفر نیست این جماعت قومی هستند که حاجتی باندازند از طاعت ما خارج شده اند و بجای ما نشسته اند پس کجا است آن تقلیدی که از جعفر و ابا جعفر میکردند فرمود جعفر قیاس نکند زیرا هیچ چیزی نیست که قیاس آنرا تعدیل کند مگر اینکه قیاس آنرا میشکند. عرض میکنم روایات زیاد است که ائمه علیهم السلام در زمان خود جلوگیری کردند و شیعه داخل قیاس و اجتهاد نشدند و حرمت قیاس در میان شیعه از همان عصر تا کنون از ضروریات مذهب شده است و هیچکس تخلف ننموده مگر اینکه گاهی اشتباهی بر عالمی یا فقیهی دست داده باشد و الا آن هم بحمد الله اجماع شیعه بر حرمت آن است

فصل از آنچه در این فصول عرض شد اصل منشاء اجتهاد و ترتیب آن اجمالاً بنحوی که در نزد اهل آن مرسوم و متداول است معلوم شد و تفصیل جزئیات و فروع آن و بحثهایی که دارند و اقوال مختلفه که دارند و اقسام

مختلفه آن و کیفیت و شروط اجتهاد و اصول و قواعد موضوعه و بیان اقوال شیعه یاسنی در هر بابی هیچکس از آنها حاجت بذکر نیست و جز تضییع وقت و کاغذ فایده در آن نیست و بعلاوه عوام از اخوان هم چون وارد بر این اصطلاحات نبستند استفاده از ذکر آنها نمیکند و بعد از آنی که ماموفق کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بداهت جمیع عقول اصل و اساس آنرا جایز نمیدانیم دیگر بفروع آن نمیرد ازیم و در نزد هر مسلم و مؤمن محقق و مسلم است که کسی که دعوی اسلام داشته باشد و خود را تابع پیغمبر (ص) بداند و دین خود را از او گرفته است حق دخالت در دین پیغمبر و احکام کلیه یا جزئی آن ندارد و شرکت با پیغمبر (ص) در آنچه بوحی خداوند فرموده است نمیتواند داشته باشد زیرا که دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و کتاب خدا خود متکفل بیان جمیع احکام کلیه و جزئی و اصلیه و فرعیه هست و بکسی نرسیده که چیزی بر آن زیاد کند یا کم نماید و همان طوریکه تمام اصول احکام بیان آن در قرآن و سنت موجود است فروع آن هم موجود است و زحمت اجتهاد را خدا و رسول از گردن امت برداشته اند و همه را راحت و آسوده کرده اند چنانچه عرض شد خدمت حضرت ابی عبدالله (ص) که حق خدا بر خلقش چیست فرمود حق خدا بر خلقش این است که بگویند آنچه را که میدانند و خود داری کنند از آنچه نمیدانند پس هر گاه چنین کردند حق خدا را بسوی او ادا کرده اند انتهی و اجتهاد در بیان احکام از اموری است که ما نمیدانیم و بر ما است که آنچه خدا و رسول فرموده اند و علم آن بارسیده بگوئیم و از غیر آن خود داری کنیم و اما حدیث حضرت ابی عبدالله و حضرت رضا علیهما السلام که فرموده اند بر ما است القاء اصول و بر شما است که بر آنها تفریع

ناید این نوع تفریع از اجتهاد نیست و این حکمی است که خودشان فرموده اند و بنا بر همین است که از طرف شارع صلوات الله علیه یا ائمه علیهم السلام حکم کلی میشود و هر جزئی را که ما از آن کلی دانستیم همان حکم را بر آن جاری میکنیم مثل اینکه فرموده اند هر آبی طاهر است ما بموجب این حکم هر جا آب دیدیم میگوئیم پاک است اگر دریا باشد میگوئیم پاک است رودخانه باشد میگوئیم پاک است چاه باشد میگوئیم پاک است آب در ظرف مس باشد میگوئیم پاک است در ظرف چینی باشد میگوئیم پاک است مگر هر جا که بخصوص نجاست آن معلوم شود و تا حکم نجاست بخصوص در فردی و موضوعی ندانسته باشیم هر جا آب به بینیم بر همان حکم کلی که فرموده اند هر آبی پاک است تفریع میکنیم و قاعده در جمیع احکام همین است و بنا نیست که حکم هر موضوع جزئی را علی حده فرموده باشند زیرا که این محال است و حتی شخص فقیه هم که حکم مسأله را میگوید یا مینویسد تعیین موضوع نمیکند و زیاد شنید داید که میگویند تعیین موضوع شأن فقیه نیست و حرف حقی است پس تفریعی که در این جاها با مثال ما مکلفین اجازه داده اند از این قبیل است نه این که از پیش خود و با اجتهاد خود حکمی بکنیم و فروعی را معین کنیم که در فرمایش پیغمبر و آل محمد علیهم السلام نباشد خلاصه این است که منافات اجتهاد با مسلمانانی از آفتاب روشنتر است بلکه بابتدگی خداوند نمیبازد و بطور کلی خداوند فرموده است **ان الحكم الا لله** الا اینکه طریقه عامه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بآن طور جاری شد که شنیدی و توارب بخ خودشان و عمل آنها بالفعل و هم اخبار آل محمد علیهم السلام بر آن شهادت میدهد و دانستی که این طریقه آل محمد (ع) نیست و طریقه دشمنان ایشان است و این طریقه

پسندیده خدا و رسول نیست و هر کس که بر این طریقه باشد تابعیت خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم را قبول نکرده و دعوی استقلال نموده است زیرا که خود را صاحب رأی و حکم دانسته و تبعیت ابوحنیفه را نموده است که میگفت **قال علی و قلت و بهمین لحاظ ملعون و مطرود ائمه اطهار علیهم السلام واقع شده و بنا بر این هر کس دیگر هم که صاحب این قول و این طریقه باشد و تبعیت ابوحنیفه را کرده باشد از او شمرده میشود و پیغمبر در قرآن فرمود **من تبعنی فانه منی** یعنی هر کس متابعت مرا کرد از من شمرده میشود و اصل مناط متابعت پیغمبر و ائمه اطهار است و اسم شیعه یاسنی تأثیری در این باب ندارد و ابوحنیفه و امثال او که بد شده اند برای همین عمل و این صفت است و الا اشخاص ذاتاً خوبی و بدی ندارند و همه امت واحده هستند**

فصل در اعصار ائمه اطهار صلوات الله علیهم مدار شیعه بر این بود که فرمایش امام علیه السلام را می شنیدند و عمل میکردند و بر برادران خود روایت میکردند و دیگران هم عمل میکردند و تحریر بسیار از طرف آل محمد علیهم السلام و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله در این باب شده بود و میشد حتی امر و تأکید بنوشتن آنچه می شنیدند میفرمودند و میفرمودند بنویسید و کتب خود را ارث بدهید با اولاد خود حتی دستور این بود که کتبی که از هر یک باقی میماند و معلوم بود که فرمایش امام است دیگران بگیرند و روایت کنند و لو صاحب کتاب اجازه روایت آنرا مخصوصاً نداده باشد یا هر کسی نخوانده باشد و این ترتیب اجازه دادن که معمول شده است در میان علماء آن روز معمول نبود و عموماً مأمور بر روایت کردن بود حتی در باره کتبی که مؤلفین آنها متوقف شده بودند یا عقاید فاسده پیدا کرده بودند میفرمودند روایا نشان

را بگیرد و در ایاتشان را ترك كند و در باره روایى كه بیشتر سوء ظن در باره آنها بود میفرمودند اگر روایاتشان شبیه روایات معتبره ما است بگیرد و اگر نیست ترك كند یا اگر موافق كتاب خداست بگیرد و اگر نیست ترك كند و خبر واحد یا متواتر هم فرقى نداشت و هر دو را مأمور بودیم كه بگیریم و عمل كنیم مگر اینکه گاهی در محل مخصوصی امر شده باشد كه بروایت مشهور عمل شود و نادر را ترك نایند این دستور عمومی نیست و آن هم در مورد عمل است نه قبول روایت و بهمین رویه همه شیعه راوی بودند و هر يك هر چه شنیده بودند روایت میکردند بعضی روایات زیاد داشتند بعضی كم و در این باب فرقى در میانه نبود و مجتهد مطلق و متجزی در نزد آنها معنی نداشت و هیچ شیعه حق نداشت كه روایت شیعه دیگر را كه محل وثوق بود رد نماید بلكه رد روایت و تكذیب او را در حد كفر و شرك و رد بر خداوند قرار داده اند و شرعاً بر هیچ شیعه جایز نیست كه رد روایت از امام علیه السلام را بنماید ولو اینکه حدیث با عقل تطبیق ننماید اجازه رد كردن بهیچوجه ندادند و حق باین عبارت كه فرموده اند اگر بر شما روایت كردند كه ما گفته ایم روز شب است و شب روز است باید پذیرید و حق رد كردن و تكذیب را وی را ندارید مگر اینکه در مقام عمل كردن باین قبیل اخبار دستور خاص داریم و محض فقیه میدانند چه باید كرد ولی حدیث را بهیچ عنوان نمیتوان رد كرد و تكذیب نمود و كار باین آسانی كه مجتهدین فوراً فرمایش امام را بمحض اینکه تفهمیدند و تعقل نكردند رد میکنند نیست و اگر بنا بود كه عقل هر بافنده و حلاج باندازه عقل امام باشد كه بمحض اینکه فرمایش را شنید بفهمد و تعقل كند كه همه امام بودند دیگر مأموم كجا بود مگر اخبار بسیاری را كه تقریباً در حكم متواتر

معنوی است باصطلاح كه فرموده اند حدیث ماصعب و مستصعب است متحمل نیست آنرا مگر نبی مرسل یا ملك مقرب یا مؤمن ممتحن نشنیده اند و باین قاعده كه دارند كه اگر حدیث مخالف عقلشان شد نپذیرند بنا باشد عمل شود دیگر آثاری برای اخبار باقی نمیماند زیرا كه مجتهد الی ماشاء الله زیاد است هر كدامی يك حدیثی را رد كنند دیگر اثری از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی نمیماند و اینکه فرموده اند يك حدیث را از روی درایت بفهمی بهتر است از هزار حدیث كه روایت كنى معنیش این نیست كه روایات را اگر تفهمیدی رد كنى بلكه مقصود این است سعی كنى كه بفهمی اگر فهمیدی شكر میکنی خدا را و اگر نه حدیث را باهلهش و امیدگذاری كه میفهمند و معنی آنرا بخدا و رسول و امام رد میکنی نه اینکه ترك روایات را بنهائی و خداوند رحمت كند متقدمین اصحاب و محدثین ما را كه این عقاید را نداشتند و اخباری را كه شنیدند ثبت و ضبط و مدون فرمودند و ما را محروم نگذاشتند و الحمد لله رب العالمین كه حضرت حجت عصر عجل الله فرجه حفظ فرموده است اخبار و آثار خود را و اگر بنا بود كه امر واگذار باهل اجتهاد بود كه هر حدیثی را كه تفهمیدند صاحب آنرا نسبت بغلو بدهند و حدیثش را رد نایند بسیار كار مشکل بود و از برای اسلام قائمه باقی نمیماند و كاش میدانستم معنی غلو را از كجا میفهمند و باچه قاعده تطبیق میکنند و آیا معنی غلو غیر از این است كه در فضیلت ائمه (ع) چیزی بگویند كه با كتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم مخالف باشد اینها كه كتاب خدا را هم بعقل خودشان برخلاف دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله معنی میکنند و منتهی رجوعی هم كه میکنند بمفسرین سنی است و نمیدانم چرا قول مفسرین را حجت میدانند و فرمایش امام

را رد میکنند مگر مفسرین سنی واجب الاطاعة هستند و نمیدانم شخص مجتهد را چه براین میدارد که فرمایش امام و راوی آنرا قبول ندارد اما حرف صاحب کتاب رجال را ولو زبیدی هم باشد میپذیرد در صورتیکه بالاتر از این نیست که صاحب رجال شخص ثقة و عدل و امامی است تازه از آن راوی که حدیث امام را روایت کرده بالاتر نیست اگر او ثقة است او هم ثقة است نهایت این است که صاحب رجال تواریخی را جمع کرده و ضمناً اجتهادی کرده بعضی صحیح است بعضی نامصحیح و در ایات صاحبان رجال حجت نیست بر فرض که روایات بعضشان صحیح باشد و هر چه باشد باین دلیل رد فرمایش امام چه معنی دارد و آیا خیال میکنند از این راه میتوانند صحت و سقم حدیث را بطور صحت بفهمند هیئات هیئات صاحبان رجال علم غیب ندارند و این قواعد درایت کشف از حقیقت نمیکند بلی راه کشف حقیقت قوه قدسیه و روح ایان و اعتناء بخدا و پیغمبر و ائمه اطهار است صلوات الله علیهم و محبت و ولایت ایشان که ممکن است در همه کس نباشد و اگر این مناسبات در کسی جمع نباشد لحن فرمایش امام را نمی فهمد و در عرف آل محمد علیهم السلام ققیه و محدث خوانده نمیشود و بهر حال که از این راه که معمول شده کشف حقیقت نمیشود منتهی درجه گمان میکنند که علم رجال تحقیق از احوال روایات مینماید که همه مردمان صحیح و درستی باشند و دروغگو نباشند مگر ممکن نیست آن کسی که دروغگو بوده و جعل حدیث نموده است و روایت را جعل کرده باشد سند آن را هم جعل کرده باشد و جمیع روایات آنرا موثق و معتبر قرار داده باشد البته ممکن است ولی راه تصحیح اخبار راه دیگر است که پیش اهلش واضح است خلاصه که منظورم شرح این قسمت نیست و این نکته را میخواستم بمناسبت عرض کنم که تا معنی غلو را از خارج

یعنی از کتاب و سنت که آنهاهم بجز از طریق روایات ممکن نیست ندانند حق رد کردن روایت و نسبت غلو بر او دادند ندارند و این نکته دقیقی است که اغلب از این غفلت دارند بلی امر باینجا میرسد که بزرگان را مثل مفضل ابن عمر یا یونس بن عبدالرحمن و امثال این بزرگواران را که هر يك سلمان زمان و کلید علم امام و باب امام شمرده میشوند نسبت غلو بآنها میدهند و حدیث آنها را رد میکنند در حالی که اخبار فضایل و مقامات آل محمد علیهم السلام و معارف اسلام و حقایق ایان را ما از روایات امثال ایشان شنیده ایم و میدانیم و سایر روایات که مدرک این قبیل علوم و معارف را نداشته اند جز احکام طهارت و نجاست یا مسأله خرفروشی روایتی ندارند و حقایق اسلام غالباً بوسیله این قبیل اشخاص که اهل این مدرک بوده اند و ائمه اطهار (ع) اهلیت آنها را دانسته اند و برای آنها بیان فرموده اند بارسیده و الحمد لله محفوظ هم مانده است ولی نتیجه اجتهاد این میشود که بکلی انکار فضایل آل محمد علیهم السلام را بنمایند و متمسک باین اصول و دلایل واهی بشوند و الی الله المشتکی خلاصه که رد فرمایش امام و روایت شخص راوی بهیچ عنوان جایز نیست منتهی این است که اگر کسی معنی فرمایش را نفهمید و تعقل نکرد یا آنکه بر او متشابه شد عمل بآن نمیکند و متشابه آنچیزی است که بر جاهلش متشابه بماند و حکم و دستور در این مقام توقف است یعنی بحدیثی که نفهمیده فتوی ندهد نه اینکه حدیث را رد نماید میماند حدیث تا بدست عالمش برسد و او بفهمد که منظور امام چه بوده است و بیان آنرا بکند و رفع تشابه بنماید همان طور که پیغمبر (ص) فرمود خداوند یاری نماید کسی را که مقاله مرا بشنود و بکسی که نشنیده است برساند برای اینکه بسیاری از جمله ققه ققیه نیستند و بسیاری از جمله ققه حمل میکنند آنرا

بسوی کسیکه فقیهتر از آنها است آیا غیر از این است که جمیع حقایق و معارفی که امروز بر علماء اسلام کشف شده و بیان و توضیح فرموده اند از همان اخباری است که روز اول آن عرضها شنیدند و روایت کردند و خودشان هم نفهمیدند که چه روایت کردند آیا اینهمه خطب امیر المؤمنین علیه السلام که هر کلمه اش هزاران حکمت از آن استخراج میشود و هنوز هم بکنه معرفت آنها کسی بر نخورده آن روایت اولیه روز اول میفهمیدند که آن حضرت چه فرموده است هیئات هیئات کجا میفهمیدند و اگر از روز اول باین عنوان مجتهدین که این خبر واحد است یا غلو است ترك شده بود یا بقول آنها نمود بالله برد یوار زده شده بود کجا میماند و بدست اهلس میرسید پس چرا انصاف را پیشه نکنند و اینهمه استکبار از کجا است و چرا انسان بجائی میرسد که مطلقاً راضی نمیشود اقرار بجهل خود نماید و میخواهد البته در هر چه هم که علم بآن ندارد حرف بزند یا مظنه خود را بر دیگران حجت قرار دهد و حال اینکه امام علیه السلام میفرماید که هر کس ترك نماید لفظ لا در را باید کشته بشود و هر کس از هر چه سؤال میشود جواب میدهد دیوانه است و خداوند خطاب بجمعی میفرماید که در آنچه میداند تجادل کردید دیگر چرا در آنچه نمیدانید مجادله میکنید باری تمام مطالب این است که رد کردن اخبار با دلایل اجتهادی و عقلی یا رجالی جایز نیست و از طرف آل محمد علیهم السلام اجازه داده نشده و ما حمد میکنیم خدا را که آنچه عرض میکنیم با اینکه سعی داریم که بازبان متعارفی و ساده بیان کنیم و بسیار هم مشکل است زیرا که مطالب علمی اصطلاحی باین زبان ادا نمیشود معذک تصور میکنیم که حقیقت این عرایض بدیهی است و محتاج باستدلال زیاد نیست و علت آن هم همین است که بحمد الله يك كلمه از

مدلول اخبار خارج نمیشویم و اینکه هر جمله را نسبت بحدیث نداده ایم بجهت اختصار است سبحانك لا علم لنا الا علمتتنا و افتخار داریم که ما در مقابل اخبار و مقام بندگی از خود رأی و عقلی نداریم و دلیل عقل و اصلی نمیشناسیم و اصل مطلب این فصل این بود که بیان کنیم مدار شیعه از اول بر چه بود و دستور ائمه اطهار در اخذ روایت چه بود و از آنچه عرض شد دانستی که عملشان بر چه بود و بازم بطور خلاصه تکرار میکنیم که مدار امر در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار صلوات الله علیهم تا زمان غیبت امام علیه السلام در میانه شیعه بر این بود که فرمایش را از پیغمبر یا امام میشنیدند و بآنها که حاضر نبودند میرسانیدند و همین طریقه را تکرار فرمودند و بعلاوه امر میفرمودند که همه بفهمند و هم روایت کنند و بکتاب روایت و اصحاب حدیث که محل وثوق و اعتماد بودند عمل نمایند حتی تسهیلی هم بر روایت قرار دادند که اگر عین عبارات در نظرشان نیاند و مطلب را فهمیده باشند نقل بمعنی نمایند و بعلاوه اجازه دادند که روایت را از هر امامی که میشوند مانعی نیست نسبت بامام دیگر بدهد یا نسبت به پیغمبر بدهد بجهت اینکه هر يك از آن بزرگواران هر چه فرموده اند از پیغمبر است (۳) و اجازه روایت امری نبود که مخصوص به بعضی دون بعضی باشد و همه مجاز بودند و ائمه اطهار علیهم السلام امت پیغمبر را برد و قسمت قرار ندادند که بعضشان مجتهد باشند و بعضشان مقلد باشند بلکه تقلیدی نبود مگر از امام علیه السلام و بطور کلی فرموده اند لا تقلید الا عن امام فاضل و تقلید غیر امام باین معنی اصطلاحی که بدون مطالبه دلیل باشد ایداً جایز نیست و اساساً اطاعت غیر پیغمبر و امام معصوم مطلقاً در اسلام فرض نیست و حضرت امیر (ع) فرمود یا کمیل هی نبوة و رسالة و امامة لیس بعد ذلك الا موالین متبعین او مناوین

مبتدعین یا کمیل لا تأخذ الایماننا تکن منا پس اطاعت احدی غیر پیغمبر و امام جایز نیست مگر اینکه از روایت اخبار ایشان باید گرفت و اطاعت کرد از این جهت که فرمایش ایشان را روایت میکنند و متابعت آل محمد را دارند و امر باطاعت مجتهد نشده است و فرمودند نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سایر الناس عظام بلی در میان شیعه در هر زمانی جمعی پیدا میشدند که شغل شاغلان تحصیل علم و ممارست در اخبار و روایات و جمع آنها بود و شاید غالباً هم ملازمت خدمت ائمه علیهم السلام را داشتند و البته علم و اطلاع واحادیث آنها زیاد تر از دیگران بود و عارف بلغت و لحن امام علیه السلام بودند و محدث میشدند یعنی فهم پیدا میکردند و ائمه علیهم السلام سایر شیعه را امر بر جوع بسوی آنها میکردند چون بر همه کس ممکن نبود شخصاً خدمت امام (ع) برسد و معالم دین خود را بگیرد و امام (ع) یکی از آن محدثین را معرفی میفرمود که از او بگیرند و این امر در عین حال نهی از این نبود که از راوی دیگر که روایتش کمتر بود نگیرند بلکه در هر حال و هر جا از هر راوی معتبری که یک حدیث هم فرضاً بیشتر نداشت میگرفتند و حتی خود آن محدثین هم همه روایاتشان را از شخص امام بلا واسطه نگرفته بودند بلکه از سایر روایت گرفته بودند نهایت این است که آنها جمع میکردند و ضبط میکردند و دیگران ضبطشان بقدر آنها نبود و امر باین منوال نبود که شخص راوی شرایط بخصوصی غیر از ایمان و صداقت و وثاقت داشته باشد و اسم و عنوان خاصی داشته باشد و مجتهد خوانده شود و بر دیگران تقلید او واجب باشد و این اساس و اصطلاح اصلاً از عامه است چنانچه دانستی و در شیعه بکلی نبود و این از بدعتهای عمر است که دیگران هم پیروی کردند و کل بدعة ضلالة

فصل بطوریکه همه میدانیم عامه بعد از پیغمبر (ص) چون از آل محمد علیهم السلام منقطع شدند و از احادیث پیغمبر (ص) بقدریکه کفایت امر دین را بکنند حفظ نداشتند و از مراجعه و سؤال از آل محمد هم استکبار نمودند و مسائل زیاد پیش آمد که نمیدانستند ناچار از اجتهاد شدند و قواعد کلیه و اصولی را بخیال خود وضع کردند که جزئیات را از آن بفهمند و مستنبط برآی خود شدند حتی آنکه یکی از قواعدشان هم مخالفت با آل محمد علیهم السلام بود و معمول ابو-حنیفه بود در هر مسأله که در میان اجتهاد میفرستاد و معین میکرد که فتوای امام (ع) چه چیز است و همین که میشنید برخلاف آن فتوی میداد و ایشان بر این بود تا اینکه ملاحظه کردند که امر رعیت اصلاح نمیشود مگر اینکه رئیس و مرأوس و مطاع و مطیع باشد و حاکمی داشته باشند و حکم فطرت هم همین است این بود که جمعی را برد و قسمت قرار دادند یک قسمت را مجتهد و یک دسته را مقلد نامیدند و گفتند هر کس که مجتهد بامقلد نیست عبادتش باطل است زیرا که با جهالت تقرب بخداوند ممکن نیست پس مجتهدین را در مقابل ائمه ما صلوات الله علیهم و ا داشتند حتی اینکه اسم آنها را امام گذاردند و امام ابوحنیفه و امام شافعی گفتند و برای مجتهد هم نشر یفات زیادی قائل شدند و در هر مورد نگاه میکردند به اینکه شیعه در باره ائمه خودشان چه میگویند که آنها بالاترش را بگویند مثلاً شیعه ائمه خود را مفترض الطاعة میدانند باین جهت که امام معصوم و مطهر است و آنچه میفرماید از پیغمبر است که او بوحی خداوند میفرماید آنها هم ظن مجتهد را مطاع و حکم قطعی خداوند دانستند و ملاحظه کردند که باین ترتیب هر عامی جاهلی راه نمیشود امام قرار داد که در مقابل ائمه اطهار که عالم با کان و ما یکون هستند ایستادگی نباید زیرا که عامه مقلدین هم یک

درجه تفهم نیستند و بعضشان چشم و گوش دارند این بود که شروطی و علومی هم برای مجتهد شرط کردند و از خودشان هم علمی نداشتند ناچار بعض از علوم فرنگیان و حکمای یونان و متکلمین را هم شرط کردند مثل منطق و کلام که در اخبار بسیار ائمه علیهم السلام نهی از تعلیم و تعلم آنها فرموده اند و لعنت کرده اند و فرموده اند متکلمین این امت بدترین آنهایند و خدا لعنت کند اصحاب کلام را و لکن عامه مسجل کردند که هر کس صاحب این علوم نباشد و این قواعد و اصول موضوعه را که در مقابل آل محمد علیهم السلام وضع کرده اند نداند مجتهد نیست و اگر روایتی و فتوایی دارد نگیرد برای اینکه در خانه مجتهد بسته نشود خلاصه باین کیفیت جاری شدند خلفا و سلاطین هم که از آنها حمایت و تقویت نمودند و اسباب کارشان را منظم کردند و خودشان هم علی الظاهر بآن احکام و آراء و فتاوی غیر ما انزل الله عمل کردند و راه رفتند و شیعه هم مقهور آنها بودند و در طول معاشرت با آنها و شنیدن این مخرقات و مراجعه کتب آنها باوصف مقهوریت وضعی که داشتند این شبهات در اذهان آنها هم سرایت کرد و متایل شدند و خورده خورده دوست داشتند و طبیعت انسان و نفس اماره هم حالش معلوم است و استقلال و خود سری و خود رأی شدن را دوست میدارد اما از آن طرف ائمه اطهار (ع) تا ظاهر بودند بطوریکه مختصراً اشاره کردیم جلو گیری کردند و شیعیان را در زمان خودشان از این لغزش حفظ فرمودند و نگذاشتند این مرض در آنها سرایت کند تا اینکه آن داهیه عظمی و غیبت امام (ع) پیش آمد و برای شیعه همان کیفیت پیش آمد که برای عامه بعد از پیغمبر (ص) پیش آمد و از امام خود منقطع شدند و ملجاء و مفزع خود را نشناختند مگر کمی از آنها که ارتباط بانواب امام عایه السلام داشتند و آنها را میشناختند و بتعلیم

آنها عمل میکردند و سایر بن متحیر و سرگردان باقی ماندند و البته از آنچه بودند ضعیفتر شدند و زبان مخالفین در اثر شد و شروع کردند به تشیع شیعه و استهزای آنها و عیب گرفتن بر آنها که اینها صاحب علم و کمالی نیستند و اجتهاد نمیدانند و قاعده نمیفهمند و از عهده قیاس بر نمیآیند و در فتاویشان دلیل ندارند و احکامشان مبتنی بر اصلی نیست و تقریب نمیتوانند بکنند و از این کلمات سینه علمای شیعه و محدثین تندگ میشد و بجوش میآمد و عوام شیعه هم نمیتوانستند حالی کنند که اینها علمی نیست بلکه کار مشکلی هم نیست و از عهده ما هم ساخته است الا اینکه شرعاً جایز نمیدانیم و همین کلمات بود که رفته رفته مقام شامخ و منزلت علمای بزرگ و محدثین شیعه را در نزد عامه کم میکرد بلکه اعتقاد عوام و ضعفای شیعه هم در باره علمایشان کم میشد و سینه علمای ججوش میآمد تا امر با اینجا رسید که علم جلیل القدر شیخ الامامیه و رئیس الطایفه مرحوم شیخ طوسی قدس سره القدوس که ریاست مذهب شیعه در آن عصر که اوایل غیبت کبری بود منتهی بآن بزرگوار شده بود ناچار میشود که برای اسکات عامه و بستن زبان تشیع علمای آنها و نگاهداری قلوب عوام شیعه کتاب مبسوط را در احکام فروع تألیف فرماید و بهمان طریق که عامه در کتب فقه خودشان جاری شده اند جاری بشود و بهمان نحو استدلال فرماید و اقوال مخالفین را ذکر فرماید که بدانند آن عالم جلیل هم مطلع بر آنها است و بیان علت و وجه دلیل آنها را میفرماید و عقیده خود را بیان میکند و تنبیه بوجه دلیل آن مینماید نه باین نیت که قیاس کرده باشد بلکه مرادش تشبیهی است یا اینکه بیان فرماید که این طور قیاس میکنند و ما بعضی از فرمایشات شیخ را در اول کتاب مبسوط برای اطلاع مطالعه کنندگان ذکر میکنیم که همه بدانند خود آن عالم جلیل و شیخ بزرگوار چه فرموده

و عرایض مایه مأخذ نیست بعد از خطبه میفرماید همیشه از مخالفین و متفقین عامه و منتسبین بعلم فروع میشنیدم که فقه اصحاب ما امامیه را حقیر میشمارند و استهزا میکنند و ما را نسبت بقلت فروع و مسائل میدهند و معتقدند که کسانی که قیاس و اجتهاد در فقه ندارند قدرت بر تفریع زیاد ندارند برای اینکه اکثر تقریبات از این دو راه میشود و معلوم است که جاهل بمذاهب و اصول ماهستند و اگر باخبار و فقه ما رجوع میکردند میفهمیدند که همه تقریبات آنها در اخبار ماموجود است و منصوص علیه است از طرف ائمه ما و قول آنها در حجیت جاری مجرای قول پیغمبر است (۳) و بطور نسریح یا تلویح یا خصوص یا عموم همه چیز را فرموده اند و جمیع آنچه آنها کتبشان را بآن برگزیده اند از فروع برای ما هم مدخل و مخرج بسوی آن هست نه بوجه قیاس بلکه بوجهی که موجب علم و عمل باشد و جایز باشد بر ما گرفتن بآن از قبیل اصل برائت و غیره تا اینکه میفرماید از قدیم الایام نفس من اشتیاق داشت کتابی تصنیف نمایم که مشتمل باشد بر آنچه نفس من مشتاق بآن است و موافق و شواغل نمیگذارد و علاوه بر آن کمی رغبت این طایفه یعنی شیعه نیت مرا ضعیف میکرد زیرا که عنایت باین عمل نداشتند برای اینکه اینها بصریح الفاظ اخبار عادت کرده بودند حتی اگر گاهی از معانی آنها بلفظ دیگر تعبیر آورده میشد تعجب میکردند و من هم در قدیم کتاب نهایی را نوشته بودم و جمیع روایات اصحاب و مسائل اصلیه را در آن جمع کرده بودم و کتب را در آن جا مرتب کردم و جمع بین نظایر نمودم بهمین علت و برای همین نیت که داشتم اما متعرض تفریع مسائل و تعقید ابواب و ترتیب مسائل و تعلیق بعض آنها بر بعض و جمع بین نظایر آنها نشدم بلکه جمیع یا اکثر آنها را بهان الفاظ منقوله ایراد کردم تا اینکه وحشت نکنند و انس

بگیرند تا اینکه میفرماید در آنجا وعده کردم که کتابی را هم در فروع آن مسائل بنویسم و ملحق بآن نمایم بعد بجهاتی که شمرده است میفرماید از این وعده عدول کردم و بتصنیف این کتاب پرداختم که مشتمل بر عدد جمیع کتب فقه است و در اینجا تعقید ابواب میکنم و مسائل را تقسیم میکنم و نظائر را جمع میکنم و اکثر فروعی را که مخالفین ذکر کرده اند ذکر میکنم و عقیده خود را موافق اصول مذهب خودمان مینویسم و جمیع مسائل را مینویسم و اگر اصل مسأله یا فرع آن ظاهر و آسان است بمجرد فتوی قناعت میکنم و اگر اصل مسأله یا فرع غریب یا مشکل است اشاره بعلمت آن و وجه دلیل آن مینمایم و اگر اقوال مختلفی در اصل مسأله یا فرع آن است همه را ذکر میکنم و بیان علل آنها را میکنم و صحیح و اقوی را معین میکنم و تنبیه بر جهت دلیل مینمایم نه بوجه قیاس و اگر چیزی را بچیزی تشبیه نمایم بوجه مثل است نه بوجه حمل یکی بر دیگری که قیاس باشد یا بر سبیل حکایت از مخالفین است نه اینکه قصدم دلیل عقل صحیح باشد تا اینکه میفرماید اگر خداوند تسهیل فرمود اتمام این کتاب را کتابی میشود که نظیر ندارد در کتب اصحاب خودمان و نه در کتب مخالفین بجهت اینکه من تا الان از فقها کتابی ندیده ام که مشتمل بر اصول و فروع باشد و بیان مذهب ما را هم کرده باشند بلکه کتابهای آنها با اینکه زیاد است يك کتابشان مشتمل بر هر دو مذهب یا اصول و فروع هر دو نیست اما اصحاب خودمان که باین طریق کتاب مشارالیهی ندارند بلکه مختصراتی است و کاملتر از همه کتاب نهایی است و آن هم بنحوی است که گفتم و از خداوند توفیق میخواهم و توکل بر او است عرض میکنم فرمایشات شیخ در آنچه فعلاً مورد حاجت بود همین بود که ذکر شد و ترجمه فارسی تر ممکن نمیشود و اگر بخواهیم هر جمله را شرح

و توضیح نائیم و اعتقاد مشایخ اعلی الله مقامهم را هم در هر مورد ذکر کنیم بکلی از وضع این رساله خارج میشود ولی مراد ما همین بود که از کلام شیخ شاهد بیاوریم که در میان شیعه و اصحاب امامیه معمول نبود که از صریح اخبار خارج بشوند و تفریع فروغ نهند و بیان علت و قیاس نهند و وجه دلیل را بفکر خود بگویند و تصریح فرموده است که طایفه امامیه رغبت و عنایت باین کار نداشتند و خلاصه و جان کلام اینکه ترتیب اجتهاد در میان آنها رسم نبود و شیخ طوسی قدس سره کسی است که اجتهادات آنها را در میان شیعه آورده و کتاب مبسوطی موسوم بمبسوط باین طریق نوشته نهایت این است که غرضشان اسکات مخالفین بوده نه اینکه بمنظور اجتهاد و قیاس این کتاب را نوشته اند زیرا که اجتهاد و قیاس را حرام میدانسته است و عدم اقبال شیعه هم برای همین بوده که از نیت شیخ مستحضر نبوده اند و چشمشان بظاهر بوده است و میدیدند که این عمل برخلاف دستور ائمه علیهم السلام است و ضرورتی که ایجاب کرد که آن جناب مبادرت بعمل آن کتاب نمود نمیفهمیدند که میخواست زبان استهزای مخالفین بسته شود و شیعه را نسبت بقلت فروغ ندهند و تصور نکنند که اینها ذوبان فکر ندارند و بر استنباط علل و تفریع قدرت ندارند بلکه بفهمند که علمای این طایفه صاحب ید مبسوطند و کم از آنها نیستند و تمام علت همین بود و الا هیچوقت فرض نمیشود عالم جلیلی و محدث بزرگی مانند شیخ اقدام بچنین امری بدون ضرورت بفرماید و برخلاف صریح اخباری که روایت بعضی آنها از طریق خود او است بفرماید و مخفی نماید که شیخ معظم له اول کسی نیست که بر سبک مجتهدین عامه کتاب نوشت بلکه قبل از او از مشاهیر علمای شیعه حسن بن ابی عقیل غمانی و محمد بن جنید اسکانی رضوان الله علیها بر این طریق سلوک کردند و اگرچه

این حقیر تصنیف و تصریحی از خود ایشان که بیان سبب و علت اجتهاد خود و اختیار این طریق را کرده باشد عبور نکرده و مراجعه نکرده ام ولی محقق است که آنها هم نیت و غرضی سوای آنچه نیت شیخ بوده نداشته اند و تشیعات مخالفین آنها را ناچار کرده بود و اگر بخيال این ضرورت نبود هر گز این دو عالم جلیل مبادرت بچنین خلاف ضرورتی نمیکردند و از باب اکل میته بوده است و مشهور است که الضرورات تبیح المحظورات ولی جمعی از علماء اعلام از معاصرین آن دو عالم و متأخرین از آنها هم انکار شدید بر آنها نموده اند حتی آنکه رجوع بکتاب آن دو را جایز ندانسته اند و بعضی هم از طرف آنها عذر هائی آورده اند که ذکر آنها موجب تطویل است و عجب اینجا است که خود شیخ (ره) در کتاب عده دو مقام اعتذار از طرف ابن جنید بطوریکه در روضات الجنات از لؤلؤة البحرین شیخ یوسف بحرانی روایت کرده چنین مینگارد که چون در نزد شیعه عمل بقیاس ممنوع بود و عمل بآن نکردند اصلاً اگر گاهی يك تقری از باب محاجه با مخالف در يك مسأله قیاس میکرد با اینکه اعتقاد بقیاس نداشت انکار بر او میکردند و تبری از قول او میجستند تا اینکه میفرماید و اگر صحیح باشد آنچه را که باین جنید نسبت داده اند که عمل بقیاس میکرده و اعتقاد بآن داشته پس سزاوار نیست که توقف نائیم در اینکه در زمان او حرمت قیاس و اجتهاد بحد ضرورت نرسیده بوده عرض میکنم این فرمایش شیخ الطائفه دلیل این است که در زمان خود آن مرحوم حرمت عمل بقیاس و اجتهاد ورأی بحد ضرورت رسیده بود و در میان شیعه امامیه شکی در این باب نبوده و چگونه شك میشود در این باب و حال اینکه شیخ مفید اعلی الله مقامه که استاد شیخ طوسی است در همان وقت کتابی در رد ابن جنید و نقض بر او در عقیده باجتهاد ورأی

مینویسد حتی اینکه مرحوم سید بحر العلوم سید مهدی طباطبائی قدس سره بطوریکه در رجال میرزا محمد باقر (ره) حکایت میکند در مقام اعتذار از طرف ابن جنید مینویسد که این امر یعنی حرمت اجتهاد و قیاس در زمان ابن جنید و بالنسبه با وجود ضرورت نرسیده بود بجهت اینکه مسائل از حیث ظهور و خفاء در ازمنه مختلفه فرق میکنند و چه بسیار اموریکه در نزد قدماء ظاهر بوده است و در زمان مامحقی شده است برای اینکه بعد العهد شده ایم و ادله که برای آنها ظاهر بوده در زمان ما از میان رفته است و چه بسیار اموری که در آن زمان مخفی بوده است و امروز بواسطه اجتماع ادله که در صدر اول منتشر و متفرق بوده است یا احجام جدیدی بر آنها شده واضح و بین شده است و شاید امر قیاس هم از این قبیل بوده است تا اینکه شرح مفصلی میفرماید که منحصراً آن این است که در زمان ابن جنید ثقبه شدید هم برای شیعه نبوده و بواسطه وزارت معزالدوله که وزیر الطائع بالله عباسی بود و خودش از اهل علم و فضل و مروج امر شیعه بود و کمال قوت را شیعه در زمان او داشتند چه طور میشود که ابن جنید برخلاف احجام و ضرورت شیعه کتابی بنویسد و مخالفین خود را جاهل بشمارد و این دلیل این است که حرمت قیاس در آن زمان بحد ضرورت نرسیده بوده تا آخر آنچه فرموده که در آخر قطع میکند باینکه عالم من بورد در آن زمان معلوم است خلاف ضرورت نکرده ولی خطائی کرده است و معذور است و چه فرق میکند خطائی که عالمی در مسأله از مسائل اصول کرده باشد یا در فروغ و البته معذور است و نباید سلب اعتقاد از او بشود و کتب او از درجه اعتبار ساقط بشود عرض میکنم البته اصل بیان صحیح است و موافق تحقیق الا اینکه تصریح شیخ (ره) را هم شنیدی که در آن زمان هم حرمت این امر بحد ضرورت بوده و قول

او که خودش در همان عصر بوده حجت است با همه این تفصیل عجیبتر آن است که چرا خود شیخ تبعیت کرده و بصرف تشنیع و استهزای مخالفین این اندازه ترتیب اثر داده و کتاب مبسوط را نوشته که در نتیجه موجب شود جمع کثیری از علما بواسطه حسن ظن بشیخ (ره) صاحب این طریقه بشوند و بالاخره امر بآنجا برسد که اکثرشان معتقد باجتهاد و رأی و قیاس بشوند و ضرر این کار هزار درجه از نفعش زیاد تر شد و متأخرین از شیخ (ره) با کمال جرأت و جلالت وارد باین امر شدند و کتابها و کتابخانه ها از این اعتقادات پر شد بلکه بآنجا رسید که بکلی طریقه محدثی و روایت بنحویکه متقدمین اصحاب ائمه علیهم السلام و در زمان غیبت صغری بر آن بودند تقریباً از میان رفت و عموماً مگر معدودی از علماء اعلام مجتهد شدند و کتب فقه شیعه بر از اقوال و اجتهادات مخالفین شد و در مدارس معمول شد و تمام فضل و فضیلت منحصر بدانستن آن اجتهادات شد و جمیع اصول مخالفین را گرفتند و عمل کردند و عقاید شخصی خود را هم بر آن علاوه کردند و هیچ کتابی از کتب اصول یا فقه شیعه نمی بینی مگر همینکه باز میکنی در عنوان باب میبینی که نوشته است شافعی چنین گفته و حنفی چنین غلط کرده و اگر ایرادی هم نموده اند در طریق حکم و وجه دلیل آنها است نه در اصل موضوع و اگر از اصول عقاید است میبینی نوشته معتزله چنین معتقدند و اشعری ها چه میگویند باری بهتر آن است که از این تفصیل و این درد دل ها خود داری نهایم خلاصه این است که مبده حدوث طریقه اجتهاد در احکام در میانه امامیه و اهل اجتهاد در مسائل فقهیه از زمان محمد بن احمد بن جنید و حسن بن ابن عقیل شد که در او آخر غیبت صغری بودند و بطوریکه بعضی از علما مینویسند در موقعی شیخ مفید اعلی الله در جبهه بعضی از اصناف

آنها اظهار حسن ظنی فرمود که معلوم نیست در چه موضوع و چه مطلبی بوده و همین باعث شد که اصحاب او مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی رضوان الله علیهما مایل بطریقۀ اجتهاد شدند و این مطلب در میان شیعه شایع شد تا اینکه نوبت بعلامۀ حلی اعلی الله در جته رسید که او در تصانیف خود جمیع قواعد اصولیۀ عامه را ملتزم شد و شهید اول و شهید ثانی و سایرین متابعت او را نمودند و اول کسی که گمان کرد که احادیث مرویه از اسول اولیه اصحاب که با مرثیۀ اظهار (۳) تألیف شده بود و متداول در میان شیعه بود و مأمور بحفظ آنها بودند و عمل طائفۀ شیعه در زمان ائمه تا زمان غیبت کبری بر آن اخبار بود همه اینها اخبار آحاد است و قطع بآنها حاصل نمیشود محمد بن ادریس حلی بود که در نتیجۀ این اعتقاد اجتهاد را در مسائل لازم میسرورد عرض میکنم تفصیل زیاده بر این تطویل است و این مختصری بود از کیفیت حدوث اجتهاد در میان شیعه و ما در این مقام در صدد رد و بحث نیستیم الا اینکه حکایاتی را تذکره مینمائیم والسلام علی من اتبع الهدی و خالف الهوی

فصل از بیانات فصول سابقه و حکایاتی که در این فصل آخر نمودیم دانستی که اساس اجتهاد و ادله عقلیه و اسول موضوعه در اسلام جایز نبود و حرام بود بلکه در درجۀ اول حرمت و در حکم شرك بخداوند شمرده میشد و بعض اخبار را که عشری از اعشار آنچه در این باب رسیده است نبود روایت کردیم و آیات کتاب را شنیدی که اگر همه را ذکر میکردیم بالغ بهفتاد آیه میشد در حالی که يك آیه قرآن هم که متضمن حکم مسأله ایست کفایت است و اجماع و ضرورت علمای اعلام را دانستی و اقرار خود آنها را شنیدی که حرمت اجتهاد در میان شیعه از بدیهیات اولیه شمرده میشده و الی آلان هم قول دیگری در

میانۀ علما نیست و عموماً اصل اولی را حرمت میدانند و جهاتی را که باعث بر استعمال این اصول و جاری شدن بر این طریقه خودشان ذکر کرده اند حکایت کردیم که از باب بستن زبان مخالفین و تشنیع و استهزاء آنها بود و شیعه را حقیر میشمردند یا بجهت تقیه که داشته اند بوده و شیخ الطائفه (ره) تصریح میفرماید که اگر در مسائل قیاس میکنیم نه به عنوان و نیت قیاس است و اگر تشبیهی میکنیم برسبیل مثل است نه اینکه حکم این مسأله را حمل بر آن یکی بکنیم یا اینکه منظورمان نقل از مخالفین است و از این قبیل معاذیر شمرده اند و معلوم است که غرض فقط همین بوده که بزبان آنها حرف زده باشند و رد و بحث کرده باشند نه اینکه نمود بالله مرتکب خلاف ضرورت شده باشند ولی مع التأسف خورده خورده غفلت زیاد شد و متأخرین دیگر باین جهات هم متوجه نشدند و فقه شیعه يك باره منقلب بفقہ مخالفین گردید و طریقه طریقه آنها شد با این فرق که عامه باخبار اهل بیت کمتر عمل میکردند شیعه باخبار اهل بیت هم عمل کردند و بر مدار کی که داشتند قدری افزوده شد و دایرۀ اجتهادشان از آنها وسیعتر شد زیرا که عمل باخبار را هم نه از حیث اینکه اخبار است نمودند بلکه معتقد شدند که اخبار آحاد افادۀ علم و عملی نمیکند بلکه عملشان باخبار از حیث حصول ظن است و ممکن است که از این راه هم گمانی بحکم شرعی پیدا شود و اصل را حصول مظنه قرار دادند بعد از آنی که همه اقرار کرده اند که اصل اولیه حرمت عمل بمظنه و اجتهاد است عامیه است الا اینکه گفتند آن اصل اولی که خدا و رسول اصل قرار داده اند منقلب شده و معلوم نیست که در این اعصار هم اصل همان اصل اولی باشد و علی العجاله باب علم مسدود است و اصل ثانوی حجیت مظنه است و گفته شده است **علی الظن مدار العالم و**

اساس عیسی بنی ادم واصحاب ما اخبار بین هم در این باب رد و بحثهای زیاد و مخالفت بسیار کرده اند و نزاع در میانه اخبار بین واصولیین و مجتهدین بدرجه بالا گرفت که بعد تکفیر و تفسیق هم رسیده است ولی حق این است که اخباریین هم از عهده بر نیامده اند و دلایل سست و واهی در مقابل مجتهدین و ابطال طریقه آنها اقامه کرده اند و اگر چه ادعای اخباریین صحیح است که میگویند عمل بمظنه حرام است و انقلاب اصل اول که با کتاب خدا و سنت پیغمبر و اجماع همه علماء ثابت شده است با دلایل عقلیه غیر ثابتة یا شهرتهای برخلاف ما انزل الله جایز نیست و علم بحکم شرعی باید تحصیل کرد اما معذک دلایلشان کافی نیست و طریقه حصول علم را نتوانسته اند بیان بکنند و خودشان هم غالباً در عمل گرفتار مظنه شده اند و حتی دلایلشان هم ظنی است و افاده قطع نمیکند و در همان چاه افتاده اند که اصولیین افتاده اند و ما هم اگر بخواهیم طریقه خود را بتفصیل بیان کنیم و طریقه حصول علم و ابطال مظنه و تقی اجتهاد را با دلایل قلیه و عقلیه که مأخوذ از دلایل نقلی است باز بان علمی بیان کنیم از وضع این رساله خارج است و بعلاوه مستلزم تطویل زیاد بلکه رساله مستقلی است و گذشته از اینکه چند ان بکار بعض اخوان عوام نمیآید و اما برای اهل علم و اصطلاح هم کتب مفصله مولای بزرگوار اعلی الله مقامه امثال کتاب علم الیقین که در مقابل حجیت مظنه نوشته شده و کتاب قواعد و سوانح کافی است و بالا تر از شرح نتایج که در عالم نوشته نشده و شاید بعد از این هم نشود حق بیان در آنجا ادا شده است و ما هم اگر چیزی بنویسیم البته بروایت از مصنفات آن عالم بزرگ است که در واقع و حقیقت احیاء دین و شریعت را فرموده و بر مخالف و مؤالف حجت را تمام فرموده الا اینکه چندان بدرد عوام از اخوان نمیخورد و اما اهل علم

مراجعه بهمان کتب خواهند نمود ولی معذک برای خالی نبودن این رساله مانعی نیست مختصری در نقض بعضی از دلایل مجتهدین و طریقه امکان حصول علم باز بان ساده در ضمن فصولی چند متعرض شویم تا مطالعه کنندگان قدری آشنا بعنوانات آنها بشوند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

فصل از آنچه عرض شد دانستی که بالاخره بانواع اسباب و وسائل شیطان راه ورخته برای خود باز کرد و بعد از غیبت امام علیه السلام شیعه را با جتهاد و داشت و بانواع زینت ها این امر را در چشمشان زینت داد و بطوری نمودار کرد که اضطرار بر آن دارند و آخر کار خود را کرد همان طور که قسم خورده است و خداوند در کتاب خود حکایت میفرماید **فبعضك لاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين و از آن طرف امتحان پروردگار هم که امر حتمی است و سنتی است که تا دنیا دنیا است باقی خواهد بود و خداوند میفرماید **الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین** پس آزمایش همیشه دائم است و راستگو و دروغگو و مطیع و خودسر باید تمیز داده بشود و در این میانه جمعی هم با شتاب بیفتند و اختلافات هم زیاد بشود و هر کس را که خداوند خواسته باشد هدایت فرماید و نجات بدهد چنانکه فرمود **ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم** پس عرض میکنم از آنچه در مطاوی فصول سابقه تکرار کردیم دانستید که اساس اسلام بر علم و یقین است و عمل بمظنه و گمان و اجتهاد حرام است و جمیع فساد دین از اینجا برخاست که در این امر مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نمودند و کار باین اختلاف کشید و هر کسی صاحب رأی و اجتهاد و گمانی بر خودش شد و ما بقدر نمونه از آیات**

واخبار یغمبر (۳) و اهل بیت صلوات الله علیهم را در این باب ذکر کردیم
 اگر چه قصد ما اثبات این مطلب بطریق علمی نبود زیرا که بازبان علمی
 مطلب را مشکل میکرد و بعضی که مطلع بر اصطلاح نیستند از فهم مطلب محروم
 میدانند ولی همین قدر خواستیم اجمالاً بدانند که عمل بمظنه و اجتهاد در دین
 خدا حرام است و بعضی از اهله کتاب و سنت عرض شد و در اینجا باجماع اصحاب
 هم تصریح میکنیم اگر چه این راه در ضمن حکایات سابقه دانستی ولی چون
 مخصوصاً اصحاب ما اصولیین اجماع را یکی از دلایل بزرگ میدانند که هر مسأله
 را که میخواهند ثابت کنند سعی دارند بدلیل اجماع منتهی شود و تنها بدلیل
 کتاب و اخبار اهمیت نمیدهند و اجماع را معتبر میدانند بجهت اینکه میگویند
 اجماع قطعی است و دلایل کتاب و سنت قطعی نیست بنا بر این باجماع اصحاب
 هم اشاره میکنیم و این است عبارت صاحب نتایج که در ضمن اقامه دلایل بر
 حرمت عمل بمظنه مجتهد میفرماید هفتم اجماع خاصه است بر عدم جواز عمل
 بظن مادام که دلیلی بر آن نباشد و باین جهت ما ندیدیم احدی را که قائل بحجیت
 ظن باشد و متمسک باشد که دلیلی بر حرمت آن نیست و شاید مراد مراضی هم از
 اجماع بر حرمت عمل بخبر واحد همین است که در تحت این اصل مجمع علیه
 مندرج شود تا آخر عبارت که تصریح باجماع شیعه مینماید و اینکه احدی دیده
 نشده که خلافی در این باب کرده باشد و عمل بمظنه را ابتداءً جایز بدانند و در
 شرح نتایج بروایت از بعض محدثین میفرماید بدانکه امامیه رضوان الله علیهم از
 قدیم الی الآن اجماع کرده اند و از ضروریات مذهب اهل بیت علیهم السلام است
 که اصل عدم حجیت ظن است در امور دین و امور دین مبنی بر علم و یقین
 است و در ظن و تخمین و تصریح کرده است باین شیخ مفید و سید مراضی و

شیخ الطائفه و ابن ادریس و ابن قبه و کلینی و تلمیذا و نعمانی و فضل بن شاذان
 و صدوق و طبرسی و قطب راوندی و کراچی و غیر آنها و میفرماید ما محتاج
 نیستیم در این باب که ثابت کنیم مخالفی نداریم و لکن قصد این است که این
 جماعت اساطین دین هستند و در جمیع اعصار سابقه عوام مسلمین از اینها میگر-
 فته اند و بمذهب آنها میرفته اند و خود ایشان تصریح باجماع مینمایند و صد آیه
 از کتاب خدا شهادت بر این میدهد و اخبار متجاوز از حد تواتر گواہ است
 و بعلاوه عقل سلیم شهادت میدهد و دلایل مخالفین از عامه بس سخیف است
 و بعلاوه مخالفت عامه خود یکی از دلایل ما است و جمیع سنتهای خدا و رسول
 مخالف این مطلب است و از همه اینها علمی حاصل میشود که شکی در آن نیست
 که عمل بگمان از دین خدا نیست و جایز نیست و بخداوند نمیرساند و حجت
 پروردگار بمظنه قائم نمیشود بر خلق و بطلان این مذهب بجدی است که اگر
 یکی از شیعه بگوئی فلان فقیه میگوید که من یقین بحکم شرعی نمیکنم و آنچه
 میگویم گمان است تکذیب میکند تو را و گمان میکند قدح در علم میکند و
 افترا بر آنها مینماید و میگوید اگر راست بگوئی ما دین خود را از او نمیگیریم
 برای اینکه یقین آنچه میگوید بر خودش حاصل نشده و اگر از مجموع این
 مراتب علم حاصل نمیکنی باید دعا کنی خداوند و جدان تو را اصلاح کند
 زیرا با این حال بهیچ امری از امور دین یقین نخواهی کرد و حال اینکه ادله
 حرمت خمر و زنا و لواط بنا کید حرمت عمل بمظنه نیست تا آخر فرمایش که
 فرموده است عرض میکنم ما هم خواستیم تصریح و تأکید و اجماع علماء اعلام
 را در این خصوص گوش زد عامه عوام نائیم علاوه بر اینکه ضرورت عوام شیعه
 هم همین است و هیچ صاحب وجدانی از شیعه توهم نمیکند که ممکن است از

بی دینی بگمان و مظنه انسان برود و تصور نمیکنند که هیچ مجتهدی بگوید که مقلدین باید بگمان من در دین خدا عمل کنند و من هم بجز گمان چیزی ندارم و علم و یقین بر من حاصل نمیشود و ماسعی کردیم این مطلب را در این رساله تکرار زیاد بکنیم تا وقتی که حکایت انقلاب این اصل عظیم را گفتیم تعجب بسیار نایند و عبرت بگیرند که چه طور اصل باین محکمی که با کتاب خدا و سنت رسول و اجماع علماء و ضرورت شیعه و همه دلایل عقلیه ثابت شده است منقلب شد و عمل بگمان مجتهد جایز شد بلکه بنای دین بر این شد و آن اصل عظیم متروک شد و بنای دین و اساس شرع مبین بر مظنه شد و آنچه دلیل محکمی پیدا شد که بآن دلیل جایز شد صد آیه کتاب و متجاوز از هزار و دو سست حدیث و اجماع علماء متقدمین و متأخرین و شهادت عقل سلیم و ضرورت مذهب را ترک کنیم و عمل بمظنه نائیم و مدار اسلام و احکام آن و اساس عیش بنی آدم را بر مظنه قرار دهیم و جمیع مجتهدین و صاحبان مظنه را در بیان احکام دین شریک خدا و پیغمبر نائیم و بر جمیع عوام اطاعت جمعی را که بیش از ادعای مظنه هم ندارند و خودشان با دلایل زیاد سلب علم و یقین از خودشان میکنند بدون معجزه و کرامت و خارق عادت یا نزول وحی واجب بشاریم و حال اینکه مردم از انبیاء و مرسلین با آن زبان معجز بیان و آنهمه آیات بینات و خوارق عادات و دعوی اینکه آنچه میفرمایند بوحی خداوند و از روی علم و مشاهده و عیان است باین آسانی نپذیرفتند و تقلید نکردند علت چه شد که مسلمین تا این درجه باید کور و کرو گنگ باشند که گفته شود مردم برد و قسمند مجتهد و مقلد مجتهد باید بمظنه خود در دین خدا حکم کند و مؤدای ظن مجتهد حجت است بلا کلام و مقلد باید بدون پرسش پذیرد و با همین گمانی که مجتهد کرده است دین بوزد و یقین بکند که این دین خداست و با عمل

کردن بهمین هم فردا مستحق بهشت جاوید است و از عذاب الیم نجات مییابد و و آنهمه آیات کتاب و اخباری هم که رسیده بود آنها دخلی باها نداشت و مخصوص بآنها بود که در قرون اولیه اسلام بودند و در زمان ما آن اصل منقلب شده و تکلیف ما این است که عمل بگمان مجتهد نائیم آیا این حرفها محل تعجب نیست و آیا مسلمین بعد از شنیدن این مطالب در صدد تحقیق و تفحص از دین خودشان بر نمیآیند یا آنکه گمان میکنند ما این مطالب را نمود بالله افترا بسته ایم و بهتان زده ایم در حالی که ما خداوند قادر و منتقم را شاهد میگیریم که يك كلمه افترا بسته ایم اینك جمیع کتب اصولیه حاضر است و در دنیا منتشر است نهایت این است که عوام مردم مراجعه نمیکردند و نمیدانستند و علمای حقه هم در هر موقع داد خود را زدند و از بیان حق خود داری نمیکردند الا اینکه جمعی گوشهای عوام را میبردند و نمیگذارند بیایند و بشنوند بلکه باقسام مختلفه مردم را از علماء حقه منتقم میکردند و نسبت کفر و زندقه و غلو نمود بالله بآنها دادند و افتراها بآنها بستند در حالی که تمام مطلب آنها بیان حق بود و نقلی نیست و بالاخره خداوند بکلمات خود احقاق حق را خواهد فرمود و ریشه باطل را خواهد کند و آنها را که مردم ضعیف شمردند تقویت خواهد فرمود و دین خود را حفظ میفرماید و ظاهر میکند و بر همه مردم ثابت میشود و پوشیده نخواهد ماند خلاصه که قصد ما در این رساله تفصیل نیست بلکه اشاره برای عوام است و اما برای اهل علم میسر است مراجعه بکتب اصولیه فرمایند و صدق عرایض ما را تصدیق فرمایند و کتب مشایخ ما اعلی الله مقامهم هم حاضر است

فصل بدانکه بعد از اتفاق و اجماع علماء متقدمین و متأخرین بر حرمت عمل بمظنه صاحب تالیف مینویسند حق این است که اصل حرمت منقلب شده است

بجواز در احکام فرعیه و بر همین عقیده باصطلاح خودشان اقامه میکنند که از آن جمله یکی اینکه باب علم مسدود است و دیگر اینکه تکالیف شرعیه هم در باره ما ثابت و باقی است پس بنا بر این که تکلیف باقی است و باب علم و یقین هم مسدود است عمل بمظنه حتمی است و عدول از گمان مجتهد ترجیح بالمرجح است و صاحب قوانین طور دیگر میفرماید و خصم را زودتر ساکت میکنند میفرماید ادله حرام بودن عمل بمظنه ظنی است یعنی قطع بآنها از اول حاصل نشده و دلیلی بر حجیت این ظنون نیست و ما آنها را قبول میکنیم از باب اینکه ظن مجتهد است و چاره نیست از اینکه عمل بظن مجتهد نائیم چرا که تکلیف باقی است و باب علم هم مسدود است و در اینجا عنوانی از اجماع اصحاب بر حرمت عمل بمظنه نمیفرماید برای اینکه بر حسب قواعدی که دارند دلیل اجماع قطعی است آنوقت باشکال میفکنند و در همین مقام عبارت عجیبتری است که با ترتیب قضیه قطعیه محکمی اثبات میفرماید و آن این است که اصلاً استدلال بدلائل حرمت عمل بمظنه بر حرمت عمل مجتهد بمظنه خود محال است زیرا که جواز عمل کردن بآنها مستلزم عدم جواز است و چیزی که وجودش مستلزم عدم خودش محال است عرض میکنم اصل این قضیه هم مبنی بر این اعتقاد است که از دلایل شرعیه یعنی کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و اخبار اهل بیت جز گمان و مظنه چیزی حاصل نمیشود و افاده قطع نمیکند پس دلایل حرمت عمل بمظنه چون قطعی نیست عمل بآنها نمیشود و دلیلی بر جواز عمل بآنها اقامه نشده و بعلاوه لازمه عمل کردن بآنها عمل نکردن بخود آنها است و این محال است و اما جایز بودن بلکه واجب بودن اجتهاد را یعنی تحصیل مظنه بحکم شرعی را بدلیل عقل و اجماع اثبات میکنند که در نزد آنها قطعی است و بنا بر این اصل حرمتی را از اول اثبات نمیکند

تا ناچار شود و انقلاب آنرا اثبات نماید و بهر حال که اختیار دین در دست خودشان است و اختیار مجتهد هزار درجه از اختیار پیغمبر و ائمه اطهار صلوات الله علیهم و سبتر است و با این قاعده محکم جمیع احکام پیغمبر (ص) را از اصول و فروع ممکن است رد کرد زیرا که همه آنها ظنی است و حجت در ظن مجتهد است و علی هذا استدلال ما هم بآیات کتاب و اخبار متواتره برای صاحبان این اعتقاد زیادی است و دلایل ما برای کسی مفید است که اطاعت فرمان پیغمبر و امام را واجب بشارد و برای عقل خود استتالی معتقد نشود و صاحب قوانین در اول جلد ثانی قوانین باب مستقلی عنوان میکند در آنچه که عقل مستقل در آن است و محتاج به بیان شارع نیست و در آنجا تصریحات زیاد در این باب دارد و از آنجمله است که میگوید عقل در ما نظیر الهام است در پیغمبر و همچنانکه اگر پیغمبر بواسطه الهام خدا عملی را کرد گفته میشود اطاعت خدا را کرده است همچنین اگر عقل ما حکمی کرد باید اطاعت کرد و تصریح میکند که آنچه عقل ما بآن حکم کند مفید قطع است و آنچه از شارع و اهل بیت رسیده مفید ظن است و تعجب میکند که چرا باید بظنی که از قول امام حاصل میشود عمل کرد و بقطعی که از حکم عقل مجتهد حاصل میشود عمل نکرد و تصریح میکند که همچنانکه رسول خدا (ص) احکام و اوامر و نواهی خداوند را بیان میکند همچنین است عقل ما نیز بیان میکند بعض آنها را و تصریح میکند که ثابت شده است که برای هر چیزی در نزد خداوند حکمی است که آن حکم در نزد معصومین است و هر چه را که عقل ما ادراک حسن یا قبح آن را بنماید ولو از معصوم هم نرسیده باشد معلوم است که حکم خدا در آن امر همان است که عقل فهمیده و برخلاف آن خداوند حکم نمیکند و نیز تصریح

میکند در رد کسیکه بگوید ثواب و عقاب مترتب بر اطاعت و مخالفت است و این هردو متحقق نمیشود مگر با اوامر و نواهی کتاب و سنت و در جائی که امر و نهی از کتاب و سنت نباشد ثواب و عقابی نیست و صاحب قوانین رد میکند و میفرماید اطاعت و مخالفت منحصر در این امر نیست و انحصار آن در خطابات لفظیه شارع دعوی بی دلیلی است و آنچه هم که بزبان عقل بیان شده همین حکم را دارد و میگوید که اگر مدعی ادعا بکند که با دلیل عقلی قطع بحکم پیدا کرده ام چطور میتوانیم تکذیب او را بکنیم و حال اینکه دلیلی هم بر امتناع این اقامه نشده است. خلاصه اگر بخواهیم همه بیانات ایشان را حکایت کنیم بزحمت میقتیم و تصور نمیرود که امروز هم بعد از هزار و سیصد سال احتیاجی باشد که برای مسلمی اثبات نمائیم که اطاعت غیر از خدا و پیغمبر و امام لازم نیست مگر اینکه کسی فرمایش ایشان را روایت کند و اما اطاعت عقول دیگران و مظنه ایشان و تسلیم بآنها جایز نیست ولی باز جمله دیگر از فرمایش ایشان را چون خالی از تفریحی نیست حکایت میکنیم میفرماید بر این قسم از ادله عقلیه ما اعتراضات سخیفه وارد آورده اند که لایق ذکر نیست و ما از آنها اعتراض کردیم و اقوای آن اعتراضات یکی این آیه است که خداوند میفرماید و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا که این آیه دلالت میکند بر نفی عذاب مگر بعد از بعث رسول و تبلیغ او پس بنا بر این آنچه عقل بحرمت آن یا وجوب آن حکم میکند حرام یا واجب شرعی نخواهد بود بلکه ابا حقه شرعیه است و جواب میدهند که واجب آن است که تارك آن مستحق عقاب باشد و حرام آن است که فاعل آن مستحق عقاب باشد و ملازمه بین استحقاق و فعلیت جزاء نیست عرض میکنم بیان فرمایش برای بعض برادران که وارد بر اصطلاح نیستند این است که

دلالت آیه این است که خداوند بعد از فرستادن پیغمبر و تبلیغ او در صورت مخالفت او امر او عذاب و مجازات میفرماید و کسی هم که مخالفت امر یا نهی مجتهد را که بدلیل عقل خود حکم کرده بنهاید مستحق عقاب میشود و امر و نهی مجتهد هم وجوب و حرمت نامیده میشود ولی لازم نیست بامخالفت آن هم البته عقاب و مجازات باشد زیرا که ملازمه بین استحقاق مجازات و فعلیت آن نیست و چون حقیقتاً نقل و شرح این عبارات اسباب کسالت است برای تفریح خاطر خوانندگان عرض میکنم چون بیش از امر و نهی و فتوی چیزی در اختیار مجتهد نیست اینطور فرموده اند و اگر خداوند اختیار بهشت و جهنم و ثواب و عقاب را هم در دست مجتهد گذارده بود البته بامخالفت او امر و نواهی عقلیه و ظنیه خودش عقاب و عذاب هم میکرد ولی خوب بختانه این اختیار فقط با خداوند است و با مخالفت غیر پیغمبر و امام کسی را عذاب نمیفرماید و الحمد لله رب العالمین و بهمین قدرها در این فصل اکتفا میکنم و بقیه استدلالها ایشان از این قبیل است و سر رشته دست آمد و دانستی چیزی که در آنها نیست ذکر خدا و رسول است و بیش از این غفلت از ذکر خدا و رسول جایز نیست

فصل نکته دقیقی داریم که اغلب اغلب از آن غفلت دارند و متوجه نیستند بطور اختصار اشاره بآن میکنیم زیرا که تفصیالش علمی است و از وضع رساله خارج است و با اشاره باین نکته جواب بسیاری از مناقشات و استدلالهای بی جای اهل اجتهاد که در اول انسانرا مبرسانند داده میشود بجهول الله و قوته و آن این است که جمیع ادله آنها مبنی بر مقدماتی است که اسم آنها را دلیل عقل گذارده اند در حالی که هیچ عقلی و حسی سوای عقل مجتهد که مبنی بر احساسات و وسواس های سودائی است و بکلی از معنویت عاری است دلالت بر آنها نکرده و بفکر

هیچ عاقلی ننگذشته و مقدمات منطقیه ترتیب میدهند که فکر میکنند نتیجه در آنها قطعی است و حال آنکه در قطعیت خود آن مقدمات حرف است و نتیجه این قیاسات وقتی قطعی میشود که مقدمات آن موافق بداهت عقول باشد یا اقلاً حسی باشد که همه صاحبان حس بفهمند مثل اینکه بگوئیم دو تا پاش از یکی است یا بگوئیم آتش سوزنده است که هیچ صاحب عقل و حسی منکر اینها نمیشود نه اینکه چیزی بگوئیم که عقول سایرین بداهت آنرا نمیفهمد و بدیهی هم نیست آن وقت تحکم بکنیم که به قطعیت نتیجه آن تصدیق نمایند و چنین چیزی دلیل نیست بلکه زور است و عیب در اینجا است که در کتب منطقیه که یونانیان تلفیق کرده اند درس خوانده اند که منطقی علمی است که رعایت قوانین آن حفظ میکند ذهن را از خطاهای در فکر در حالی که این تعریف در جائیکه صادق هم باشد صورت فکر را اصلاح میکند نه معنی فکر را و اگر منطقی خواندن چنین اثری داشت میبایستی همه منطقیین پیغمبر باشند نعوذ بالله و در هیچ چیز اشتباه نکنند و معصوم بشوند بجهت اینکه جمیع خط و خطاهای ناشی از خطاهای فکر است و منطقی فکرش بخطا نمیرود و حال آنکه این طور نیست بلی اگر منطقی معنی فکر را از جائی بگیرد که قطعیت آن مسلم باشد و صورت قضیه را هم موافق قواعد منطقی مرتب کند صحیح است ولی تمام مطالب همینجا است و کیست آن کسی که آنچه میگوید از مأخذ صحیح و مطابق باحقیقت باشد جز آن کسیکه شاهد بر خلق همه چیز باشد و خداوند او را بر حقایق اشیاء مطلع کرده باشد چنانکه خداوند میفرماید **عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضی من رسول** پس واضح است که هر عبارتی که معنی آنرا از خدا و رسول نگرفته اند و موافق بداهت همه عقول نیست و لو بترتیب قضیه صحیح مرتب کرده باشند دلیلیت نخواهد داشت

و ناچاریم در ضمن مثالی این مطلب را توضیح بدهیم تا درست مطلب عوام فهم شود قضیه کلیه معروفه ایت که در السنه منطقیین و کلامیین مشهور است که میگویند **العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث** یعنی عالم همیشه در تغییر است و هر چیز متغیری هم حادث است یعنی از قدیم بهمین صورت نیست و تغییر کرده پس بنا بر این نتیجه این میشود که عالم هم حادث است چون این مقدمات صحیح و قطعی بود و هر صاحب عقل و حسی این را میفهمد و بعلاوه از مأخذ صحیح و فرمایش امام گرفته شده است نتیجه این دو مقدمه هم البته قطعی است و جمیع عقول سالمه حکم بصحت این نتیجه میکند و چون پایه و اساس درست است میتوانیم نتایج صحیحیه بسیار از این دو مقدمه بگیریم اما ممکن است قضیه دیگری که صورتاً مانند قضیه سابق است و باقواعد منطقیه مرتب شده بگوئیم و نتیجه صحیح هم نداشته باشد برای اینکه معنی آن صحیح نیست و امور معنوی بنا نیست با قواعد منطقیه تطبیق شود و صحت معنی را باید با علم بالاتری فهمید که منطقی آنجا راه ندارد فی المثل اگر کسی بگوید هندوانه شیرین است و هر شیرینی هم گرد است پس بنا بر این هندوانه گرد است اگر چه صورت قضیه درست است و محکوم در کبری تکرار شده و بجای محکوم علیه قرار گرفته و نتیجه قطعیه همین است و اگر برای جاهل باین طور استدلال نمانی ساکت و قانع میشود و راهی برای انکار این قانون کلی فرض نمیکند ولو اینکه وجدان و حس هم برخلاف این حکم میکند اما چاره جز سکوت ندارد و تسلیم میشود با اینکه قلبش متزلزل است و نمیتواند برخلاف حقیقت اطمینان حاصل کند ولی اگر بعالمی رجوع کردی که مقید باین صورت دلیل نیست و از حرف معنی میفهمد فوراً جواب میدهد که کجا امر باین منوال است و کی گفته که هر

هندوانه شیرین است در حالی که هزاران هندوانه میبینیم و دیده ایم که شیرین نبوده بلکه تلخ است یا ترش است یا بکلی مزه ندارد بلی ممکن است بعض هندوانه ها هم شیرین باشد و این حکم کلی نیست با هزار زحمت هم که قبول کند که منظور ما اعم اغلب است و هندوانه های خوب را میگوئیم تسلیم ناپید و میگوید بسیار خوب از کجا که هر شیرینی گرد باشد این دیگر چه مزخرف است خر بوته هم شیرین است و گرد نیست فرضاً انگور هم شیرین است و گرد نیست این دیگر چه معنی دارد سلمنا این مزخرف را هم قبول کردیم از کجا باین نتیجه میرسیم که هر هندوانه گرد است و حال اینکه آحادی در میانه هندوانه ها گرد باشد باقی دیگر باشکال دیگر است بهر حال که تمام دلیل را رد میکنند پس از اینجا ملتفت میشوی که نه هر استدلالی که صورتش درست است معنی آن هم درست است پس نه هر کس قضیه مرتب کرد میتواند حقی را اثبات کند و اغلب استدلالات اصولیین از این قرار است که توضیح دادیم و مقدمات دلیلشان نه از محسوسات است که همه مردم و عقلاً بفهمند و نه اگر از معقولات است از خدا و رسول گرفته اند که اقلاً با میزان درست باشد که اگر بعقل من و تو هم درست نیاید بگوئیم فرمایش پیغمبر است و مطاع است و مطابق واقع است و آنچه فرموده صحیح است اعم از اینکه من بفهمم یا نفهمم تسلیم میکنم تو را بخدا قسم است آیا باید در دنیا و دین میزانی برای حق و باطل و صحیح و سقیم در دست باشد که با آن میزان موازنه کنیم و تشخیص بدیم یا باید بزور بگذرد و میزانی نیست عرض کردم ما زبان علمی را کنار گذارده ایم باز بان خودمان صحبت میکنیم میگوید عقل در من بمنزله الهام است در پیغمبر يك كلمه و جان خلاص چرا با اینهمه تکلف اجتهاد ثابت میکنی و قاعده وضع میکنی

اگر سایر شرایط پیغمبری هم هست یا ورنه بدون زحمت همه تسلیم شوند میگوید حکم عقل من این است و حال اینکه من هم که خود را صاحب عقل میباشم و از دیوانگان نیستم بهر حسابی که ملاحظه میکنم میبینم درست نیاید حالا آیا میزانی لازم است که در مورد اختلاف هر دو آن میزان را قبول کنیم یا لازم نیست البته شق دویم را اختیار نمیکنی آیا در صورتیکه لازم است آن چه خواهد بود اگر باز عقل است که بالحق میبینی عقول و سلیقه ها مختلف است و هر کسی بعقل خود حکمی میکند و رفع اختلاف نمیشود ناچاریم که کتاب خدا و فرمایش پیغمبر را میزان قرار دهیم این دو راه که اصولی باین آسانی زیر بار نمیروند و میگویند هر دو ظنی است و بیش از گمان از آن حاصل نمیشود و بعقل باید رجوع کرد که قطع و اطمینان از آن حاصل شود بعقل دیگری هم غیر از عقل خودش رجوع نمیکند که ترجیح بلا مرجح است دیگری هم برای خودش اجتهاد میکنند دیگری هم همین طور و از آن طرف ملاحظه میشود کار بدی نیست فان و آب هم که پیدا میشود از بسیاری از تعرضات هم مصون است احترام هم پیدا میشود احمق هم الی ماشاءالله زیاد است پس چرا همه مجتهد نشویم آنوقت است که میبینی عدد مجتهد چه اندازه میشود فتاوی و احکام چقدر میشود رسائل از حد میگذرد بالاخره اختلاف و فساد بکجا میرساند امر دین را البته همین طورها میشود که ملاحظه میکنی که هر سری صدائی دارد و هر یکی بر خودش صاحب اجتهاد و فتوی و مستقل در عمل میشود و بفتوای آن یکی عمل نمیکند حتی پشت سر مجتهد دیگر نواز نمیکند با اینکه هر دو دعوی مسلمانان بلکه دعوی عدالت دارند و هر یکی جماعتی برای خود دارد که مرجع تقلیدشان فلان است و از دیگری تقلید نمیکند در صورتیکه اگر همه فتوای آل محمد هلبهم -

السلام را روایت میگردند این اختلافات پیدا نمیشد و سلب عدالت از یکدیگر
 نمیگردند مردم بیچاره را هم بضالت نمایند اختند و همه اینها ثمره اجتهاد است
 که جمعیت مسلمین را براکنده میکند و اسلام را ضعیف میکند وحدت کلمه
 و کلمه توحید را از میان میبرد در صورتیکه خدایان یکی الهت بیغیرمان یکی
 است ضروریات دینان یکی است پس آنچه چیزی که همه چیزمان را بر باد داد چه
 بود قسم بخدا که اجتهاد بود اجتهاد بلی و ققی که مجتهد عقل ناقص خود را
 حاکم میدانند و گمان بیجای خود را حجت میشارد چهار نفر عوام احمق هم
 میپذیرند و سیاهی لشکر او میشوند آن بیچاره هم حد خود را گم میکند و
 میخواهد ادعای همسری با امام و بیغیر داشته باشد بلکه بالاتر از این میل دارد
 که مردم بیچاره عبادت و بندگی او را بکنند هر روزی حلالی را حرام کند
 حرامی را حلال نماید کسی هم حق پرسش و سؤال نداشته باشد زیرا که مقلد
 نباید از دلیل مسأله سؤال کند با اینکه باین تفصیل بیچاره دعوی علم هم ندارد
 و فریاد میکند که باب علم مسدود است من هم بمظنه و گمان عمل میکنم حال
 عامی بیچاره که نمیفهمد و خیال میکند که آقا یک چیزی میدانند خودش باچه
 جرأت با اقرار و اعتراف بعدم علم و یقین پا در این کار میگذازد و اجتهاد میکند
 و میگوید اگر گمان مجتهد هم بر خطا رفت معذور است و معلوم نیست کی او را
 معذور کرده اما خداوند که اجازه نفرموده و فرموده و لا تقف مالم یس لک به
 علم و میفرماید قل هل عندکم من علم فنجرحیه لنا ان تبعون الا الظن
 وان انتم الا تخرصون و میفرماید ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا و میفرماید
 ولا تتبعوا خطرات الشیطان انه لکم عدو مبین انما یا مرکم بالسوء
 و الفحشاء و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون و حضرت ابو عبد الله (ع)

فرمود قضات چهار نفرند سه نفر در آتشند و یک نفر در بهشت! حکم کرده
 است بجور و حال آنکه میدانسته پس او در آتش است و مردیکه حکم کرده بجور و
 نمیدانسته پس او در آتش است و مردی که حکم کرده بحق و نمیدانسته پس او در آتش
 است و مردی است که حکم کرده بحق و میدانسته پس او در بهشت است ملاحظه کن
 که میفرماید باعدم علم حکم بحق هم اگر بکنند باز در آتش است و اخبار باین معنی
 آتقدروارد شده که از احصاء خارج است پس برای مجتهد چه عذری است اگر
 خطا بکند و حکم دیگری غیر از حکم خدایان کند ولی معتقدند که مجتهد اگر
 خطا بکند معذور است برای اینکه زحمت خود را کشیده در صورتیکه حضرت
 ابو عبدالله (ع) میفرماید حکم دو حکم است حکم خدای عز و جل و حکم
 اهل جاهلیت پس هر کس خطا بکند حکم خدا را حکم کرده است بحکم جاهلیت
 جمع هم آسانترش کرده اند و میگویند حکم خداوند در چیزها تابع گمان مجتهد
 است و حکم خاصی نیست در هر موقع ظن مجتهد بهر طرف که رفت حکم
 خدا همان است سبحان الله لا حکم الا لله ملاحظه کن شیطان تا کجا ایستادگی
 دارد با انسان و وادار میکند انسان را که بکلی منکر حکم خداوند بشود
 خلاصه سخن بطول انجامد و از عنوان فصل هم قصد دیگر داشتیم ولی خداوند
 نخواست ناچاریم فصل دیگر عنوان کنیم

فصل دلیل بزرگ اصولیین بر لزوم اجتهاد و عمل بمظنه در احکام شرعیه
 و استعمال عقول ناقصه خودشان همان است که اول عامه عمیاء اختراع و ابداع
 کردند و شیعه هم از آنها گرفتند نهایت در اول بعنوان مہاشات و تقیه یا سر همسر
 کشی با آنها و اظهار قدرت در استنباط و تفریع یا برای جلوگیری از استهزای
 آنها یا ملاحظاتی دیگر که خودشان داناترند این طریقه را اختیار کردند

و خورده خورده بکلی باشتباه افتادند و در همان ورطه هولناک افتادند و جمیع مزخرفات آنها را باور کردند و هر قدمی که آنها برداشته بودند بجای آنها گذاردند و تفاوتی در میانه جزاسم نماند و در عمل يك عمل را نمودند ولو اینکه فرضاً عامه قیاس را حلال میدانند و شیعه هنوز حرام میدانند ولی در عمل و فتوی مبتلا بقیاس هستند یا اجتهاد در مقابل نص را شیعه جایز نمیدانند اما از راه دیگر نص را تضعیف میکنند تا مسأله را خالی النص نمایند و اگر حفظ خداوند شامل نشد بود و کوشش علماء و محدثین که از صدر اسلام تا کنون همبسته بوده اند و در هر دوره البته عاملین حقیقی بوده اند و زحمات و جان فشانی های مشایخ ما اعلی الله مقامهم در این اواخر نبود هر آئینه میدبدی که اسمی هم از تشیع نبود و قوانین اصولیه و قواعد منطقیه بیخ و بن آنها از جا کنده بود و تمام اطمینان ما هم بهمین يك کلمه است که الحمد لله حفظ خداوند در هر حال شامل بوده و بعد از این هم خواهد بود و خداوند خواسته است که احقاق حق و ابطال باطل را بفرماید و هیچکس غالب بر پروردگار نخواهد شد و فعلاً در این فصل در صدد اثبات این مطلب نیستیم و شاید بعد از این در این باب فی الجمله تفصیلی بدهیم خلاصه دلیل بزرگشان این است که چون باب علم مسدود است و تکلیف عمل با حکام دین هم برای ما ثابت است پس اجتهاد یعنی تحصیل گمان بحکم شرعی لازم است عرض میکنم در کرمان ما عبارت مخصوصی شایع است که در مقابل استدلال بهمین نوع دلایل و بیان بی معنی بودن آن استعمال میکنند میگویند حسن و خسین هر سه دختران مغاوبه بوجه حقیقت عرض میکنم که این استدلال هم من جمیع الجهات شبیه بهمین عبارت است که نه صفرای آن صحیح و بدیهی است نه کبرای آن و نه بر فرض صحت هر نتیجه این طور میشود و ما بحول الله

و قوته بیان فساد آنها بطور اختصار در اینجا خواهیم کرد و اولاً میگوئیم آیا مراد قوم از علمی که میگویند باب آن مسدود است کدام علم است آیا علم بحقایق و احکام حقیقیه و واقعیه اولیه است یا احکام ثانویه که باصطلاح نفس الامریه میگویند اگر مراد احکام اولیه ذاتیه است که از اول برای امثال ما مکلفین باب آن مسدود بوده و محل تکلیف هم نبوده زیرا که خداوند میفرماید لا یتکلف الله نفساً الا وسعها و تکلیف بقدر وسعت و استطاعت است و علم با حکام ذاتیه اولیه در وسع امثال ما نیست بلی مگر آحادی از امت که از حدود این اعراض بالا رفته باشند و آن احکام را بفهمند و معذک مکلف بعمل کردن بآنها هم نیستند و هنوز وقت عمل بآن احکام باید برسد و آن زمان ظهور امام (ع) و رجعت است که عالم صفا پیدا کند و عقول قوت بگیرد و مؤمن و کافر از يك دیگر جدا شوند و تقیه ها تمام شود و حکم هر موضوعی علی حده ظاهر شود ولی الآن که عالم اعراض است و مؤمن و کافر و باطل و مرض و صحت و خوب و بد داخل یکدیگر است و همه هم باید زندگی کنند احکام اولیه ظاهر نمیشود زیرا هیچ چیز برصرافت اولیه ذاتیه نیست و از بد و ظهور آدم الی الآن این طور بوده و خواهد بود تا ظهور امام علیه السلام و از این باب است که از همان روز قایل هایل را میکشد و آدم (ع) میفرماید تغییرت البلاد و هن علیها و تقیه از همان وقت عالمگیر میشود و انبیا و اوصیا پنهان میشوند و جرات اظهار امر و حکم خدا را نمیکند و پیوسته حق مقهور میشود و گاهی که ظهوری دارد بانهایت ضعف و مغلوبیت و مقهوریت است پس احکام اولیه با این صورت عمل بآنها نمیشود و مکلف به برای احدی حتی خود پیغمبران نیست و ایشان هم دائماً دچار تقیه هستند و با حکام نفس الامریه عمل میکنند و

اینکه میگویند پیغمبر (ص) تقیه نکرد یا از آن وقتی که آیه عصمت نازل شد تقیه نفرمود کلامی است خالی از تحقیق و قول سنیها است و تا وقتی که از دنیا رفت دچار تقیه بود و ائمه اطهار دچار تقیه شدید بودند و الا آن دوستان و شیعیان ایشان مبتلا بتقیه هستند و بهر حال که احکام اولیه از اول دنیا تا الا آن ظاهر نبوده نیست زیرا که عالم هنوز صحیح و سالم نشده و احکام امر و احکام مرض است و با احکام صحت تفاوت کلی دارد و اینکه اصولیین خیال کرده اند و اصطلاحی درست کرده اند که احکام اولیه همان است که شارع فرموده و ما باید از پی آنها بگردیم و چون دسترسی بآن نداریم باید اجتهاد کنیم و گمان خود را بکار ببریم و عمل بمظنه از باب اکل میته و ضرورت میکنیم و حکم ثانوی و نفس الامری همان است که گمان مجتهد بآن میرسد و باید عمل بآن بشود این اشتباه است و گمانی است که کرده اند و حق مطلب این نیست **وان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً** و باین گمان مجتهدین انسان بحق نمیرسد و ما بآنها میگوئیم **هل عندکم من علم فنجرحه لئان تتبعون الا الظن و حق همان** است که اشاره کردیم و آنچه هم که خود شارع فرموده و عمل کرده و با هم تکلیف فرموده و قرآن بآن نازل شده جمیعاً احکام ثانویه است و خود پیغمبر (ص) عمل بظاهر میفرمود و اگر نه عایشه و حفصه را که اعدی عدو او بودند تزویج نمیفرمود و دختر بعثت نمیداد و بامناققین و کفار نشست و برخواست نمیفرمود کما اینکه فرموده اند که در وقت ظهور حق همه این امور تغییر میکند و خدا میفرماید **لو تزیلوا العذبن الذین کفروا یعنی اگر مؤمن و کافر از یک دیگر جدا شدند آنوقت کفار را عذاب میکنیم و در حدیث است که بعد از ظهور امام (ع) عایشه را میاورند و حد قذف بر او جاری میکنند و هكذا جمیع**

احکامی که ائمه اطهار فرموده اند حکم ثانوی بود و حکم اولی بکلی بر ما محجوب است و لو اینکه بعضی از آن احکام را در مطاوی قرآن یا اخبار بینیم اما معمول بها نیست و براین مطالب که عرض میشود دلایل زیاد از آیات و اخبار داریم الا اینکه کتاب فارسی و عامیانه است و ایراد آن ادله موجب اشکال است بهر حال که محل تکلیف احکام ثانوی است که باب آن مسدود نیست و چگونه میشود که خداوند باب علمی را مسدود فرماید آن وقت امر بآن بفرماید و حال آنکه خداوند بندگان خود را منع از ظلم فرموده و آیا از این بالاتر ظلمی تصور میشود که از طرف خدا و رسول امر بتحصیل علمی بشود که برای ما مقدور و میسر نیست و بقول اصولیین امر بچنین چیزی از طرف خداوند آیا قبیح نیست و اینهمه آیات و اخبار امر بتحصیل علم موردش کجا است و طلب علمی که بر هر مرد و زن مسلمان فریضه است موردش کجا است و پیغمبر (ص) فرمود در حدیثی که علم سه چیز است آیه محکمه است یا فریضه عاده یا سنت قائمه و اخبار زیاد در این زمینه هست که مراد از علمی که بر هر مسلم فریضه است علم دین است و البته برای دین اصولی است و فروعی و هر دو را باید دانست و تنها باصول اکتفا نمیشود و اختصاص این اخبار باصول و عقاید بی دلیل است بلکه دلایل قطعیه برخلاف این قائم است و علم اصول و فروع هر دو واجب است پس باید از آقایان اهل اجتهاد سؤال شود که آن علمی که تحصیلش را خدا فریضه قرار داده کدام است و آیا تحصیل آن محال است و خداوند امر بمحال و تکلیف مالا یطاق فرموده یا ممکن است و اگر ممکن است کدام علم است و اگر اختصاص باصول مذهب داده اید با کدام دلیل قاطع است که خدا در قرآن فرموده باشد یا پیغمبر (ص) درستش قرار داده باشد و آیا ممکن

است که انسان علم بتوحید و نبوت پیغمبر (ص) پیدا کند اما علم با احکام آن دو نداشته باشد و پیغمبری که احکام او معلوم نیست در خود او هم حرف است و اطاعت و مخالفتی هم نسبت با او فرض نمیشود زیرا حکم پیغمبر که معلوم و قطعی نشد اطاعتش هم واجب نمیشود مخالفتش هم حرام و کفر نمیشود و اگر میگویند علم بضروریات مذهب و اجابیات ممکن است عرض میکنم ضروریات و اجابیات مسائل معدوده است باقی احکام کجا میرود يك نماز تنها شاید چهار هزار مسأله دارد گو اینکه اصل فرض نماز یا اوقات آن یا امر قبله و بعض مسائل دیگر ضروری مسلمین است برای سایر مسائلش کجا ضرورتی قائم شده پس در آنها و امثال آنها چه باید کرد اگر علم لازم نیست پس عمل بچیزی که دانسته نشده چطور بکنند اگر لازم است پس راهش چیست میگویند در این قبیل فروع عمل بمظنه مجتهد باید کرد باید مسلمین سؤال کنند چه دلیلی بر این مطلب هست که مظنه مجتهد مطاع است و آیا مجتهد پیغمبر است یا امام در حالی که آنها هم عمل بمظنه نمیکنند و پیغمبر (ص) فرمود خداوند آقدر سفارش همسایه را فرمود که گمان میگردم وارث شخص همسایه او است و حال اینکه حکم خداوند برخلاف گمان پیغمبر شده است و فرمود آقدر خداوند در باره مساوات تأکید فرمود که گمان کردم واجب است و حال اینکه میبینیم حکم خدا برخلاف حکم پیغمبر شده پس و قتیکه مظنه از پیغمبر معصوم پذیرفته نیست چطور از مجتهد پذیرفته است در حالی که علم ندارد و خودش فریاد میکند که علم ندارم عرض میکنم علم ندارد چرا با این بی علمی ادعای همسری با خدا و رسول و امام بکند و مظنه بیجا و جاهلانه خود را حکم خدا بداند و بگوید حکم خداوند امر مسلمی نیست و تابع ظن مجتهد است در حالی که

نه علم دارد نه جبرئیل بر او نازل میشود نه علم غیب و صلاح و فساد خلق را میداند نه شاهد بر خلق آسمان و زمین است باری چه عرض بکنم که قلم از نوشتن این مطالب شرم میکند و آیا چه وقت امری بر انسان واجب میشود اگر خدا و رسول باید امری را واجب یا حرام فرمایند آنها که عمل بمظنه را حرام دانسته اند در هفتاد آیه قرآن و هزار و دویست حدیث اجماع علماء هم دانستی که بر حرمت آن است پس چطور شد این اصل بزرگ بخود و بی جهت منقلب شد و عمل بمظنه مجتهد حلال شد بلکه واجب شد و بگو بدینم اگر خداوند بخواهد چیزی را حرام قرار بدهد چطور باید بفرماید که دیگر مجتهد نتواند تغییرش بدهد و آیا دلایل حرمت خمر و میسر و زنا بچه کیفیت بیان شده که حالا هم حرام است و باز بنحو دیگر سؤال میکنم آیا مرادشان از این علم که باب آنرا مسدود میدادند کدام علم است آیا علم عقلی است یا علم عادی اگر تصور میکنند علم بجزئیات احکام شرعیه علم عقلی است یعنی عقل کلی باید تصدیق هر جزئی جزئی احکام شرعیه را بنهاید مثل اینکه عقل تصدیق میکند که کل اعظم از جزء است یا آنکه تصدیق میکند که خدا یکی است یا آنکه تصدیق میکند که در ملک سانس و حاکم لازم است و از این قبیل امور کلیه اگر اینطور میگویند این برخلاف بداهت است و هیچیک از احکام شرعیه امر کلی نیست بلکه تامل جزئیات است مثل اینکه نماز واجب است قمار حرام است زکوة در نه چیز است و هكذا همه اینها جزئیاتی است که ادراک آنها شأن عقل کلی نیست و باید از شارع شنید و قبول کرد بهمین جهت هم مشعر عقل در اینها بکار نمیرود اگر هم بخواهند بکار ببرند نمیتوانند و هیچکس از مجتهدین نمیتواند دلیل عقلی اقامه کند که چرا نماز ظهر چهار رکعت است پنج رکعت نیست چرا

نکاح شاهد نمیخواهد در طلاق شهادت عدلین لازم است چرا وضو اینطور
 میگیرند هیچیک این جزئیات دلیل عقلی ندارد و اگر هم دارد عقل ماها نمیرسد
 البته عقل پیغمبر و امام بآن میرسد ولی تکلیف ما نیست بلی توحید خداوند را
 باید بعقل بفهمیم چون امر کلی است و مشعرش عقل است اما نیاز ظهر چهار
 رکعت است امر کلی نیست باید پیغمبر بفرماید و ما بشنویم و اعتقاد کنیم پس
 علم بامثال این جزئیات شرعیة فرعیة عقلی نیست و همین اندازه عقل که انسان
 داشته باشد که از دیوانگان محسوب نشود کفایت است و مخاطب بخطابات
 شرعیة میشود خلاصه که این قبیل علوم را علم عادی میگوئیم و علم عادی در
 جمیع امور جزئیة عالم جاری است و جمیع معاملات و زندگانی ما بر همین علم
 عادی است تمام داد و ستاد های ما با علم عادی است تمام اخبار و حکایات و
 اطلاعات عادی است و در تمام این مراحل علم حاصل میکنیم و یقین میکنیم و کار
 میکنیم و سواس و مناقشه هم در کار نیست ما مردم در معاملات مالی که داریم دقتان
 هزار درجه از احکام شرعیة مان بیشتر است چه شده است که برات تاجر
 میرسد ده هزار تومان بپرداز فوراً میپردازیم و حال اینکه مال را از جانبان
 دوست تر میداریم و هیچ نمیگوئیم از این برات علم حاصل نمیشود مثلاً فراش
 عدلیه میاید کسی را احضار میکند نمیگوئیم این خبر واحد است علم بآن حاصل
 نمیشود از بازار خبر میاورند ماست یکمن يك تومان است قبول میکنیم و پول
 میدهم و حال اینکه در همه این مراحل علم هست مظنه هم هست ولی در جائی
 که اسباب علم جمع است علم حاصل میکنیم و مناقشه هم نداریم یقین قطعی هم
 میکنیم و اگر بخوایم در این امور دلیل عقلی بکار ببریم مردم ما را دیوانه
 میخوانند زیرا که احتمالات عقلیه محدود نیست و در همه این امور که یقین

عادی میکنیم احتمال عقلی داده میشود که دروغ باشد در برات تاجر هزار
 احتمال از طرف خود او و واسطه که در میان بوده میرود ممکن است وقت
 نوشتن تاجر سهو کرده باشد ممکن است واسطه قلم در برات برده باشد
 یا شبیه نویسی کرده باشد یا ممکن است فراش محکمه دروغ گفته باشد
 و هکذا ولی عادت بر این است جائیکه عادتاً علم حاصل شد عمل بآن علم میشود و
 اگر احتمالات عقلیه را جاری کرد جزو دیوانگان و سواسی ها محسوب میشود و
 همه مردم او را استهزا میکنند و انسان عاقل هم این احتمالات را هیچوقت نمیدهد
 مگر اینکه واقعاً مشاعرش عیب کرده باشد و سودا و سواسش زیاد شده باشد
 مثل آنها که دیده اید توی حمام صد بار زیر آب میرود که غسل کرده باشد
 آخر هم باور نمیکند یا صد بار برای نازنکبیر میگویند که میخواهد نیت مقارن عمل
 شود یا در وقت قرائت انقدر باحلق صدا میدهد که اداء عین یا حاء از مخرج
 ناید که گمان میکنی استقراغ میکند همه اینها جنون است و مرض است و
 عباداتشان بفرمایش امام (ع) عبادت شیطان است اما انسان عاقل وقتی که
 اسباب یقین عادی جمع است یقین میکند بلی اگر در جائی دو دلیل متناقض
 بر مطالبی اقامه شود علم حاصل نمیشود و آنجا جای مظنه است و انسان هم طبیعتاً
 در آنجا عمل بآن مظنه نمیکند و تحقیق و تفحص میکند تا علم حاصل بکند اگر
 حاصل شد فبها المراد و اگر نشد در همان مورد بخصوص توقف میکند و عملی نمیکند
 که احتمال ضرر داشته باشد و این حکم فطرت و طبیعت است که در احکام شرعیة هم
 پیغمبر (ص) همین را حکم قرار داده و فرموده است حلال بینی است که اتباع آن لازم
 است و حرام بینی است که اجتناب از آن حتم است و شبهاتی است بین این دو
 که در آنجا توقف میکنی و این مضمون اخبار زیادی است که در این باب رسیده

عیناً همین طور که در معاملات عرفیه خودت جاری میشود معمولاً در جمیع امور همینکه شخص ثقة امینی خبر آورد همه باور میکنند یا آن که اگر شخصی هم اگر خبر آورد که دروغ از او نشنیده باور میکنند و عمل میکنند بلکه باخبر بچها یقین میکنند و ترتیب اثر میدهی بلی اگر شخص دروغگوئی که او را بصفت دروغگوئی میشناسی خبری آورد تحقیق میکنی اگر حق مطالب را فهمیدی آسوده میشود اگر هم احیاناً نفهمیدی در این مورد که او خبر آورده احتیاطاً توقف میکنی دستور شرع هم همین است حال چه شده بفرمایش امام که میرسد شخص ثقة امین هم روایت میکند میگوئی علم حاصل نمیکند و آیا این چه دردی است و چه جنون و وسواسی است که فقط در فرمایش امام داری چرا در سایر اخبار که همه این احتمالات هم میرود که خبر آورنده دروغ گفته باشد یا سهو کرده باشد یا فراموش کرده باشد این احتمالات را نمیدهی و چرا آنجا مظنه نداری اگر میگوئی آنها را با عقل نباید بفهم عرض میکنم اینها را هم با عقل نباید بفهمی و احکام شرعی هم مثل احکام عرفیه است بدون فرق و خطابات شارع همه خطاب با مثال ماها است که اهل عادتیم و بعاتت ما جاری شده و بزبان ما هم حرف زده و همه امت که در زمان پیغمبر بودند فرمایش او را میشنیدند و عمل میکردند و صحبت مظنه در میان نبود هر کدام حاضر نبودند آنها که حاضر بودند بر آنها خبر میدردند میگرفتند و عمل میکردند مظنه هم در کار نبود و همین طریقه را هم پیغمبر تقریر و تأیید فرمود حتی حکم فرمود از هر قومی و طایفه چند نفر بیابند و احکام دین بیاموزند و قیبه شوند برگردند بقوم خودشان بگویند آنها هم بشنوند و عمل کنند خود پیغمبر (ص) بنایش بر همین بود خبری که مؤمنین میآوردند میشنید و باور میکرد و عمل میکرد بلی

دستور این بود که اگر فاسقی خبری میآورد تحقیق کنند و بقول شخص فاسق دروغ گو عمل نکنند تا از اشخاص ثقة تحقیق شود ائمه اطهار هم که همین طور دستور فرمودند و صد حدیث بیشتر در این باب داریم که احکام دین خود را از آنها که از ما شنیده اند و روایت میکنند بگیرد بلکه فرمودند هیچکس حق ندارد در آنچه از شخص ثقة امین میشنود که از ما روایت میکند شك نماید و رد کردن بروای اخبار را کفر شمرده اند و حقیقتاً رد بر آنها رد برخداست حکم فطرت هم که دانستی همین است حالا این چه مرضی است که باز یقین نمیکند و اگر حکماً یقین نمیکند چرا توقف نمیکند چرا از دخل و تصرف در دین خدا خود داری نمیکند و چرا سایر امت را که اسم آنها را مقلد گذارده اند بحال خود و انمیگذارند شاید خودشان علم حاصل کنند و بفطرت الهیه راه روند و رجوع بروای اخبار نمایند و از اهل ذکر سؤال کنند و آیا این چه مظنه ایست که فقط در کتاب خداست و در اخبار اهل بیت صلوات الله علیهم است چرا در سایر علوم عالم که از مصنفین و اساتید قدیم و کتب آنها میگیرند اینطور نیست چرا الآن در اخبار سایر مردم عمل بر این جاری نیست چرا وقتی که مجتهد حکمی میکند و بر مقلد خبر میدهند باید فوراً یقین بکنند و اگر تردیدی بکنند کافر و ملعون میشود الآن هم که بنا نیست همه مقلدین در هر شهری که هستند خدمت آقا و مرجع تقلید برسند البته فتواهای آقا را بر مقلدین خبر میدهند آنها هم باور میکنند و یقین میکنند و عمل میکنند چه شده است مقلدین بفرمایش مجتهد یقین میکنند خود مجتهد بفرمایش امام و پیغمبر یقین نمیکند و مظنه حاصل میکند خلاصه حرف زیاد است اگر همه را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود ولی چاره نیست حرف حق را باید گفت و نوشت شاید مردم خورده خورده

تعقل کنند و برای اهل بصیرت عرض میکنم مطلبی که از آن عبرت بگیرند
و آن این است که یقین و مظنه هر دو امر قهری است و اختیاری نیست که قاعده
بگذارند که اینجا علم حاصل میشود آنجا مظنه ولی انسان در هر مرحله که
یقین حاصل کرد از یقین خودش بر نمیگردد و در هر جا که مظنه حاصل
میکند بزور ممکن نیست یقین بکند و دلیل اقناعی و اسکاتی کفایت کارش
را نمیکند برفرض اینکه از جواب عاجز باشد اما قلبش مطمئن و ساکن نمیشود
و یقین حاصل نمیکند چه در امور عقلیه باشد چه در امور عادیه هر کدام در
مرحله خودشان یقینی دارند و ظنی و شکی مثلاً وقتی که در عقل خودت یقین
داری که کل از جزء بزرگتر است یا خوبی از بدی بهتر است یا راستی و
صداقت از دروغ و خیانت بهتر است دیگر برخلاف این یقین هر چه دلیل یاورند
متزلزل نمیشوی اما اگر یقین بامری نکرده و بعقل خود تعقل نکرده آخر
یقین بآن حاصل نمیکنی و بزور نمیشود انسان یقین بامری بکند مگر اینکه
واقعا با چشم عقل معاینه بکند همچنین در امور عادیه اگر یقین بامری کردی
متزلزل نمیشوی و یقین تو مظنه نمیشود و لو هزار دلیل یاورند مثلاً یقین
داری الآن روز است و روشن است اگر یک نفر اصولی هزار دلیل یاورد
که احتمال دارد حالا شب باشد احتمال می رود تو الآن خواب باشی و خواب میدینی
یا احتمال می رود چشم تو عیبی کرده و روشنی میدینی و از این قبیل هر چه بگوید تو
باور نمیکنی و یقین خود را از دست نمیدهی با اینکه همه این احتمالات در عقل
صحیح است و جاری است و دلیل عقلی هم اقامه نشده که الآن روز است معدلک
یقین داری مثل اینکه دلیل عقلی نیست بر این که هندوستان موجود است
و تو هم چشم خود هندوستان را ندیده معدلک یقین داری که هندوستان

هست همچنین است اگر در امری عادتاً شك داری و یقین نکرده بزور
نمیشود شك تو را زایل کرد و مبدل باطمینان نمود مثلاً اگر شخص
دروغگوئی که او را میشناسی خبری بر تو آورد یقین حاصل نمیکنی بحرف
او هر قدر هم که دلیل بر صدق او یاورند باز شك داری یا مظنه داری و آخر
یقین بحرف او نمیکنی و این امر طبیعی است و این دو حالت در جمیع امور
عادیه برای جمیع مردم هست و رسم بر این است که بهر چه یقین کردند عمل
میکند و در هر مورد که شك یا ظن دارند توقف و خودداری میکنند مثلاً
ممکن نیست هیچ عاقلی نسبت بشخصی که در باره او شك دارد و فرضاً احتمال
کلاه برداری در باره او میدهد پول خود را باو بدهد و احتیاط را از دست
نمبدهد و با دلیل و برهان و زبان بازی هم متقاعد نمیشود و هیچ ممکن نیست
در امر دنیا هیچ عاقلی بدون یقین قدمی بردارد حال چه شده است که در
امر دین باین آسانی بمظنه عمل میکند و این مطلب بی علاقهگی شخص را
بامر دین میرساند والا در امر دنیا مینینیم جمیع احتیاطها را میکنند تا یقین کنند
و مطمئن شوند و علاوه بر این ما میگوئیم که این مظنه نیست اگر اینها حالشان
این است که علم حاصل نمیکند چرا و قتیکه قول ابوحنیفه را در کتاب روایت
میکند یا عقیده شافعی را میگویند یا اعتقاد فلان مؤلف کتاب رجال را مینویسند
مظنه در کار نیست و بطور یقین مینویسند فقط مظنه ها در باره اخبار است
و حال اینکه این مطالب هم اخباری است که با وسائط رسیده چرا احتمالات
عقلیه را اینجا جاری نمیکند و حال اینکه احتمال سهو و نسیان و جعل در اینها
هم می رود این نیست مگر اینکه با اینها میخواهند عمل کنند و امارات یقین را پیدا
میکند و با اخبار آل محمد نمیخواهند عمل کنند چطور میشود که امروز بعد از

هزار و دویست سال عقیده شافعی و ابوحنیفه را میتوانیم بفهمیم و یقین کنیم یا عقیده فلان عالم و حکیم را ممکن است فهمید و یقین کرد و فرمایش امام نمیشود یقین کرد که باید با مظنه کار کرد ان هذا الا شیء عجب بلی در بعضی از کتب اصول دیده ام که میگویند مراد ما از مظنه که میگوئیم همان علم است که قائلین با امکان حصول علم میگویند و ظن بمعنی علم هم استعمال میشود و تفاوت در اصطلاح است عرض میکنم اولاً اگر در لغت ظن بمعنی علم استعمال شده باشد مانعی نیست اما در عرف شارع در این موردی که بحث ما است علم و ظن دو چیز است و خداوند در قرآن میفرماید هل عندکم من علم فیخبرن بیه لئلا ین تتبعون الا الظن ملاحظه بکن که علم و ظن را مقابل یکدیگر انداخته و علامت راستی را علم قرار داده و اتباع مظنه را بد شمرده است و علم و ظن را دو چیز گرفته است و ثانیاً میگوئیم اگر مطلب همین است که میگویند پس آن علمی که باب آن مسدود است کدام است اگر مظنه همان علم است پس بقول خودتان مسدود هم نیست و قواعد عقلیه را دیگر چه لازم است استعمال کنید و با خدا و رسول شرکت نائید خلاصه که میخواستیم باختصار بگوئیم و بهمین اندازه که معلوم شود دلایل آنها پایه و اساس ندارد و از خدا و رسول گرفته نشده در اینجا اکتفا میکنیم

فصل و اما مقدمه دیگرشان که میگویند ثابت شده است که تکلیف بر ما هم ثابت است یعنی ماها هم مکلفیم بدین پیغمبر باید عمل کنیم عمل باصل هم ممکن نیست یعنی بی تکلیف و بری الذمه نمیتوانیم باشیم و احتیاط هم سبب عسر و حرج است پس باید اجتهاد کنیم و عمل بمظنه نائیم عرض میکنم حق و باطلی را ممزوج نموده اند و کج و معوج کرده اند و بی مورد هم استدلال کرده اند

و اینجا هم باز در مقدمه و هم در نتیجه حرف است بلکه حرفها است که اگر بخوایم بنویسیم يك كتاب مفصل میشود و لكن لا یسقط المیسور بالمیسور والی الله ترجیح الامور و میگوئیم اولاً اینکه میگویند ثابت شده است که تکلیف بر ما هم ثابت است با این عبارت غرض مخصوصی دارند و الا میدیاست دو کلمه بگویند ما هم مکلفیم و این طور خیال کرده اند و با عقل ناقص فهمیده اند که امت پیغمبر (ص) و مخاطب بخطابها و احکام پیغمبر (ص) همانها بوده اند که در زمان او بودند و بآنها فرمایش شده و ماها مخاطب نیستیم نهایت این است که علما اجماع کرده اند و گفته اند ما هم امروز مکلف بهمان تکلیفات که آن روز پیغمبر فرموده هستیم و مدرکشان اجماع علما است و حال آنکه مطلب این نیست و بنا بر این تحقیق ماها را خارج از امت پیغمبر میداند و ما امت اجماع باید باشیم ولی حق این است که ما امت اجماع علما نباشیم بلکه ان شاء الله امت پیغمبریم صلی الله علیه و آله و امام (ع) میفرماید هر کس دین خود را از دهن مردم بگیرد همان مردم هم دین او را از او بگیرند و ما امت دیگران نیستیم خواه اجماع بکنند خواه نکنند و بنا بر این اگر علما اجماعی نکردند ما نباید امت پیغمبر باشیم و همین حرفها نتایج استبداد بعقول ناقصه و اعراض از فرمایشات پیغمبر و ائمه اطهار است (ص) و تمام غرض شیطان همینها است که اینطور عقاید را فاسد نماید ولی ما موظفیم که در عقاید و اعمال و کلیات و جزئیات تابع فرمایش پیغمبر و امام باشیم و در این موضوع هم معتقدیم که عموم حاضرین و مشافهین در عهد پیغمبر (ص) و بعد از آن تا امروز و بعد از این تا قیامت همه مخاطب بخطاب پیغمبر و ائمه اطهار هستند صلوات الله علیهم نه اینکه مخاطب را همان حاضرین و مشافهین بدانیم و برای دیگران باجماع ثابت کنیم که شریک در تکلیفات آنها

هستند مگر اینکه در مقامی قرینه بر خصوصیت خطاب و امر بحاضرین موجود باشد و اگر چنین قرینه نیست خطاب شامل حاضرین و غائبین و معدومین همه میشود چنانچه در کتاب المبین از کنزالذقاییق و بحار روایت مفرمانند از ابن بکیر که گفت فرمود بمن حضرت صادق علیه السلام خبر بده بمن آیا یغمبر (۳) بشیر عامه ناس بود آیا خداوند فرمود **وما ارسلناك الا كافة للناس** برای اهل شرق و غرب و آسمان و زمین از جن و انس آیا تبلیغ رسالت خود را بسوی همه آنها فرمود یا نه عرض کردم نمیدانم فرمود یا بن بکیر یغمبر (۳) از مدینه بیرون نرفت پس چگونه با اهل مشرق و مغرب ابلاغ فرمود عرض کردم نمیدانم فرمود خداوند امر فرمود بجبرئیل پس زمین را با پری از بان خودش برداشت و در جلو رسول خدا (ص) نصب نمود مثل کف دست خودش بهمه اهل شرق و غرب نظر میفرمود و هر قومی را بزبان خودشان مخاطبه میفرمود و آنها را بسوی خدا دعوت میکرد و به نبوت خودش میخواند پس باقی نماند قریه و شهری مگر اینکه یغمبر (۳) بنفس خود دعوت فرمود و فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام در حدیث طویلی که حکم خداوند در اولین و آخرین و فرایض او بر ایشان علی السوی است تا اینکه فرمود که او آخر سؤال میشوند از آنچه او ایل میسوال میشوند و فرمود در حدیثی که خداوند قرآن را برای زمانی دون زمانی و مردمی دون مردمی قرار نداده و فرمود در حدیثی که همین که میخوانید **قل يا ايها الكافرون** بگوئید **يا ايها الكافرون** و حضرت رضا علیه السلام همینکه خوانده میشد **قل هو الله احد** میفرمود **هو الله احد** و همینکه خوانده میشد **قل يا ايها الكافرون** میخواند **يا ايها الكافرون** و همینکه خوانده میشد **يا ايها الذين امنوا** میفرمود **ليبيك اللهم** و همه را

سراً میفرمود عرض میکنم که اگر او امر قرآن خطاب بهمه افراد نبود این طور سنت قرار نمیدادند و خطاب بمعدومین و غیر مشافهین جایز است و حلال یغمبر حلال است تا قیامت و حرام او حرام است تا قیامت پس خطابات یغمبر و همچنین ائمه اطهار صلوات الله علیهم بهمه امت است که تا قیامت هنوز باید بیایند و ایشان حجت بر همه مردم هستند و شاهد بر آنها هستند و بر هر امتی و قومی خداوند حجتی و شهادتی قرار میدهد و یغمبر (۳) شاهد بر همه آنها است و خود او مبلغ جمیع اولین و آخرین است چنانچه در آیات متعدده بیان شده و در اخبار اخذ میثاق و غیرها فرموده اند و ذکر همه آنها مفصل است و در حدیث ابن بکیر است که عرض میکند خدمت حضرت ابی عبدالله (ص) جعلت فدایک آیا امام میبیند مابین مشرق و مغرب را میفرماید یا بن بکیر پس چگونه حجت بر ما بین دو قطر آن هست و حال آنکه نمیبیند آنها را و حکم نمیکند در آنها و چگونه حجت است بر قومی که از او غایب باشند و قدرت بر آنها نداشته باشد و آنها قدرت بر او نداشته باشند و چگونه مؤدی از جانب خداوند و شاهد بر حق میشود و حال آنکه نمیبیند آنها را و چگونه حجت بر آنها میشود و حال آنکه محجوب از آنها باشد و نتواند قائم بامر پروردگار بشود در میان آنها و خداوند میفرماید **وما ارسلناك الا كافة للناس** یعنی من علی الارض و حجت بعد از نبی (ص) قائم مقام نبی است (۳) و او است دلیل بر آنها در مشاجرات آنها و او است گیرنده حقوق مردم عرض میکنم حجت بر ما و تو امروز امام دوازدهم عجل الله فرجه است که قائم مقام یغمبر است (۳) و نفس نفیس او است و خود یغمبر است (۳) که از زبان او تبلیغ و ادا میفرماید و او شاهد و مطلع است و همه امت امروز مخاطب بخطاب او هستند و بهمه امر و نهی میفرماید و تبشیر و انذار میفرماید و بغیر این نحو

حجت بر خلق تمام نمیشود و بهمین جهت است که احتمالات اصولین در مذهب
 ماجاری نمیشود زیرا که ما خود را همیشه در رأی و منظر و حضور امام (ع)
 میدانیم و احتمالاتی را که میدهند از وقوع تحریف و تغییر و نسیان و غیر اینها
 از آنچه موجب سلب اطمینان خودشان باین اخباری که در دست هست میدانند
 نفی میکنیم زیرا همه این احتمالات وقتی صحیح است که ماها غایب از امام
 و حجت خود باشیم و العباد بالله گن بکنیم که سر پرست نداریم و مطلق العنان
 هستیم یا اینکه خداوند کاری بدست بندگان ندارد و از ماها بندگی و عبادت
 نخواست و از کار ما و کیفیت وصول احکام دینیه خودش هم باها خبر ندارد اگر
 اینطور هم فرض میکنند پس احتیاجی باجتهاد نیست دیگر چه کار بگمانهای
 مجتهدین و تضییقات آنها داریم و اگر مردم این روزها از بندگی و عبودیت
 خداوند فراغت دارند چرا دیگر بنده مجتهدین بشوند که اینهمه مشکلات
 بر آنها فراهم کنند و اگر معتقدیم که ذمه ما مشغول عبودیت است و خدا شاهد
 بر احوال ما است و پیغمبر و امام میداند و احکام را هم با مهرسانند پس بهمین
 کیفیت که رسانده اند صحیح است بر فرض اگر عیب و علقی هم در طریق
 اخبار بهم رسیده با اطلاع خودشان است و از آنها پوشیده نیست دیگر چه
 احتیاج باجتهاد ماها است اگر میگویند علاج کار را همین اجتهاد مجتهدین
 قرار داده اند جواب میگوئیم دلیلشان کجا است يك آیه کتاب خدا یا يك
 حدیث بیاورند و حال آنکه ما هفتاد آیه کتاب و هزار و دوست حدیث بررد
 آنها داریم باری فعلاً منظورم بیان این مطالب نبود و الکلام یجرا لکلام
 سخن اینجا بود که جمیع امت فرد فرد مخاطب بخطابات پیغمبر و امام هستند
 و خود پیغمبر است (۳) که امروز و بعد از این امت خود را مخاطب قرار

میدهد و خطاب و عتاب میفرماید و تکلیف میفرماید و اگر ماها امر و مکلف
 هستیم باین کیفیت است نه بدلیل اجاع حال این مطلب را که دانستی عرض
 میکنم بهر کیفیت که فرض میکنند این مطلب مقدمه دلیل آنها بآن ترتیب که
 مرتب کرده اند نمیشود زیرا گفته اند باب علم مسدود است و تکلیف هم بر ما
 ثابت است و ما جواب گفتیم که باب علم مسدود نیست و اگر بر آنها سد شده
 است دلیل این نیست که بر دیگران هم سد شده باشد و حال اینکه میبینیم جمعی
 علما و حکما و اقیما و محدثین اصحاب ائمه (ع) از صدر اسلام تا کنون ادعای
 علم میکنند و آن کسی که باب علم بر او مسدود است حجتی ندارد بر آن
 کسیکه باب علم بر او مفتوح است و هیچوقت در عالم از جاهل بعلمی شنیده
 نمیشود که انکار عالم را نماید منتهی این است که اقرار خود آنها را میپذیریم
 بر نفس خودشان که میگویند علم حاصل نمیکنیم و این محمول بر این است که
 عیبی در مشعر بهم رسیده و الا بطور میشود علمی را که خداوند فرض فرموده
 و انبیاء و معلمین هم فرستاده و ابلاغ هم فرموده و جمعی هم علم حاصل کرده اند و
 میکنند انسان علم حاصل نکند و این را تکلیف مالا یطاق بدانند باری و شاید
 بعد از این باز در این باب بیاناتی بشود فعلاً میگوئیم بنا بر قول شما که باب
 علم مسدود است پس چگونه میشود که تکلیف باقی باشد و این دو مقدمه با هم
 ایجاب نمیشود و مانعة الجمع است یا باید باب علم مسدود نباشد یا اگر مسدود
 است پس دیگر تکلیف باقی نیست و امام (ع) میفرماید **ما حجب الله علمه**
عن العباد فهو و موضوع عنهم یعنی آنچه علم آن محجوب از بندگان است و خداوند
 محجوب فرموده آنرا پس آن موضوع است و در حدیث مر فوعات است که
 از آنجمله چیزهایی است که نمیدانند **ولا یکلف الله نفسا الا ما اتیها** پس

خداوند علم چیزی را که نداده چطور تکلیف میفرماید و اگر عسر و حرج و تکلیف
 مالا یطاق را در دین جایز نمیدانند همین جا باید جایز ندانند و چطور ممکن
 است خداوند به بندگان جاهل حکم بفرماید در حالی که علم ندارند و تحصیل
 آن هم مقدورشان نیست و با ایش مسدود است و اگر میگویند مظنه حاصل میکنیم
 عرض میکنم حجت پروردگار بامظنه قائم نمیشود زیرا که مظنه آن است
 که احتمال خلاف آن هم داده بشود و امری که انسان احتمال خلاف آن را هم
 بدهد یقین جازم بآن پیدا نمیکند پس ممکن است انکار هم بکند و حق هم
 با او است و انکار با عدم یقین عیبی ندارد و امر فطری است و انکار وقتی عیب
 است که بعد از یقین باشد چنانکه خداوند میفرماید و جهدوا بها واستبقتهها
 انفسهم یعنی بعد از آنی که یقین کردند انکار نمودند ولی اگر انسان یقین
 ندارد و مظنه دارد یقیناً اتهام حجت بر او نشده چنانچه منکرین قیامت همین طور
 دلیل آوردند که خداوند حکایت از آنها میفرماید **واذا قيل ان وعد الله حق**
والساعة لا ريب فيها قلتم ما ندري ما الساعة ان نظن الا ظنا وما نحن
بمستيقنين یعنی وقتی که گفته شود ساعت حق است و شکی در آن نیست میگویند
 نمیدانیم ساعت چیست فقط گمانی میکنیم و ما یقین نداریم و این جواب هر جا
 که واقعیت داشته باشد البته پذیرفته است حالا آنها دروغ گفته اند آن مطلب
 دیگر است ولی بدیهی است که حجت پروردگار با علم و یقین تهم میشود
 نه با ظن و تخمین پس هیچوقت مظنه بجای علم کافی نیست و اگر علم و یقین
 نیست پس جهالت است و با جهالت تکلیف باقی نمیآید پس این مقدمه شان هم
 بکلی باطل است و اگر بر بقاء تکلیف و اثبات ذمه ما دلایل مثبتة هست
 همچنانکه دلائلش پیش ما است نه پیش آنها پس باقرار خود آنها این دلیل ثابتی

است که باب علم الحمد لله مسدود نیست زیرا که تکلیف باقی است و ما هم
 مکلف به بندگی و عبادتیم و راه علم بتکلیف راه خداوند در هر زمان میسر فرموده
 و اگر میسر نبود خداوند مطالبه بندگی از ماها نمیفرمود زیرا که این تکلیف با عدالت
 و حکمت پروردگار نمیسازد و خداوند تکلف هیچوقت به بندگان خود نمیفرماید
 حالا اگر برای جمعی علم حاصل نشده یا برای بعضی علم هم حاصل شده و بواسطه
 مداومت شبهات و وسواس خورده خورده باب آن مسدود شده است این
 قصی در حکمت پروردگار نخواهد شد مثل اینکه پروردگار انسان را
 طوری خلقت فرموده که محتاج بنفس کشیدن است هوای آزاد را هم در همه
 جا قرار داده حال اگر انسانی بوسواس و شبهه نفس نکشید تا مرد قصی در
 حکمت نخواهد بود همچنین همه را گرسنه خلقت فرموده و طعام هم قرار داده
 و نشنگی داده و آب قرار داده حالا اگر کسی آب و طعام را ترك کرد ضرری
 بر کسی جز نفس خودش وارد نیآورده و بعضی بر حکیم نیست تو را بخدا
 تصور کن آیا میشود خداوند بشری را خلقت فرماید از خاک که معدن جهالتها
 است و محتاج بمعلم و علم باشند در جمیع امورشان و معلمین هم خلقت بفرماید و
 بسوی مردم هم بفرستد و امر و نهی هم بفرمایند و معدنك راه تحصیل علم را بر
 آنها ببندد و اگر ممکن است و فردای قیامت هم همین حرف را از ما میشوند
 و از ما میگذرند که ما دیگر حرفی در این باب نداریم ولی اگر بدانند که خداوند
 سؤال خواهد کرد که **الله اذن لكم ام على الله تفكرون** با یستی فکری
 برای جواب آن روز بردارند خلاصه که سخن بطول انجامید و غرض ما
 بطور اختصار اشاره بنقض بعضی از دلایل آنها بود و همین قدرها کافی است
 باقی ماند سخن در اینکه شاید بعضی از اخوان و مطالعه کنندگان بعد از اطلاع

بر این عرایض مختصره و گنگانه از ما مطالبه کنند که طریقه خود شما در
 اخذ احکام دینیه و خاصه مسائل فرعیه چیست و بنای مشایخ عظام اعلی الله
 مقامهم بر چه بوده است و آیا علم حاصل میکنید یا بظن و تخمین میگوئید عرض
 میکنم مقصود اصلی ما بیان بدء حدوث اجتهاد و علت آن و چگونگی سرایت
 آن در میان شیعه بود و خورده خورده سخن باین جا کشید و لابدیم اشاره
 باین مطلب هم بطور اختصار بنمائیم زیرا که تفصیاش از حدود این رساله
 عوامانه خارج است و بنا بر این فصولی چندم در بیان کیفیت حصول علم
 میگذاریم **ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سبحانک لا علم لنا
 الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم**

فصل بدانکه ریشه فساد و علت العلل این اشکال بزرگ که بر اصحاب
 ما اصولین رضوان الله علیهم روی داده و باین شبهات افزاده اند همانا مسامحه در
 معرفت اصول مذهب و سهل انگاری در استحکام مبانی اولیه اسلام است و اگر
 اساس کار را از اول محکم میگردند باین مشکلات بر نمیخورند و تمام
 عیب در آنجا است که آب از سر چشمه گل آلود است و اگر اساس و اصل
 را اصلاح نمایند بالاخره حل مشکلات نخواهد شد و علت همان است که از
 اول بواسطه حشر با عامه عمیاء و انس بکلمات آنها و مانوس شدن بشبهات آنها از
 تعمق در مبانی و اصول اولیه مذهب که اهم آنها امر توحید است باز ماندند
 و تماش بفروع چسبیدند و اصل را از دست دادند و این است که در این
 ورطه ها افتادند و حرفهایشان مانند گلی شد که بر روی مهتاب بیاند که در حقیقت
 لایمن و لا یمنی من جوع است و ان هی الا کسراب بقیعة یحسبه الظمان
 ماء حتی اذا جاءه لم یجدہ شیئا و وجد الله عنده فوفیه حسابا به و

بدانکه اصل و اساس جمیع امور و علوم عالم معرفت توحید است و جمیع امور
 فرع این اصل اصیل است و اگر این اصل درست نشده و محکم نیست جمیع
 تشخیصات انسان غلط است و قابل اصلاح هم نیست مگر اینکه از اول درست
 و محکم شود و هر کس توحیدش صحیح نیست و معرفت پروردگار را باندازه
 وسیع حاصل نکرده رستگار نیست و در حقیقت کور و کر است و گمراه است
 زیرا که چیزی در عالم ظاهر تر از نور یگانگی پروردگار نیست و اگر کسی
 این را ندیده و تفهیمیده سایر امور را بطریق اولی تفهیمیده و اگر چیزی هم
 میگوید لاین شعور است مانند کسی که مبتلا بسرسام است و سید شهدا علیه
 السلام در مناجات خودش عرض میکند **عمیت عین لا تراك ولا تنزل علیها رقیبا**
 یعنی کور باد چشمی که تو را نمیبیند و حال اینکه تو همیشه مراقب او هستی
 ای پروردگار پس آنها که میخواهند بدلیل عقل حرف بزنند و استدلال بعقل
 نمایند باید اول با عقل خود نور توحید را ببینند و اقرار بیکانگی او نمایند و در نزد
 سطوع نور او خاضع و خاشع شوند زیرا عقل یگانگانه شعری است که نور
 پروردگار را باید ادراک نماید و بندگی او را نماید که فرمودند عقل آن است
 که عبادت پروردگار و اکتساب بهشت با او میشود پس این قاعده کلیه را داشته
 باش و در کلمات اشخاصی که ملاحظه میکنی که بعقل خود مینازند و همه اش
 از عقل خود صحبت میکنند و معذک کلماتشان خالی از ذکر خدا و رسول
 است و همه اش از خودشان میگویند و از خدا و رسول روایتی نمیکنند بدانکه
 جمیع خرافات است و اینکه دارند جهل است نه عقل و ابداً قابل ملاحظه و
 تعمق نیست مگر اینکه گاهی ضرورتی دست دهد و حضرت صادق (ع) بدو
 نفر از اصحاب کلام سلمة بن کهیل و حکم بن عینیه فرمود بمشرق بروند یا

بمغرب که علم صحیح نمیباید مگر آنچه از اینجا خارج شده و اشاره بسینه
مقدس یا در خانه خودش فرمود عرض میکنم چون فرمایش آن بزرگواران
از یغمبر و خداست و مطابق واقع و صحیح است و حرف دیگران از خودشان
و از شیطان است. خلاصه که اولین دعوت یغمبر صلی الله علیه و آله بامت این
بود که فرمود **قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا** پیش از همه چیز فرمود بگوئید
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رستگار شوید مأم امتثالاً لامره و بواسطه هدایت و ارشاد او اول عرض
میکنیم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** خدائی نیست بجز ذات یگانه بیهمتا و بی مثال پروردگار
و او احدی است که غیر برای او نیست و باحدیت او جمع ماسوای او در نزد او ممتنع
است و پروردگار است که باحدیت خود بر کرده ماسوارا و **لَا يُرَى فِيهَا نُورٌ**
إِلَّا نُورُهُ وَلَا يَسْمَعُ مِنْهَا صَوْتٌ إِلَّا صَوْتُهُ پس بنا باحدیت کامله ذاتیه ببنیاز از
جمع خلق است و محتاج باحدی نیست زیرا که احتیاج از نقص است و برای ذات احد
نقص فرض نمیشود و غیر برای او نیست که آن غیر صاحب کمالی باشد که ذات احد
فاقد آن کمال باشد و باین واسطه ناقص بشود پس ذات احد کامل من کل حیث
است و نقص و فقدان در او نیست پس محتاج باحدی نیست پس وقتیکه محتاج
نشد ظلم نخواهد کرد زیرا که ظلم ناشی از احتیاج و فقر است و پروردگار
عادل است زیرا که نسبت او بجمیع چیزها علی السوی است و بچیزی نزدیکتر
از چیزی نیست و پروردگار حکیم است و خلاف حکمت و لغو در کار او نیست
زیرا خلاف حکمت منافی باحدیت است و لازمه احدیت احاطه و علم بجمیع
ماسوی است و خداوند باحدیت خود هر چیزی را علی ما هو علیه در جای خود
میداند و بر حسب اقتضای هر چیز او را خلق میفرماید و ظلم با او نمیفرماید چون
بنیاز از همه چیز است پس هیچ چیز را در غیر محل خود نمیگذارد و وقتی که

هر چیزی را بجای خود گذارد بر وجه حکمت میشود و لغو و عبث نمیشود و پروردگار
ما جل جلاله قادر است و عجز در او نیست زیرا عجز از نقصان و فقدان
است و اینها در ذات احد را هر نیست پس بقدرت کامله خود خلقی را از کتم عدم
بوجود آورد در نهایت حکمت و بندگانی را خلقت فرمود که علت غائی وجود
آنها را معرفت و بندگی خود قرار داد و وصول باین غایت عظمی را با اسبابی
قرار داد که اعظم آنها وجود انبیا و رسل بود و یغمبرانی فرستاد که طرق معرفت
را باین خلق تعلیم و هدایت فرماید و برای آنها اوصیائی قرار داد که حفظ
علوم و تعلیمات آنها را بعد از خودشان بفرمایند و نگذارند که زحمات آنها ضایع
بشود و از میان برود و بر سایر خلق هم پیروی و اطاعت آنها را فرض فرمود
که بتوانند در سایه تعلیمات انبیاء بعلم غائی ایجاد برسند و وجودشان لغو و عبث
نشود و بانبیا و حجج خود هم قدرت داد که از عهده انجام وظیفه خود و حفظ دین
پروردگار و تعلیم و تربیت و ابلاغ اوامر و نواهی او بر آیند و حجت خداوند
را بر بندگان از هر حیث تمام فرمایند و راه عذری باقی نگذارند و آنها را
معصوم و مطهر قرار داد که در ابلاغ و اداء اوامر کوتاهی نکنند و سهو و
نیان و خطا نداشته باشند و این مراتب که بطور خلاصه عرض میشود همه اینها
از امور بدیهیه و ضروریات اسلام است که هیچ مسلمی منکر این مطالب نیست
و میدانی که در هر يك از اسباب معروضه اگر تقصی باشد این نقص راجع
به پروردگار میشود و اثبات نقص در هر يك از این مراحل منافی با علم و قدرت
پروردگار میشود پس در حکمت پروردگار و قدرت او تقصی نیست و تو
اگر در جائی آثار عجز و نقص ببینی بدانکه از نقص و قصور خود تو است
و این را نسبت به پروردگار مده و او را از جمیع تقایص منزله و مبرا بدان

و خدای خود را تشبیه بخلق مکن که مشرک نشوی و پیغمبران او را که برای ابلاغ او امر خود فرستاده نسبت قصور در اداء وظیفه و خلاف امر پروردگار مده و آنها را معصوم بدان که از ضرورت دین خارج نشوی و اوصیاء پیغمبر و ائمه اطهار را نسبت به بی اطلاعی و عدم احاطه بموضوع مأموریت خودشان در ابلاغ و هدایت خلق مده و آنها را موافق ضرورت اسلام معصوم و مطهر و شاهد بر جمیع امور بدان و آنها را از جنس خودت فرض مکن و آنها را در جمیع مراتب قائم مقام و خلیفه پیغمبر بدان زیرا که بضرورت دین ثابت شده است که ایشان نفس پیغمبرند و اول ما خلق الله اند و اشرف ما خلق الله و برای ایشان است هر فضلی سوای ربوبیت و عالم با کان و مایکون و محیط بر هر چیزی هستند و نیز متوجه باش که آنچه از ضروریات دین و مذهب بر تو ثابت شده است معنی آنها منظور است نه الفاظ آنها و متعمق در معنی و نتیجه آنها باش نه آنکه قانع باشی که اقرار بلفظ آنها کرده زیرا که با انکار نتایج آنها گناه هیچ اقراری نکرده و منکر ضروریات اسلام شده خلاصه که تفصیل این مجملات در جای خود مذکور و مبرهن است و در این کتاب جای ذکر آنها نیست ولی بهمین مجملات اگر اقرار داری امید است که اگر تعمق کردی نتیجه از آنها دست بیاید و خیال مکن که در میان مسلمین خاصه اهل علم کسی منکر این مطالب نیست زیرا عرض میکنم مطلب اقرار باین الفاظ نیست بلکه باید بمعنی آنها اقرار و یقین نمایند و نتایج این مطالب را تصدیق نمایند حال آیا میگوئی خداوند احدی کتا با قدرت کامله توانسته است منظور خود را از خلقت خلق انجام دهد یا توانسته و آیا امر خود را ابلاغ فرموده و دین خود را کامل کرده یا نکرده و آیا پیغمبرانی که فرستاده و نبوت خود را بآیات بینات و خوارق عادات اثبات کردند مناسب این کار بوده اند یا نبوده اند و آیا او امر و نواهی پروردگار را

ابلاغ کرده اند یا نکرده اند و قصور و مسامحه کرده اند و خداوند العیاذ بالله توانسته پیغمبر خوبی بفرستد که مأموریت خود را بوجه ا کمل انجام بدهد و در صورتیکه ابلاغ فرموده آیا بزبان ما ابلاغ فرموده اند و طوری فرموده اند که ما بتوانیم بفهمیم یا نتوانیم و حال اینکه اگر اینطور باشد گناه ابلاغی نکرده اند و زحماتشان بهدر رفته و باز این نقص هم بخداوند راجع میشود و اگر ابلاغ بطور کامل نموده اند اوصیاء توانسته اند آنها را حفظ نمایند و نگاهداری نمایند طوری که تاقیامت هر کس بوجود میآید بتواند بفهمد و عمل بکند و علم حاصل بکنند یا نتوانسته اند اگر نتوانسته اند که باز نقص این برخداست و بعلاوه تکلیف متقطع میشود و باختامیت پیغمبر (ص) منافات دارد و لازمه اش این است که دیگر خداوند بندگی از بندگان نخواسته و وجود آنها را لغو قرار داده باشد و تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً پس آیا بعد از اقرار و تصدیق همه این مراتب میگوئی از فرمایشات پیغمبر (ص) و ائمه اطهار (ص) و کتاب خدا امر و ز علم حاصل میشود یا نمیشود اگر حاصل میشود که ثبت المطلوب و اگر حاصل نمیشود این اشکال از کجا است آیا خداوند نتوانسته امر و نهی خود را برساند یا او به پیغمبر فرموده و او نتوانسته برساند یا رسانیده و بزبان ما نبوده پس گویا رسانیده یا میگوئی رسانیده و کوتاهی نکرده بعداً دست حوادث آنها را محو و نابود کرده و از میان برده و ائمه اطهار نتوانسته اند حفظ کنند کدام یک از اینها درست بیاید یا آنکه میگوئی خداوند مجتهدین را برای کمک خودش و کمک پیغمبر و امام و حیران مسامحه آنها العیاذ بالله قرار داده و احکام و او امر و نواهی خود را تابع اجتهاد آنها قرار داده است عرض میکنم برفرض همه این محالات چرا اسباب باین ناقصی



و کمکهای بی اطلاع قرار داده است که خودشان هم اقرار دارند که ما علم از کتاب خدا و سنت رسول حاصل نمیکنیم آیا اگر اینها را خداوند طوری قرار داده بود که علم پیدا میکردند و حکمی که میکردند ما باور میکردیم و با یقین و اطمینان عمل میکردیم بهتر و کاملتر نبود و بندگی خداوند بهتر انجام نمیشد و اگر برخلاف همه موازین میگوئی عام لازم نیست و مظنه مجتهد کافی است عرض میکنم اگر علم و یقین در کار نیست مظنه خود شخص هم کافی است و انسان بمظنه خودش باز بهتر اطمینان میکند و برای مظنه مجتهد چه رجحانی است خلاصه که نزدیک است از مطلب خارج شویم مقصود این بود که متذکر این مقدمات و این مبانی و اصول ضروریه بش تا ان شاء الله نلغزی و اگر در آنچه عرض شد تعمق نهائی تصدیق میکنی که باب علم باین قاعده مفتوح است و باب آن اوسع از ما بین آسمان و زمین است و لازمه قول بانسداد باب علم انکار علم و قدرت و حکمت و جمیع صفات کمالیه پروردگار است و این قول مطلقاً مناسب شیعه و شخص موحد نیست و مناسب همان سنیان است که منتهی معرفتشان به پیغمبر (ص) با اینکه معتقدند که اشرف و اول ما خلق الله است این اندازه است که گفتند پیغمبر از دنیا رفت و ما باید خودمان بعد از این کسی را معین کنیم و خلیفه و پیغمبر و قائم مقام خداوند قرار بدیم خلاصه بعد از آنی که دانستی که ممکن نیست باب علم مسدود باشد بر ما است طریق تحصیل آنرا هم بطور اختصار در اینجا بگوئیم و تفصیل حواله بکتاب مفصله مشایخ است اعلی الله مقامهم

فصل از جمله ضروریات اسلام که شیعه و سنی و جمیع طبقات مسلمین اقرار بآن دارند این است که پیغمبر (ص) اول ما خلق الله است و اشرف آنها

و ضرورت شیعه است که آل محمد صلوات الله علیهم ملحق بمقام پیغمبرند و نفس او هستند و ایشان هم اول ما خلق الله اند و برای ایشان است هر فضلی سوای ربوبیت پس هیچ کمالی در هیچ مرتبه از مراتب خلق نیست مگر اینکه ایشان ابتداءً صاحب آن فضل و کمال هستند و اگر در سایر خلق کمالی دیده بشود از فضل ایشان و عطای ایشان است و ایشانند اصل آن و فرع آن و مأوای آن و منتهای آن پس هر فضلی و کمالی و خیری باید بوسیله ایشان و سببیت ایشان بسایرین برسد و اگر ایشان ندهند از جای دیگر خلق دسترسی بآن ندارند چنانکه خداوند میفرماید ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا پس در جمیع مراتب شرعیه و کونیه و وجودیه عطای او شرط است و اگر عطای او نبود حتی کسوت وجود بر هیچ موجودی پوشیده نمیشد چه جای کمالات و صفات وجود ولی این مطلب هم از مسائلی است که مسلمین بصرف لفظ آن قناعت کرده اند و تفهیمیده اند که اول ما خلق الله یعنی چه و تعمقی و خیالی در آن نکرده اند و اگر هم کردند خیالشان بجائی نرسیده زیرا ادارک این معنی از حیز خیال و وهم و قیاسات خلقیه و عقول ایشان خارج است و ادراک آن با چشم و مشعر خدائی است که اگر بکسی داده ادراک میکند و اگر نداده باید تسلیم کنند برای آنها که صاحب این مشعرنند و روایت از خدا و رسول میکنند و این مسائل از قبیل مسائل اصولیه نیست که از ابوحنیفه و شافعی بگیرند علم کلام و سلفه های یونانیان کشف از این حقیقت نمیکند باری این مطلب یکی از امهات مسائل است که اگر میفهمیدند غالب مشکلاتشان حل میشد دیگر از عقب یونانیان و سنیان نمیرفتند و مسائل دین را از مأخذ خودش میگرفتند خلاصه که بظاهر این لفظ عموماً اقرار کرده اند ولی از حقیقت

آن غفلت دارند و نتایج و لوازم این اعتقاد را منکرند و مژغلت از اینجا است که کلمات خدا و رسول را بمعانی حقیقیه آنها که ظاهر از آنها است معنی نمیکنند و معانی مجازیه و عرضیه را حقیقت پنداشته اند که در عالم اعراض گاهی عرفشان بآن طور جاری است مثلاً شاید معنی اول ما خلق الله را بمعنی اولیت زمانی خیال کنند در حالی که خلق خدا منحصر بزمان نیست و عوالم بلانهایه فوق این عالم زمان است و بعلاوه همین عالم زمان هم محدود و محدود خیالیه ما نیست که اول آنرا ببینیم و آخر آنرا بفهمیم که فرض کنیم مثلاً روز اولش روز جمعه است و روز آخرش روز فلان است و روز بعد از آخر هم روز قیامت است مثل اینکه روز شنبه بعد از روز جمعه است و محدود یکدیگر بگردانند این طورها نیست بلکه مراد از اولیت بیغمبر (ص) و آل محمد صلوات الله علیهم یاد زبانی طبیعی که فرموده اند اول ما خلق الله عقل است این نوع اولیت عددی یا زمانی که در بادی نظر اشخاص خیال میکنند نیست و مراد اولیت رتبی است یعنی نزدیکی بخداوند آن هم نه قرب زمانی و مکانی زیرا که زمان و مکان برای خداوند نیست بلکه مراد قرب بخداوند است از حیث حکایت صفات و کمالات پروردگار مثل اینکه فرضاً میگوئیم فلان شخص اول است یا فلان شاگرد اول مدرسه است مراد این نیست که اول بمدرسه آمده و دیگران بعد از او آمده اند این اولیت های عرضی مقصود نیست و این نوع اولیت هم برای شاگرد مدرسه جز و فضیلت نیست و ممکن است پست ترین شاگردان و تفهم ترین آنها اول بمدرسه آمده باشد ولی منظور از شاگرد اول این است که فضل و کمال و معلوماش بیش از سایرین است و از عهده امتحان بهتر برآمده و لو پیش از او هم جماعتی آمده باشند حال

که این مثل ساده را دانستی عرض میکنم این هم باز مثل تقریبی است و تا اندازه ذهن را نزدیک میکند و اولیت بیغمبر و آل محمد علیهم السلام از این حدود بالاتر است و عرض کردم که ادراک آن بامشاعر خلقیه مطلقاً ممکن نیست زیرا مشاعر ماهر چه باشد محدود است و منتهی درجه میتواند محدودی را مثل خودش درک کند زیرا بفرمایش امام (ع) ادوات تحدید نفس خود را میکنند و آلات اشاره بنظیر خود میکنند و آلات و ادوات و مشاعر ما جمیعاً خلقی است و منتهی درجه که ادراک صحیحی هم بنهاید ادراک خلق محدودی را میتواند بنهاید نه نامحدود و کلیه خلق خداوند نامحدود است برای اینکه خلق خدا روی هم رفته کمال خداست و برای کمال خدا و صفت او حدی نیست چنانکه حضرت امیر (ع) در خطبه خود فرمود پس لصفته حد محدود پس خلق محدود بامشاعر و مدرک محدود ادراک خلق بلانهایه و نامحدود پروردگار را نمیکند و بنا بر این ادراک مقام اول ما خلق الله آقدری هم که در مقام خلق ممکن باشد با این مشاعر معمولی اشخاص ممکن نیست و برای آن مشاعر خاصی است که آن منحه خداوند است و بعضی از خلق را قابل آن دانسته و عطا فرموده است که باز هم هر چه باشد باندازه وحد خود او است نه آن طوری که حقیقت امر است و اگر مثل نزدیکی برای ادراک اولیت ایشان خواسته باشی برای اهل علم و بصیرت عرض میکنم اولیت مطلق عالی را در افراد اگر میتوانی ملاحظه بکن که اول مایری از هر فردی او است و او است که باحدیت و اولیت و اولویت خود وجودی برای افراد باقی نگذارده است و تفصیل این مطلب در این رساله یموقع است خلاصه که مراد ما در این مقام نقی بعض او هام است نه بیان کیفیت مطلب ولی بهمین اندازه که از

ترجمه ظاهر لغت ظاهر میشود میگوئیم که اولیت در این مقام اولیت حقیقی است که نزدیکی به پروردگار و حکایت صفات کمالیه او است و تو میدانی که آنچه از صفات کمالیه ذاتیه پروردگار بیان شده و معتقد بآن هستیم همانا کمالاتی است که در خلق خود اظهار فرموده و اگر در خلق خود اظهار آنها را فرموده بود هیچکس بذات پروردگار احاطه نمیکرد و از کمالات و صفات او اطلاعی پیدا نمیکرد زیرا که ذات او مدرك خلق نیست و در کتاب مجید میفرماید لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير پس آنچه از صفات پروردگار دانسته شده همان است که در خلق خود بروز داده و خود را بآن صفات برای خلق خود ستوده که حق معرفت آنها هم مخصوص بخداوند است و هیچ خلقی در مقام خلقیت احصای آنها نمیکند چنانکه خود پیغمبر (ص) که اشرف و اول ما خلق الله است عرض میکند انت كما اثبتت على نفسك لا احصى ثناء عليك حال عرض در این مقام این است که تا اندازه فضیلت و مرتبت ائمه خودت عليهم السلام آشنا باشی و بعد از آنی که دانستی که تمام کمالات پروردگار و صفات او که ممکن است خلقی از خلائق اطلاع بر آن حاصل کند و عارف بآن بشود همان است که در خلق خود بروز داده پس لامحاله مقام اول و اشرف خلق حکایت آن صفات و کمالات را نموده و در حکایت صفات پروردگار چیزی را کسر نگذاشته که حکایت نکرده باشد زیرا که نزدیکتر از خلق اول که خلقی نیست و هرچه از پروردگار بنا باشد ظاهر بشود همان است که از او و بسبب او ظاهر میشود و برای سایر خلق راهی بسوی پروردگار جز از راه خلق اول نیست پس تمام صفاتی که خداوند خود را بآن صفات برای خلق خود

ستوده است اعلی درجه آن همان است که در مقام خلق اول بروز دارد پس خلق اول من کل حیث باید ناپنده صفات پروردگار باشد پس صفت علم پروردگار همان است که در آن مقام بروز کرده و قدرت پروردگار همان است که از آن مقام ظاهر است و همچنین احاطه پروردگار حیوة او حکمت او و تمام صفات او همان است که در مقام خلق اول است پس ایشان آئینه ناپنده پروردگارند پس علم او ایشانتد قدرت او ایشانتد مشیت او ایشاند چشم خدا ایشانتد دست خدا ایشانتد و زبان خدا ایشانتد نور خدا ایشانتد حجت خدا و مبلغ و مؤدی از خداوند ایشانتد و امر دین مفضول بایشان است نگاهداری و حفظ دین بایشان است ایصال و هدایت برعهده ایشان است حفظ علامات و امارات بایشان است قلوب اشخاص در دست ایشان است حالا آیا میگوئی باینکه قدرت ایشان قدرت خدا است و علم و احاطه ایشان علم و احاطه خداست آیا توانسته اند حفظ دین را بنهائند یا آنکه دین بکلی از میان رفته و اخبار ایشان در دست دروغگویان و محرفین افتاده و از حیز اعتبار افتاده و ایشان از نگاهداری آنها عاجز مانده اند همچنانکه یهود گفتند قالت اليهود یدالله مغلوله غلت ایدیههم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطة ان ینفق کیف یشاء جای عجب است که برای شیطان قبول میکنیم که میتواند اشخاص را گمراه نماید و القاء شبهات نماید و از زبان اشخاص حرف بزند اما برای پروردگار قبول نمیکنیم که بتواند دین خود را بواسطه حجج خودش حفظ نماید و دین خدا را به بندگان برساند طوری که بتوانند علم بآن حاصل کنند و محتاج بمطنه اشخاص نشوند و جمیع احتمالات را میدهند جز احتمال اینکه خدا هم صاحب قدرت است

و میتواند دین خود را حفظ کند و راه علم را بروی بندگان خودش نبندد و آنها را مهمل نگذارد و حجت خود را بآنها برساند آ آ که چقدر از مطلب دور افتاده اند و چقدر در معرفت خدای خود کوتاه آمدند و چقدر مردم را از کار باز داشتند و در مدت هزار سال سد راه ترقی شدند شوخی نیست هزار سال متجاوز بمردم جاهل بیچاره عامی بگویند راه علم بسته است و کار منحصر است بمطنه مجتهد. بدین دیگبر برای مردم چه میاند و چطور از رحمت پروردگار مأیوس میشوند و امیدشان از خداوند و اولیاء او قطع میشود و در جمیع احتیاجات خود رو بدشمنان خدا و رسول میکنند حتی در علوم و آداب و معارف و مکاسب رجوع بآنها میکنند و همه چیز را از آنها میگیرند و در جمیع امور تابع آنها میشوند و حتی قوانین زندگانی و معاش و معاد را از روم و فرنگ میآورند و بکلی عرقی از اسلام و اطمینان بخدا و رسول در دلشان نمیاند رعب از مخالفین چطور در دلهای همه مسلمین میفتد و چگونه تسلیم بآنها میشوند و استقلال خود را در جمیع مراتب از دست میدهند و بچه اندازه مرعوب بلکه مجذوب آنها میشوند و خلاصه اینکه همه چیز خود را از دست میدهند آیا گمان میکنند اینها تقصیر کی است و علت اینهمه برودت و کسالت و بی تعصبی مسلمین چیست همه برای این است که امید آنها را از خداوند و سادات و موالی خودشان قطع کرده اند و گمان کرده اند آقا ندارند پشتیبان ندارند امام ندارند حجت ندارند حافظ و نگاهدار ندارند یا اگر دارند و باز بان اظهار عقیده بامام منتظر میکنند قدرتی برای او فرض نمیکنند و او را دست بسته میدانند و مظلومش میخواهند و گاهی مقدسین دعا بر او میکنند که خدا یا هر چه هست از شر اشرار و

مخالفین حفظش کن و بیچارها نمیدانند که مخالفین امام کیانند آیا گمان میکنند مخالفین امام و دشمنان او جمعیت روم و فرنگ هستند نه والله آنها هنوز باین درجه معرفت در باره امام پیدا نکرده اند و کسی را که انسان نمیشناسد محبت و عداوتی نسبت باو ندارد اما تمام درد امام از وجود همین ما مسلمانان و بی معرفتی ما است که جمیع فضایل او را خودمان از بیغیر روایت کرده ایم و معذک خود را شریک با امام قرار داده ایم بلکه او را نعوذ بالله از کار معزول میدانیم و گمان میکنیم امر دین و دنیا مفوض بخودمان است که هر چه گمان کردیم عمل بکنیم و آویا اصلاً دینی در میان ما مشید نکرده اند و گویا خدا را هم به بندگی قبول نداریم و از این عرایض تعجب مکن و بگو که ما منکر خدائی خدا نشده ایم و دیگری را بندگی نمیکنیم زیرا لازم نیست انسان اسم خدا را بر سر دیگری بگذارد بلکه بندگی و اطاعت هر کس را که انسان نمود و حرف او را شنید و قبول کرد او را خدای خود گرفته آنها هم که خدا را خدا میداند کار دیگر نمیکنند جز اینکه حرف انبیاء و رسول او را میشوند و بندگی میکنند گفته میشود که بندگی خدا را کرده اند حالا حرف دیگری را هم که انسان شنید و قبول کرد گفته میشود او را خدا گرفته است ندیده آیه قرآن را که خداوند در صفت یهود میفرماید اتخذوا احوارهم و رهبانهم اربابا من دون الله یعنی یهود علما و زهاد خود را خدایان گرفتند از دون خداوند عالم حضرت صادق (ع) در تفسیر همین آیه میفرماید والله که نهاز نکردند بر آنها و روزه نگرفتند بر آنها و لکن حلالی را حرام کردند بر آنها و حرامی را حلال کردند یهود هم متابعت کردند و در حدیث مفصلی است از حضرت عسکری

عایه السلام که چند کلمه از آن نقل میکنم میفرماید حضرت عسکری علیه السلام که سؤال کرد مردی از حضرت صادق (ع) که این جماعت یهود چیزی از کتاب خودشان نمیدانند جز آنچه از علماشان میشنوند و راه دیگر ندارند پس چطور خداوند آنها را مذمت فرموده بتقلید علماشان و قبول از آنها و آیا عوام یهود مثل عوام مانیستند که تقلید علمای خود را میکنند پس اگر بر آنها جایز نیست از علمای خودشان بگیرند بر عوام مسلمین هم نباید جایز باشد فرمود بین عوام ما و علماء ما و عوام یهود و علمای آنها فرق است از جهتی و تسویه است از جهتی اما از حیث تسویه خداوند عوام ما را هم مذمت فرموده است برای تقلید علماشان همچنانکه عوام آنها را مذمت فرموده و اما از جهتی که فرق دارند اینطور نیست عرض میکند بیان بفرما برای من یا بن رسول الله میفرماید عوام یهود علمای خود را بدروغ گوئی و خوردن حرام و گرفتن رشوه و تغییر احکام بواسطه شفاعت اشخاص و عنایات و مصائب شناخته بودند و تعصب شدید آنها را میدانستند که در موقع تعصب برای کسی دین خود را هم از دست میدهند و چه میکنند و چه میکنند که برای اختصار میاندازم تا اینکه میفرماید عوام یهود بمعارف قلوب خود دانسته بودند که هر کس این کارها را که اینها میکنند بجا میآورد فاسق است و جایز نیست که تصدیق بشود در آنچه بر خدا میگوید یا بروسائط بین خدا و خلق پس باین جهت خداوند آنها را مذمت فرمود که تقلید اشخاصی را کردند که شناخته بودند که قبول از آنها و تصدیق آنها جایز نیست و نباید با آنچه او میگوید عمل کرد و واجب بود بر یهود که خودشان در امر رسول خدا نظر کنند زیرا که دلایل او واضحتر از آن بود که پنهان یابند همچنین است حال عوام امت ما هر گاه از فقهای خود فسق

ظاهر دیدند و عصیت سخت مشاهده کردند و دیدند چطور در حطام دنیا و حرام آن فرو رفته اند و چطور کسی را که بر علیه او تعصب میکشند از میان میدهند و حال اینکه مستحق است که امر او را اصلاح نمایند و برای کسیکه تعصب میکنند بر له او احسان و محبت میکنند و حال اینکه مستحق اهانت است پس هر کس از عوام ما تقلید این نوع فقها را نمود مثل یهود است که تقلید فقهاء فقه خود را کردند و اما هر کس از فقهاء نگاه دارد نفس خود را و حفظ کند دین خود را و مخالف باشد با هوای خود و مطیع باشد امر مولای خود را پس برای عوام است که تقلید او را بنمایند و این نیست مگر بعض فقهای شیعه نه همه آنها و اما کسانی که مرتکب قبیح و فواحش عامه هستند پس قبول نکنید از آنها از ما چیزی را. عرض میکنم قسمت زیادی از حدیث شریف را نقل کردیم زیرا که فواید بسیار داشت و مطلب از آنجا باینجا کشید که گفتیم بندگی هر کس را که انسان نماید او را خدا گرفته است و کار این امت در اثر اعراض از خدا و رسول و ائمه اطهار و ترک اخبار و آثار آنها و اعتقاد باینکه علم از آنها حاصل نمیشود و استبداد بقول ناقصه باینجا رسیده است که ملاحظه میکنی و مصداق آیه شریفه شده اند *خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین* و منشاء تمام این بدبختیها اعراض از خداست که فرمود *ومن اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً* پس امید است ان شاء الله بعد از این قدری بیدار و هوشیار بشویم و بر ما عوام است همچنانکه امام (ع) در حدیث سابق دستور فرمود که در امر خدا و رسول و ائمه اطهار (ع) و خاصتاً امام زمان عجل الله فرجه قدری خودمان نظر بکنیم زیرا که آثار و علائم آنها واضحتر از آن

است که پوشیده بماند و ناچار باشیم رجوع بمجتهدین بنائیم و اگر آن طور است که آنها میگویند که امروز عقل ما و مظنه ما حجت است ما هم قدری عقل خود را بکار ببریم و چشم خودمان را باز کنیم آنها هم که میبینی در کتب خود چندان ذکری از پیغمبر و امام نمیکنند و جمیعش صحبت از عقل و مظنه خودشان است و اگر صحبتی هم از امام (ع) بکنند نه بنحوی است که من تو معتقد هستیم چنانچه مرحوم قزوینی در تالیف در جائی که جواب بعضی از اخبار بین را میدهد که استدلال بر صحت عمل بر وایات صحابه مینماید که تقریر امام (ع) بر آنها واقع شده در علم امام هم تردید میکند و میگوید از کجا آنکه امام (ع) علم باینها داشته باشد پس ای برادر اگر طالب مطالب خدا و رسول هستی از آنها بگیر که آنچه میگویند از خدا و رسول است **قوله عنك قول الشافعي ومالك بن احمد والعمري عن كعب الاحبار** وخذ عن اناس قولهم وحدثهم **روى جدهنا عن جبرئيل عن الباري** باری کلام بطول میانجامد و اختیار قلم را از دست ما میبرد و اصل عنان این فصل این بود که پیغمبر و ائمه اطهار صلوات الله علیهم بضرورت اسلام و مذهب اول ما خلق الله اند پس بنابراین مظهر و مبدا جمیع کلمات پروردگارند زیرا کسی از ایشان نزدیکتر بخدا نیست پس مظهر علم پروردگار ایشانند قدرت پروردگار در کف ایشان است محل اراده پروردگار ایشانند و فاعل و محرک در ملک با امر پروردگار ایشانند و امر و نهی خداوند بوسیله ایشان شده و علت غائی وجود این خلق که بندگی خداست بوسیله ایشان باید بروز بکنند حالا آیا میگوئی خود ایشان راه علم و معرفت را سد کرده اند و بسته اند یا آنکه ما از جهالت بروی خود بسته ایم و آنها هم قدرت ندارند که راه علم را برای طالبین باز کنند یا آنکه میگوئی باب علم مفتوح است و آنچه

برخلاف این گفته اند و نوشته اند برخلاف کتاب و سنت و ضرورت است هر کدام را که بر خود و بر دین خود میپسندی اختیار کن

فصل بیان دیگری برای لزوم تحصیل علم و یقین در این فصل بطور اختصار مینویسیم بعد از آن ان شاء الله شروع به بیان طریق خودمان میکنیم و این جمله ترجمه است که بطور خلاصه از بعضی فرمایشات مرحوم مولای بزرگوار اعلی الله مقامه که در کتاب علم الیقین فرموده اند ایراد میشود فرموده اند شکی نیست که یقین و ظن و شک و وهم حالات قهریه نفسانیه است که همین که حاصل شد دفع نمیشود و اگر حاصل نشد نمیتوان تحصیل کرد و در حال یقین قلب ساکن و مطمئن است و در سایر حالات قهراً متزلزل است ولو اینکه در حال ظن میل بجانب یقین دارد ولی معدلک یقیناً متزلزل و مضطرب است و بهمین جهت خداوند آن را باسم شک خوانده و فرموده است **وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن** پس انسان در حال اضطراب و عدم یقین بر مطلب نمیداند که آیا حق است و من عند الله یا باطل است و از غیر خداست و آیا خداوند همین طور خواسته یا نخواست و آیا محبوب خداست یا مبغوض او و آیا اگر متمسک با این مظنه بشود پسندیده خداست یا سخط خدا در آن است و آیا با این مظنه مقرب خداوند میشود یا دور از درگاه او میشود و اطمینان بر انسان حاصل نمیشود الا اینکه دلیل قطعی بقی اقامه شود که از جانب پروردگار امر باین مظنه شده است و دلیل قطعی بقی یا کتاب خداست که مستجمع علی تأویله باشد یا سنت پیغمبر است که اختلافی در آن نباشد یا دلیل عقلی است که جمیع عقول حقیقت آن را بفهمند و صحت نتیجه آنرا تصدیق نمایند و لابد در میان همه عقول معصومین (۱۳) هم هست

زیرا که بدون عقل ایشان حجیتی در عقول نیست پس هر گاه این سه دلیل بر امری
 قائم گردید البته قلب ساکن میشود و این سه دلیل هم تخلف از یکدیگر نخواهند
 کرد و همچنانکه در حدیث ثقلین که مجمع علیه شیعه و سنی است بیان شده و بر چنین
 مظنه قلب ساکن میشود و چنین مظنه در این موقع موضوع حکم میشود عرض
 میکنم شرح این جمله اخیر این است که موضوع حکم و خود حکم دو چیز است
 و اغلب این مطالب را تفهیم داده اند و تفکیک نکرده اند فرضاً ملاحظه میکنی در
 عدد رکعات نماز فرموده اند بهر طرف ظن نور بود بنا بر آن بگذار و این مسأله
 منصوص است که موضوع آنرا مظنه قرار داده اند نه اینکه حکم بمظنه باشد
 بلکه مراد این است که مظنه در رکعات حکمش این است و حکم قطعی است
 و حکم غیر از موضوع حکم است یا آنکه فرضاً در موقع اشتباه تلبه اذن
 داده باشند که بهر طرف ظن انسان برود نماز بکند اینجا باز این مظنه بخصوص
 را موضوع حکم قرار داده اند نه اینکه حکم بمظنه جایز است و حکم باید
 قطعی باشد بر گردیم بفرمائید ایشان فرموده اند چنین مظنه که باین ادله
 معلوم شد موضوع حکم میشود و حکم در آن قطعی است و قلب در این
 مقام ساکن است و میتواند این را عبادت خداوند قرار بدهد و اجماع جمیع
 فرق ملین قائم است که خداوند عبادت نمیشود مگر یقین و تقرب بسوی او
 جسته نمیشود مگر یقین حتی آنها که قائل بجواز عمل بظن مطلق هستند
 بگمان خود دلیل قطعی اقامه میکنند که استناد باین مظنه جایز است آن
 وقت آنرا موضوع حکم قطعی عقلی خود قرار میدهند و از اینجا دانسته
 میشود که خداوند عبادت نمیشود مگر یقین و قطع باجماع همه ملین و مظنه
 محض مانند شك است و هیچ عاقلی متمسک بآن نمیشود و هیچ نفسی ساکن بآن

نمیشود و اگر نفس انسان بیدار و طالب نجات باشد با وجود کمی ایام
 زندگانی قرار نمیگیرد مگر اینکه علم بنجات قطعی خود پیدا کند مسلماً
 هم چنانکه حضرت ابی عبدالله (ع) میفرماید که قلب در خوف انسان
 مضطرب است و طالب جق است تا وقتی که برسد بآن و همینکه رسید مطمئن
 میشود و قرار میگیرد و در این امر هیچ عاقلی شك نمیکند بلکه این امر
 طبیعی است که اگر انسان غیر این را بخواهد طبیعت مطاوعه نخواهد کرد
 و همیشه در طلب نجات قطعی است با دلیل قطعی پس مظنه بی نیاز از حق نمیکند
 مگر اینکه دلیل قطعی بر او قائم شود و دلیل قطعی کتاب خداست که خبر
 از رضا و غضب او میدهد زیرا که خدا دانای تر است برضا و سخط خود و حکم
 بر او نمیکند احدی و خدا اطاعت کسی را نمیکند ایس با ما نیکم و لا
 امانی اهل الکتاب من یصل سوء یجز به الاله الحکم و الیه ترجعون
 پس کسی علم برضا و غضب او را ندارد مگر خود او پس اگر در کتاب خود
 از رضای خود خبر داد علم قطعی برضای او پیدا میکنیم و اگر بسخط خود
 خبر داد قطع حاصل میکنیم و همچنین هر گاه نبی امین او خبر داد بچیزی از
 رضا یا غضب پروردگار قطع بآن حاصل میکنیم و دیگر مخرجی از رضا و
 سخط پروردگار غیر بیغمبر نیست و اما ائمه علیهم السلام روایت از بیغمبر
 میفرمایند و وحی که تأسیس امر جدیدی بنهاید بر ایشان نازل نمیشود و
 ایشان اقتدای بر رسول خدا میکنند و تابع او هستند و عصیان او را نمیکند
 در آنچه امر فرموده لایسبقی نه بالقول و هم با امره یعملون و ایشان هر
 گاه فتوی بد دهند فتوی میدهند آنچه از علم کتاب و سنت نبی خداوند در
 سینه های آنها و دیعه گذارده پس اخبار ایشان هم از اسباب حدوث یقین است

و حضرت صادق (ع) فرمود که این شبرمه از من سؤال کرد که چه میگوئی در قسامه دم پس جواب دادم او را آنچه یغمبر (۳) کرده بود گفت اگر یغمبر (۳) این طور نکرده بود قول در آن چه میشد گفتم اما آنچه یغمبر (۳) کرده بود بتو خبر دادم و آنچه یغمبر نکرده است علم بآن ندارم و باز از مسأله دیگر سؤال شد و جواب فرمود سائل عرض کرد اگر این طور و این طور باشد قول در آن چیست فرمود ساکت باش آنچه جواب دادم از رسول خدا بود صلی الله علیه و آله و ما دیگر ارأیت نمیدانیم و در حدیث دیگر فرمود که خداوند فرض فرمود ولایت ما را و واجب فرمود مودت ما را قسم بخدا نمیگوئیم باهواء خودمان و عمل نمیکنیم بآراء خودمان و نمیگوئیم جز آنچه پروردگار ما عز و جل فرموده است و از حضرت ابی جعفر (ع) است که فرمود ای جابر اگر ما بشما خبر میدادیم برأی خودمان و هوای خودمان هر ائینه از هالکین بودیم و لکن ما حدیث میکنیم شما را با حدیثی که جمع کرده ایم از رسول خدا همچنانکه این جماعت طلا و نقره خود را کنز میکنند و باز از آنحضرت است که اگر ما برأی خودمان حدیث میکردیم گمراه میشدیم همچنانکه پیشینیان گمراه شدند و لکن حدیث میکنیم باینکه از پرورنده خودمان که برای نبی خودش بیان فرموده و او برای ما بیان فرموده پس دلیل قطعی کتاب است و سنت و اخبار عترت طاهره سلام الله علیهم و آنچه که عقول اجماع بر آن نایند و این قسمت نیست جز در بدیهیات که عقل حجت معصوم قطعاً در آنها است پس هر گاه یکی از این ادله قائم شود بر چیزی قلب ساکن میشود و الا ساکن نمیشود و بغیر این عبادت پروردگار نمیشود و اکتساب بهشت نمیشود پس آنچه را که یکی

استدلال میکند و دیگری نقض میکند و جمیعش رأی و استحسان و نسلم و لانسلم است بر این است حرام است مثل حرمت مینه و دم و لحم خنزیر عرض میکنم فوق فرمایشات آن بزرگوار بیانی نیست و وقتی که عبادت پروردگار راه آن منحصر است بعلم و یقینی که از کتاب و سنت و اخبار اهل بیت علیهم السلام حاصل میشود باب علم بسوی آنها هم مفتوح خواهد بود نهایت این است که قوم باب را گم کرده اند و بحجاب برخوردارند و گمان کردند باب علم مسدود است

فصل مراد ما از علمی که در این مقام منظور است و در کتاب و سنت هم تحصیل آن فریضه است و راه وصول بآن باز است و باب آن مسدود نیست علوم عادیه است بنحوی که شرعاً مکلفیم و بیان آن خواهد آمد و جمیع امور جزئیة عالم را با همین علم میدانیم و اگر جا اهل باشیم تعلیم میگیریم نه علم منقلی کلی و سابقاً هم اشاره باین مطلب شد که عقل مدرك امور کلی است و کلیات عالم با عقل ادراك میشود و مثل ز دیم بانبات صانع یا احدیت پروردگار یا لزوم وجود انبیا و رسل و از این قبیل اینها اموری است که با مشاهده آثار آنها عقل ادراك آنها را میکند و استدلال بر آنها میکند و با مشاهده آثار مختلفه ممکن است شکی یا ظنی در عقل او حاصل شود و اما امور جزئیة را عقل مستقیماً و بلا واسطه ادراك نمیکند و مشعر آنها نفس انسان است و با امور جزئیة هم گاه انسان علم و یقین حاصل میکند گاه مظنه و شك و این علم و ظن داخلی بعلم و ظن عقلی ندارد و موضوع بحث ما احکام شرعیة فرعیة یغمبر است (۳) که در کتاب خدا و سنت یغمبر و اخبار ائمه اطهار (ع) بیان شده و بما رسیده و هیچیک از این احکام از امور کلیه نیست بلکه جمیعش از امور جزئیة است که محتاج باستعمال

دلیل عقلی کلی نیست و اگر هم خواسته باشیم دلیل عقل را در آنها جاری نائیم نمیتوانیم و راه علم باین قبیل جزئیات گفتن و شنیدن است و سایر مشاعر ظاهره مثلاً در احکام جزئیة شرعیة علم وقتی حاصل میشود که پیغمبر (ص) امری بفرماید و تو هم حاضر باشی و بشنوی یا دیگری بشنود و بتو خبر بدهد و دلیل عقلی دیگر لازم ندارد فرضاً باید بفرماید ناز ظهر چهار رکعت است و تو بشنوی یا خبرش بتو برسد اما بعد از شنیدن اگر بخواهی بعقل بفهمی چرا ناز ظهر چهار رکعت است نمیتوانی مکلف هم نیستی همچنین اگر بخواهی دلیل عقل اقامه کنی که پیغمبر این طور فرموده نمیتوانی زیرا که دلیل عقل بر کلیات اقامه میشود نه بر جزئیات و در امور جزئی عادی دلایل عادی کفایت است ولو اینکه در عقل احتمال خلاف آن را بدهی و اگر بخواهی بر خلاف عادت احتمالات عقلیه ممکنه را جاری کنی جمیع مردم تو را دیوانه میخوانند مثلاً با چشم میبینی که آفتاب طالع شده باید بگوئی روز است باینکه در عقل احتمال میرود که تو دیوانه هستی و این طور خیال میکنی و الا آن شب است ولی عرف و عادت این احتمال را نمیدهد و اگر بخواهی در وجود روز تردید کنی عقلاً تو را دیوانه میخوانند باینکه خودشان هم دلیل عقلی بر وجود روز ندارند مثلاً میگویند هندوستان موجود است برای اینکه جماعتی دیده اند و خبر آورده اند دلیل عقلی هم بر وجود هندوستان قائم نشده معذک عموماً یقین عادی بآن داریم یا شنیده ایم که عقیده فلامار یون این است که زمین بر گرد آفتاب حرکت میکند و در کتاب او هم خوانده ایم پس میگوئیم عقیده او این است باینکه عقل احتمال میدهد که جمعی که این روایت را میکنند نواطو برد روغ کرده اند کتابی هم با اسم او ساخته باشند و منتشر کرده اند

و این احتمالات در عقل محال نیست اما عرف و عادت این احتمال را نمیدهد و عموماً یقین دارند که عقیده او همین بوده و بحثها در آن میکنند خلاصه مقصود این است که فرق علم عادی و عقلی را عرض کنم و امور شرعیة و احکام فرعیة راه علم ما بسوی آنها همان دلایل عادی است منتهی این است که قراین یقین بآن را باید دست آورد نه اینکه از دلیل بی عقلی کلی بگیریم زیرا دلیل عقلی بر امور جزئی عادی نیست و مدار عالم هم بر آن نیست حال اگر خواستی عقیده فلامار یون یا حکیم دیگر را بفهمی و علم پیدا کنی چه میکنی هر چه آنجا میکنی در علم با حکام پیغمبر (ص) هم همان راه را پیش میگیری بدون فرق مثلاً اگر اهل حکمت باشی و بخواهی عقیده ابوعلی را دست یآوری رجوع بتالیفات او میکنی و نسخ صحیحیه را دست میآوری و اغلب معتقدات او را میفهمی و عمل میکنی در بعضی از مسائل هم اگر یقین بعقیده او نکردی یا کلمات متشابهه دیدی در آنجا توقف میکنی و حکم نمیکنی و نفس محترمی را بگمان اینکه شاید ابوعلی در این مرض اینطور معتقد بوده پس فلان دوا را میداده تلف نمیکنی و تایقین عادی حاصل نکنی مبادرت بعلاجی که گمان کرده نمیکنی و عیناً در علم با حکام شرعیة همین رویه را باید معمول داشت همان طور که تایقین نکنی کتاب ابوعلی کدام است حکم بآن نمیکنی و هر کتاب مجهولی را نسبت باو نمیدهی یا هر مخبری ولو فاسق و دروغگو باشد اگر روایتی از او کرد قبول نمیکنی تا قراین صحت را دست نیآوری نسبت با حکام پیغمبر هم همان کار میکنی همانطور که در آنجا بظن و شک عمل نمیکنی در احکام اسلام هم بظن و شک نباید عمل بکنی حال اگر میگوئی علم عادی با حکام پیغمبر (ص) حاصل نمیشود منکر بداهت شده و چه شده است

که سایر علوم حاصل میشود و در اینجا نمیشود چه شده است بقانون
مزدک حاصل میشود و بقانون اسلام نمیشود و اگر میگوئی از بی علم عقلی
میگردم در هیچیک حاصل نمیشود زیرا که در جزئیات عالم دلیل عقلی اقامه
نمیشود و اگر میگوئی امر دین است و احتیاط میکنم عرض میکنم اولاً احتیاط در
این است که ترك مظنه خودت را بنهائی و اگر نمیتوانی علم حاصل کنی رجوع باهل
علم کنی که نجات قطعی در آن است و همه مقلدین رجوع باهل علم میکنند و ثانیاً
میگوئیم احتیاط مرغوب است در جائی که امکان دارد و اجرای دلائل عقلیه در
امور عادیه از امکان ما خارج است چرا برای کلیین و انبیاء ممکن است و نتیجه دلائل
عقلی آنها قطع و یقین است نه مظنه ولی تکلیف مانیست که پیغمبر بشویم بلکه وظیفه
داریم که مطیع فرمان پیغمبر باشیم که با چشم بینیم چنین کرد و عمل کنیم یا
بگوش بشویم چنین فرمود و اطاعت کنیم یا مخبر صادقی خبر آورد یاد رکتابش
نوشت که چنین فرمود و پذیریم و در هیچیک اینها دلیل عقلی لازم نیست بلی
در کلیه اینکه فرضاً آیدین پیغمبر (ص) حق است یا نیست دلیل عقل لازم است و
بصرف گفتن جماعتی و شنیدن از آنها نمیتوان قبول کرد و تقلید کرد ولی بعد از آنی
که این کلیه را باعث فهمیدی و یقین کردی در جزئیات احکام و فرمایشات
پیغمبر (ص) بعبادت معمول جاری میشوی باین جهت که شارع مقدس بهمین
طور امر فرموده است و حکم شرعی است و مأخذ علم و عمل ما حکم شارع
است نه عادت جاریه و علوم عادیه موضوع حکم شارع است و طریقه علم
بآنها هم معروف است بلکه طبیعی جمیع بشر است مگر اینکه کسی طبیعت را
بوساوس شیطانی عادت بدهد و از اعتدال فطری منحرف نماید چنانکه از علماء
اصول جمعی میگویند که مخاطبین خود پیغمبر و امام هم علم قطعی حاصل

نمیکند و این مطالب علمی نیست و قابل نقل هم نیست و ما گاهی ناگزیر
میشویم و نقل میکنیم بلکه بعضشان از وسواس بجائی میرسند که مینویسند
کتاب خدا و سنت رسول ابتداءً و مستقلاً حجت نیستند و حجیت در ظن
مجتهد است و من اسم نمیدم اگر خواسته باشی خودت بکلامشان رجوع کن
فصل بنای شیعه بطور کلی در تصحیح اخبار یعنی در فهمیدن اینکه این
اخبار و احادیثی که درست داریم و مأخذ احکام شرعیه ما است صحیح است یا نیست
بر دو طریقه است یکی طریقه قدمای اصحاب و معاصرین ائمه اطهار علیهم السلام
و محدثین از متقدمین است که اصحاب ما اخبار بین هم تا الآن همان طریقه را اختیار
کرده اند و میگویند و مینویسند و اسناد لال میکنند و معتقدند که از این راه علم
و یقین حاصل میکنند و دیگری طریقه ایست که اصحاب ما اصولیین دارند
که از آن راه ظن بصحت این اخبار پیدا میکنند و حق و انصاف این است
که از هر دو طریقه پیش از وهمی حاصل نمیشود و علم و یقین در هیچکدام
نیست و راه آن منحصر است بآنچه مشایخ ما اعلی الله مقامهم بیان فرموده اند و
بغیر آن طریقه سکون قلب و اطمینان حاصل نخواهد شد و جمیع آنچه نوشته اند
اصولیین یا اخباریین با کمال دقتی که کرده اند جز اوهام و ظنون نیست
و پایه دین را بر روی چنین اساسی نمیتوان گذارد اما قدما بنای عملشان
بر قراین خارجی است که از مجموع قراین و امارات قطع حاصل میکردند
مثل اینکه اصحاب اصول و روایات را میشناختند و عصرشان نزدیک آنها بود
و از کتب و اصولی که نسبتشان بصاحبان آنها قطعی بود زیاد در دست داشتند
و خانوادههای آنها و شاگردان آنها هنوز در میان بودند و کسب اطلاع بر
احوال و اخلاق آنها و صحت و سقم روایاتشان آسان بود و محدثین و مشایخ

متقدمین ما بواسطه قرب عهد ائمه اطهار (۳) و روایات از ایشان و وجود نواب امام در ایام غیبت صغری و امکان رجوع بایشان و سائط و امکان معرفت آنها و تحقیق و تفحص از حال هر يك عموماً بهمین تحقیقات قراین صحت خبر و صدور آنرا از امام (ع) دست میآوردند و علم عادی حاصل میگردند چنانچه در شرح تالیف بیقرماند که سید مرتضی میفرموده است که همه احادیث ما جز نادری از آنها متواتر است اما امروزه جمیع آن قراین از میان رفته و بر ما پوشیده است و در دست ما جز کتب باقی نیست که بعضی از مصنفین آنها هم ضمنت صحت آنها را کرده اند ولی تمام آن امارات و قراین که بر آنها معلوم بوده بر ما پوشیده است و علم قطعی که بتوان بنای دین را بر آن گذارد از نفس این کتب حاصل نمیشود و احتمالات اصولیین جمیعاً بلکه اضعاف آنچه آنها میگویند در اینها جاری است و انصاف این است که حسن ظن اخباریین باین کتب و تحقیقاتی که در باب صحت اینها میکنند ولو اینکه مظنه ناقصی ممکن است از آنها حاصل شود اما موجب علم نیست و تقریباً يك نوع سادگی است و انسان عاقل و مطاع بر اوضاع روزگار باین حرفها مطمئن نخواهد شد و متواتراتی هم که سید مرتضی فرموده است امروزه ما نمیشناسیم مگر نادری از اخبار که در جمیع مسائل بکار نمیرود و بهر حال که از این راهها امروزه علمی حاصل نمیشود و احتمالات باقی است و اما اصولیین طریقه دیگر پیدا کرده اند که با علم رجال تصحیح اخبار میکنند و شهدا لله این طریقه هزار درجه از طریقه قدما و اخباریین سست تر و بی پاتر است و عجب است که تمام اطمینان اصولیین باین علم و این طریقه است و حال اینکه مطلقاً از این راه علمی

حاصل نمیشود بلی بعضی از مشاهیر رواة اخبار که در خود اخبار ذکر شده اند و اسم آنها برده شده است معرفت احوالی بحال آنها حاصل میشود و این دخلی بعلم رجال ندارد و مولای بزرگوار علی الله مقامه در کتب اصول خود دلایل بسیار برستی علم رجال و عدم اعتقاد باین علم اقامه فرموده که ما هم در اینجا بعضی از آنها را نقل میکنیم و اشخاصی که غرض را کنار بگذارند و انصاف را پیشه خود نایند تصدیق خواهند کرد و مقدمتاً عرض میکنم که اگر غرض از این همه زحمت در تحقیق حال رجال تحصیل مظنه است که از اول حاصل بود و اگر مراد علم قطعی است که از این علم جز شکوک و شبهات چیزی حاصل نمیشود و از دلایلی که فرموده اند یکی اینکه علمای رجال و مصنفین این کتب خودشان که روایات را ملاقات نکرده اند که بگوئیم شهادتشان مسموع است و تمام توثیقات و جرح و تعدیلشان اجتهادی است و فقط تنوع در حکایات و تواریخ کرده اند و اظهار رأی و عقیده نموده اند و اطمینانی برای اشخاص نیست خاصتاً که عددشان بحد اجماع هم نمیرسد پس از اطلاع بر آراء چند نفر مصنف کتب رجال علمی حاصل نمیشود سهل است مظنه طبیعی هم حاصل نمیشود دیگر آنکه اگر مرادشان از تعدیل فلان راوی حسن ظاهر او است از اطلاع بر يك ساعت یا دو ساعت از حالات او علم بحسن ظاهر او پیدا نمیشود و حالات تمام عمر او هم که ثبت و ضبط نشده و در معرفت اشخاص انسان محتاج بمعاشرت است آن هم در مدت مدیدی و علماء رجال ملاقات سابقین را هم نکرده اند چه جای معاشرت طولانی و از ثبت تاریخ تولد یا وفات یا تلمذ در نزد فلان هم علمی حاصل نمیشود و دیگر آنکه مینویسند اول کسیکه علم رجال را مدون کرد ابن

عقد زیدی بتری بوده و علی بن فضال فطحی از او گرفت و هر دو ناصب بوده اند پس چه اعتدای جرح و تعدیل آنها است و دیگر آنکه چنانچه میدانی علماء ما عقایدشان مختلف بوده و هر يك مراقبین خود را تعدیل نموده اند و مخالفین خود را تفسیق کرده اند کما اینکه آلمان هم مدار علماء بر همین است و چه بسیار که عادلی را تفسیق و جرح نمودند و فاسقی را تعدیل کرده اند و همه هم مرده اند و رفته اند رضوان الله علیهم و امروز از این حرفها چطور علم قطعی حاصل میشود و دیگر آنکه علماء سابقین در معنی عدالت مختلفند و هر يك بسایقه و عقیده خود جرح و تعدیل کرده اند و امروز بر ما معلوم نیست که هر کدامی چه نظری داشته اند و رأی آنها چه بوده و آیا موافق رأی ما هست یا نیست و دیگر آنکه اغلب رجال مذکور در کتب رجال نیستند مثلاً تنهارجال حضرت صادق (ع) را مینویسند که چهار هزار رده اند و سایر ائمه علیهم السلام هر يك رجالی داشته اند روای از اینها بین چقدر میشود و نمیداند عدد آنرا جز خداوند شاید صد هزار هم بیشتر باشند در حالی که معدودی از آنها در کتب رجال اسم برده شده اند و باقی مذکور نیستند و چه بسیار از آنها که در اسم و اسم پدر و شغل و محل مشترك هستند البته بعضشان عادل و بعضشان فاسقند از کجا که فاسق را بجای عادل تعدیل نکرده اند یا بالعکس و ادعای حصول علم یا ظن باین معالاب حقیقتاً ادعای علم غیب است و چه بسیار از اشخاص مذکور در کتب رجال که مجهول و مهممل است و دیگر آنکه اختلاف خود علماء رجال را ملاحظه کن که با خیالات واهی در جرح و تعدیل اشخاص اجتهاد میکنند و با یکدیگر بحث دارند و جمیعش خیالات و ظنون واهی است که بنای علم را نمیتوان بر اینها گذارد و دیگر آنکه مراد از تعدیل و توثیق رجال علم

بصحت و کذب خبر است آیا ممکن نیست آن کسیکه متن خبر را جعل میکند و دروغ میبندد بر امام رجال سند را هم جعل نماید و اشخاص موثق و عادل قرار بدهد البته ممکن است و بنای دروغگو بر همین است پس اگر حدیث فی علم الله صحیح است حاجتی بعلم رجال نیست و اگر دروغ است از تحقیق رجال حرف دروغ راست نمیشود و از این راه علم بصحت حدیث حاصل نمیشود و دیگر آنکه همانطور که تحریف و تصحیف در متن خبر ممکن است در اسناد هم ممکن است و تحریفات متن اخبار باقراین تاحدی ممکن است تصحیح شود ولی تحریف سند قرینه هم کمتر دارد و بعلاوه کثرت سهو شیخ را در تهذیب که در غالب اخبار و اسناد آنها سهو کرده همه دانسته اند و اکثر نوشته اند و دیگر آنکه اعتقادات اغلب اشخاص و رجال معلوم نیست و پوشیده است و در کتب رجال هم توضیح زیاد در اعتقاد اشخاص نداده اند و معرفت عدالت مربوط بدانستن اعتقاد او است و وقتی که معلوم نیست حصول علم یا ظن بوثاقت او ممکن نیست و اینکه میگویند هر کس را کشی توثیق نموده و متعرض ذکر اعتقاد او نیست شیعه است قولی است ظنی و بر فرض که اینطور باشد کشی از کجا دانسته در حالی که شیعه هم فرق مخالفه هستند و دیگر آنکه اگر علم رجال مناط در تصحیح اخبار بود و لازم بود از طرف آل محمد علیهم السلام امر میشد باصحاب که احوال رجال عصر خود را بنویسند زیرا که در ازمنه آتیه اطلاع بر احوال آنها ممکن نبود و همیشه طرف احتیاج بود و از باب اكمال دین اهتمام باین امر لازم بود و ائمه علیهم السلام این امر مهم را ترك نمیکردند که این عقده زیدی و ابن فضال فطحی امر دین را کامل نمایند و می یابیم حتی يك حدیث هم

در این باب نرسیده و اینکه در بعض اخبار است که بروایت اعدل یا اوثق بگیر یا از گرفتن خبر فاسق نهی شده همه اینها در معاصرین است که اطلاع بر حال آنها ممکن است و هیچ مفهوم نمیشود از آن اخبار که رجوع بعلم رجال نائید و دیگر آنکه این علم تاریخ است و علم انساب که در عرب شایع بود و پیغمبر (ص) فرمود که این علم نفع نمیدهد بکسیکه بداند آنرا و ضرر نمیرساند بکسیکه جاهل بآن باشد دیگر آنکه آنچه علمای رجال نوشته اند نه شهادت است نه روایت بجهت اینکه خودشان که شاهد نبوده اند روایت از سمع و نطق هم نیست بلکه اجتهادات و ظنونی است که نوشته اند بلکه از دیدن این عبارات که مینویسند کش ثقة جش ثقة حتی ظنی هم حاصل نمیشود زیرا که ظن هم امر طبیعی است که اگر اسباب آن جمع شد حاصل میشود و با قواعد مجعوله حاصل نمیشود و دیگر آنکه چطور بصرف مظنه کسی را تفسیق و تکفیر میکنند و در کتب مینویسند و بیچاره را مشهور آفاق میکنند بگمان اینکه فاسق است یا مجروح است و آیا در شخص مسلم حتی جایز است باظنون اجتهادیه کسی را تفسیق یا تکفیر نمود در حالی که احترام میت بیشتر است یا مساوی حی است و آیا معمول است در احیاء بصرف اینکه در کاغذی نوشته باشند که فلان گفت که فلان گفته است که فلان شخص ثقة است فوراً پشت سر او نواز میکنند و او را امین مال خود قرار میدهند یا آنکه فلانکسی گفت که فلان کس خیال کرده که فلان فاسق یا کافر است فوراً معامله کفر با او میکنند البته نخواهی کرد پس بچه دلیل کتاب و سنت در باره اموات جایز میشماری آیا این کار هم از باب اکل میته است و چه خاصیت در میته است که سیر هم نمیکند و جز ضرر چیزی در آن نیست پس

مطلقاً در این علم فایده نیست و جمیع ظنونی است که هر یکی از دیگری میگیرند فلان را توثیق میکنند که گمان فلان بروایت از گمان فلان بروایت از گمان فلان این بوده و نمیدانم آیا با مثال این مظنه ها پول خودت را بچنین ثقه میسپاری و او را امین مال خود میکنی یا نه خلاصه که وجوه عدیده دیگر بیان فرموده اند که اختصاراً ترك کردیم و ظاهر شد که ان كان ولا بد اگر بخواهند بنا را بر مظنه بگذارند مظنه اخبارین که از قراین خارجی دست میآورند محکم تر است و لکن برای تصحیح اخبار وجوه علمیه قطعیه دیگر مشایخ ما اعلی الله مقامهم بیان فرموده اند که بطور اختصار اشاره ببعض آنها میکنیم ان شاء الله

فصل در شرح نتایج فرموده اند که برای صحت خبر معانی متعدده است که باید بدانی يك مرتبه میگویند صحیح یعنی همین حدیث بعینه لفظاً یا معنی صادر از حجت معصوم شده است و خبر صحیح معروف بین اصحاب همین است و يك مرتبه میگویند صحیح یعنی این حدیث موافق حدیث صحیح دیگری است و اگر چه همین لفظ خاص یا معنی خاص صادر از حجت نشده است و این صحیح معنوی و نوعی است همچنانکه پیغمبر (ص) فرمود هر حدیثی از من بشمار رسید که موافق حق است من گفته ام و هر چه از من بشمار رسید که موافق حق نیست من نگفته ام و هر گز نمیگویم جز حق و فرمود زود باشد بر من دروغ ببندند همچنانکه بر سابقین بستند پس هر حدیثی از من بشمار رسید که موافق کتاب خداست آن حدیث من است و آنچه مخالف کتاب خداست حدیث من نیست و حضرت ابی عبدالله (ع) فرمود هر روایتی بتو رسید از بر یا فاجر که موافق قرآن است بگیر بآن و هر روایتی که

تو رسید از بر یا فاجر که مخالف قرآن است بآن مگیر و امثال این روایات بسیار است و باین کیفیت نوع صحت خبر را میتوان فهمید نه صحت صدور آنرا و از این نوع اخبار بعضشان صحیح العمل است و حال اینکه شاید صحیح الصدور هم نیست همین طور که ممکن است حدیث صحیح الصدور صحیح العمل نباشد برای اینکه معارض اقوی داشته باشد و از اقسام صحیح یکی همان است که صحت صدور آنرا از زبان امام یا دست امام بدانی که آنرا صحیح عرفی میگوئیم و صحیح دیگر داریم که صحیح شرعی است مثلاً در آنجا که مأمور هستی از جانب شارع بطور یقین که اقرار فلا ترا قبول کنی خواه راست میگوید یا دروغ یا شهادت عدلین را بپذیری خواه راست بگویند یا دروغ یا سهو کرده باشند یا خطا بآنها مشتبه شده یا اینکه مأمور هستی از جانب شارع که ذبیحه مسلم را حلال بدانی اعم از اینکه علم داری که تذکیر شده است یا گمان بکنی یا شک بکنی و این صحیح شرعی است خواه در متن واقع راست است یا دروغ معلوم است یا مشکوک یا مظنون یا موهوم و تو کار باین مطالب نداری مثلاً وقتی که باقرار کسی عمل میکنی در حالی که بسا باور نکرده و وهم بآن داری معذک تو عمل بوهم نمیکنی بلکه عمل تو بحکم شرعی است و این وهمی که از اقرار حاصل کرده موضوع حکم است نه خود حکم و حکم یقینی آن است که بهمین وهم یا ظن یا شک بگیری نه این است که عمل بوهم میکنی یا عمل بمظنه میکنی فرضاً گوشت را از بازار مسلمین گرفته و میخوری و شاید مظنون هستی که آیا تذکیر شده است یا نشده معذک عمل بمظنه نمیکنی ولی عمل بحکم شارع میکنی باید این ذبیحه را حلال بدانی مثل اینکه اگر امام (ع) فرمود هر چه

زراره گفت بگیر و عمل کن در این موقع زراره مفترض الطاعه و معصوم نشده است و از این جهت عمل بقول او نمیکنی بلکه از جهت حکم امام میکنی ولو اینکه زراره سهو بکند یا خطا بکند تو بحکم امام عمل میکنی و شرط نیست که علم بقول زراره داشته باشی که مطابق واقع است یا شک داشته باشی یا مظنه داشته باشی ولی تو بفرمایش و حکم حجت عمل میکنی و قول زراره اعم از اینکه معلوم باشد یا مظنون یا مشکوک موضوع حکم است نه خود حکم و این نکته را کاملاً محفوظ داشته باش که اغلب از این نکته غفلت دارند و میفرمایند بنای عمل جمیع مکلفین از عهد آدم تا خاتم (ع) بر این علم شرعی است لا غیر و آنچه را که دانسته شد شرعاً که حکم حجت است باید عمل کرد و تسلیم نمود اعم از اینکه موضوع آن معلوم باشد یا مظنون یا موهوم هر چه باشد مر بوط یا نیست ما باید بامر حجت عمل کنیم و از برای خداوند در هر چیزی حکمی است که حجتهای او میرسانند و ابلاغ بر عهده آنها است بهر کیفیت که رسانند ما میگیریم و عمل ما بقول او است نه بمظنه که از خبر فلان حاصل کرده ایم یا علمی که حاصل کرده ایم یا وهمی که حاصل کرده ایم مثل اینکه اگر حجت حکمی برای خمر بوزن بیان فرمود ما عمل بخمر بوزن نمیکنیم ولی عمل بحکم حجت میکنیم یا اگر فرمود آنچه فلان مجوسی گفت قبول کن ما عمل بقول مجوسی نمیکنیم ولی بفرمایش حجت گرفته ایم و نباید در این باب بحث و اختلاف کنیم که آیا قول مجوسی حجت است یا نیست عرض میکنم اگر دقت نهای در امثالی که عرض شد حقیقت مطلب را دست میآوری و میفهمی که تمام مباحث اصحاب در واقع زیادی است و مدار عمل در اطاعت حجت

است و آنچه او رسانیده بهر کیفیت که هست خوب است و نباید عمری صرف کرد که این اخبار آیا مظنون است یا معلوم هر چه هست حکم حجت است و خلیفه و قائم مقام او است و موضوع حکم ما است والا شبهه در این باب نیست که احتمالاتی که اصولیین میدهند از امکان خطا و سهو و فراموشی و نصیحت و تحریف و وجود اخبار مجعوله و اضعاف آنچه گفته اند وارد است و با این معالجاتی هم که میکنند اصلاح نمیشود و شرعاً هم ممنوع هستند و تحصیل مظنه هم حرام است و بعلاوه بنا بر آنچه گفتیم این مظنه ها و علم ها که از بی آن میروند موضوع حکم است و ما عمل بموضوع نباید بکنیم بلکه عمل بحکم موضوع باید بکنیم و حکم قطعی بقی حجت علیه السلام همین است که بهمین اخبار موجوده باید گرفت و عمل کرد مثل اینکه شهادت عدلین را باید پذیرفت و هیچ شرط نیست که علم بقول عدلین پیدا کنی یا ظن و ای بسا شهادت عدلین حکم میکنیم در حالی که قطع داشته باشیم که دروغ میگویند ولی حکم شارع همین است و غیر این نیست

فصل بنای کتاب ما بر تحقیق مباحث اصول و تفصیل آنها نبود ولی نوبت ضیحاتی برای بعضی برادران خواستیم بدیم از تفصیل اجتهاد و اینکه اصلاً مردم بر دو قسم نیستند بعضی مجتهد و بعضی مقلد و عوام مقلدین هم همه مخاطب با حکام پیغمبرند و باید علم بفرمایش او پیدا کنند نهایت بعضی با سوادند خودشان مراجعه میکنند بقیه بی سوادند مراجعه بعالم موقفی و با تقوائی میکنند که فرمایش شارع را بر آنها ترجمه نماید و مطلقاً احتیاج بمجتهد و اجتهاد و عمل بمظنه مجتهد و اینکه جمعی شرکت با خدا و پیغمبر و ائمه اطهار در بیان احکام نمایند نیست و این تجمیلات را خدا و رسول بر امت قرار نداده اند

خلاصه ناچار شدیم باین مناسبات یا ناسات مختصره هم بکنیم که برای غیر مجتهدین هم اگر سواد عربیت داشته باشند ممکن است احکام پیغمبر را بفهمند و عمل کنند و زیر بارهای گران اجتهاد هم نروند و علم هم میتوانند حاصل کنند و مظنه هم مطلقاً در کار نیست و اساساً مطلب چیز دیگر است و مربوط بمرحله علم یا ظنی که میگویند نیست و مطلب این است که علم شرعی حاصل بشود و ما هم تسلیم و اطاعت نمائیم پس هر چه را که شارع مقدس موضوع علم شرعی ما قرار داده میگیریم خواه خود موضوع علمی باشد یا ظنی یا وهمی هر چه باشد کار بآن نداریم و بحث در آن هم محل تکلیف نیست و در فصول سابقه اشاراتی کرده ایم و باز میگوئیم اما در صحت کتاب خدا که شك و شبهه در میان فرق مسلمین بلکه غیر مسلمین نیست و شکی نیست که حجت است ولو اینکه همین مطلب را هم بنحو غیر صحیح اثبات میکنند و اثبات نواتر برای کتاب میکنند در حالی که اینطور نیست ولی بهر حال کتاب را حجت میدادند و ما هم نمیخواهیم اینجا تفصیل بدیم گو اینکه در باره مدلول قرآن تردیدها دارند و باز اثبات مظنه میخواهند بکنند و جواب این مطلب را هم در جای خود خواهیم نوشت ولی قصد این است که قرآن را همه کس حجت میدادند اما اخبار را هم آن قسمت که بحد نواتر رسیده یا اجماع و ضرورت تأیید نموده است صحیحی در الفاظ آنها ندارند باقی میداند اخبار آحاد یعنی آنها که بنقل متواتر موافق اصطلاح و قاعده که گذارده اند که در اخبار هم ذکر از آنها نیست و گوشه گردن خودشان این قبیل اخبار که يك حدیث یا دو حدیث فرضاً در فلان حکم مخصوص رسیده باشد آیا تکلیف در اینها چیست شبهه نیست که همه اصحاب اعم از آنها

که اخبار آحاد را حجت میداند یا آنها که حجت نمیدانند عمل باین اخبار کرده اند و فتوی هم داده اند نهایت این است که عقیده بعضی این است که عمل باین قبیل اخبار ضعیفه از حیث اینکه اجماع بر صحت آنها شده باشد مانعی نیست ولی ما کار باین حرفها و جواب آنها فعلاً در این مقام نداریم میگوئیم شکی نیست که باید باین اخبار عمل کرد و عیناً دین خداست و قطعی است بدون شبهه زیرا خداوند در چندین آیه از کتاب امر باین فرموده یکی آیه *فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیفتقروا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون* مفاد آیه این است که خداوند امر فرمود از هر فرقه یک نفر یا دو نفر یا بیشتر بروند جائی که عالمی در آنجا است و تعلیم بگیرند و قیبه بشوند معنی بافهم بشوند و همینکه برگردند بسوی قوم خودشان بآنها خبر بدهند که آنها هم عدل کنند اگر اخبار آحاد حجت نبود ترسانیدن اینها و تعلیم نمودن اینها بی فایده بود و حکام فطرت هم همیشه از اول آدم تا بحال بر همین بوده در آیه دیگر میفرماید ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا یعنی اگر فاسقی خبری آورد تحقیق کنید مفهوم آیه این است که اگر شخص عادلی خبر آورد تحقیق لازم نیست و باقضع نظر از شبهات اصولیین میبینی که بنای تمام مردم در جمیع امور و معاملاتشان بر همین است و باز خداوند میفرماید یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کوفوا مع الصادقین یعنی ای مؤمنین تقوی داشته باشید و با راستگویان باشید پس هر کس را که راستگو شناختی باید با او باشی و از او تکذیب نکنی و بنای خود پیغمبر (ص) بر همین بود و خداوند میفرماید یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین یعنی پیغمبر ایمان بخدا داشت و ایمان بمؤمنین داشت و حرف آنها را

باور میکرد باندازه که مناقبین گفتند هو اذن قل اذن خیر لکم یعنی میگفتند پیغمبر گوشش است که خداوند جواب میفرماید که گوشش خوبی است ایمان بخدا میآورد و بمؤمنین پیغمبر هر مؤمنی را و لو یک نفر بود تصدیق میفرمود و اما دلیل از اخبار بسیار است چند حدیث هم نقل میکنیم در شرح نتایج است که فرمود حضرت ابو جعفر (ع) *یک حدیث که از شخص راستگو بگیرد بهتر است برای تراز دینا و آنچه در او است و فرمود ابان بن تغلب روایات زیادی از من دارد آنچه بر تو روایت کرد از من تو هم از من روایت کن و عرض شد بآن حضرت که در مسائل محتاج میشویم از که سؤال کنیم فرمود عليك بالاسدی یعنی از ابو بصیر بگیر و فرمود اما آنچه زراره از حضرت ابی جعفر بر تو روایت کند جایز نیست بر تو که رد کنی و خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض شد با که معامله کنم و از که بگیرم و قول کرا قبول کنم فرمود عمری پیش من ثقة است آنچه از من بتو رسانید از طرف من رسانیده و آنچه از طرف من میگوید از من است پس بشنو و اطاعت کن او را زیرا که او ثقة و امین است و حضرت ابو محمد (ع) فرمود عمری و پسر او دو ثقة هستند آنچه برسانند بتو از من میرسانند و آنچه از من بگویند از من گفته اند زیرا که هر دو ثقة و امین هستند انتهى و از این قبیل اخبار که تعیین علت در آنها شده است در باره هر شخص ثقة و راستگوئی هست نه اینکه منحصر بآن باشد که اسمش در حدیث برده شده و پیغمبر (ص) فرمود المؤمن وحده جماعة و المؤمن وحده حجة و در توفیق رفیع است که عذری نیست برای احدی از موالیان مادر تشکیک در آنچه روایت میکنند از ما ثقات*

ما و در توفیق دیگر است که در حوادث واقعه رجوع کنید بروات اخبار ما که آنها حجت منتهی بر شما و من حجت خدایم و باین مضمون اخبار شاید متجاوز از صد حدیث است اگر چه که میگویند سخن ما در اخبار است و شما اثبات صحت آنها را با خود اخبار میکنید زیرا وقتی که اخبار جحدی رسید که شبهه در آن نمیشود و با آیات کتاب و دلایل محکم عقیده موافق است قطع بآن حاصل میشود و منظور از علم شرعی که میگوئیم همین است و این تشکیکات در مقام علم شرعی که قهراً بر انسان حاصل میشود فایده ندارد پس شبهه ان شاء الله باقی نیست که عمل کردن باخبار آحاد دین خداست و تکلیف ما هم جز این نیست

فصل در تصحیح اخبار دلائل عقلیه زیاد داریم که عموماً مأخوذ از کتاب و سنت است و موجب قطع و یقین میشود برخلاف ادله قوم که جمیعش لفاظی است و قابل تقص و اطمینان و سکون از آنها حاصل نمیشود منتهی در چه گاهی اسباب اسکات جاهل میشود در صورتیکه قبلاً متر لزل است و دلایل ما بحمد الله چون از ماخذ گرفته شده مورث یقین است و اشاره بعض آنها بطور اجمال خواهیم کرد و از آنجمله است که بدیهی است که خداوند انسانرا مدنی الطبع خلق فرموده که تنها زندگی نمیکند و مقدر فرموده است که اجتماع دائمه باشند و هر يك قیام برفع حاجتی نایند و مدینه ایشان دایر شود و هر يك متكفل شغلی و مشغول بصنعتی باشند و هر يك را در کار خود امین قرار داده است که دیگران مطمئن باو باشند و حاجت خود را از او بگیرند و در شرع مقدس هم همین دستور است که باید هر صاحب شغل و صنعتی را امین بشمارند و متهم نمانند مگر اینکه خیانتی از او

صادر شود که در این وقت بدیگری رجوع میکنند و حکم فطرت هم بر همین جاری است زیرا برای دیگران ممکن نیست که جمیع امور رسیدگی نایند و در وسعشان نیست و از اعظم احتیاجات بشر جمع و ضبط اخبار و احکام دین آنها است که جماعتی هم عمری را در این کار صرف میکنند زیرا همه مکلفین شخصاً نمیتوانند باین عمل برسند زیرا این خود شغل مستغلی است که از اشتغال بسایر حوائج انسانرا باز میدارد و تمام اوقات را باید مصروف این کار بدارد و اگر همه مردم باین عمل مشغول شوند سایر امور اجتماعی معطل میمانند این است که جمعی هم باین کار مشغولند و سایرین در این حاجت بخصوص رجوع بآنها میکنند مثل اینکه آنها هم برای گرفتن نان رجوع بخیابان میکنند و برای کوشش بقصاب و برای امور نجاری بنجار و هكذا و اگر این جماعت را امین ندانند آن وقت هر کسی شخصاً باید از عقب این کار برود و امکان پذیر نیست این است که شرع مقدس آنها را امین شمرده و خداوند در باره این جماعت آیه نازل فرموده و آنها را قرای ظاهره خوانده است و امر باطاعت و پیروی آنها فرموده و در اخبار زیاد آنها را حجت خدا و امین خدا خوانده اند و فرمود یغمبر (ص) خدا یا خلفای مرا رحمت کن عرض کردند یا رسول الله خلفاء شما کیستند فرمود آنها که حدیث مرا میرسانند و بامت من تعلیم میکنند و حضرت ابی - عبدالله (ع) فرمود **العنماء امناء الی آخر** و اخبار در این معنی از احصاء خارج است و **اخصاراً ترك** کردیم پس علماء در هر عصری امناء خداوند هستند بر حلال و حرام و فرمایش یغمبر را میرسانند پس باید وجود ایشان را ماغتنم و محترم شمرده و آنها را امین دانست و تجسس و تفحص در کار آنها مثل سایرین نباید کرد مگر اینکه از یکی از آنها خیانتی ظاهر شود مثل اینکه

از بازار مسلمین متاع را باید بخری و حق تجسس نداری که آیا این پارچه را از مال حلال خریده یا حرام یا این گوشت تذکیه شده یا نشده یا این پوست تذکیه شده است یا نشده و هکذا و مأمور هستی شرعاً که مسلمین را در عمل خودشان امین بدانی حال در این مورد هم مأمور هستی شرعاً که فرمایش امام را از ثقة امین بگیری و حق نداری در کار او تفحص و تجسس کنی که حدیث را از کجا آوردی و از کجا گرفتی و اگر بخواهی تجسس کنی نمیتوانی و کیست که بتواند در مدت هزار و دوست سال معین کند این حدیث هر روزی در دست کی بوده و چه معامله با او شده آیا تصحیف و تحریف شده آیا سهوی و اشتباهی در آن شده است یا نشده و تو هر وقت توانستی گوشتی را که امروز از بازار میگیری تحقیق کنی که این گو سفند از روز تولد مال کی بوده و از کجا آورده دزدی کرده یا خریده و در هر دستی که گشته است چه معامله شده و بالاخره آیا بوجه شرعی ذبح شده یا نشده اگر از عهده این امور برآمدی در حالی که هزار درجه سهل تر است از عهده آن کار هم بر می آئی و این تحقیقات برای ما ممتنع است و علم رجال یا مظنه های دیگر کشف حقیقت نمیکند و علم غیب از این ظنون پیدا نمیشود و بعلاوه نهی از ظن شده ایم و بعلاوه این مظنه ها در موضوع است و تحقیق کردیم که موضوع هر چه باشد نقلی نیست ما و تو از پی حکم قطعی باید بگردیم حکم قطعی این است که از شخص ثقة امین که او را راستگو شناختیم خدا و رسول هم او را امین شمرده اند و امر فرموده اند از او بگیرد که او حجت شماست و امین ما است و رد بر او رد بر خداست تو از او بگیر و آسوده باش دیگر تو را چه

باین که این راوی از کجا گرفته اینها وظیفه او است نه وظیفه تو بر هر عالمی است که حدیث صحیح روایت کند و من و تو بعد از آنی که از عالم عادل و ثقة گرفتیم تکلیف خود را ادا کرده ایم و بر هر مکلفی واجب است که از شخص ثقة که او را بوثاقت شناخت بگیرد و این تقلید نیست بلکه در واقع اجتهاد است که تکلیف شرعی خود را دانسته و عمل کرده گوشت را هم از قصابان را هم از نانوا میگیری و مقلد آنها نیستی الا اینکه هر متاعی را از استادش میگیری و این است تکلیف شرعی عمومی اعم از اینکه عالم باشیم یا جاهل محدث باشیم یا غیر محدث فقیه باشیم یا غیر فقیه و این راه وسیعی است که بر ما باز کرده اند حدیث امام را اگر خواستی از شخص ثقة میگیری و آسوده میشوی و عمل میکنی و دانستی که تحقیق از حال رجال سابقین بر ما ممتنع است بر فرض محال عدالت فلان بن فلان را که هزار سال قبل زندگی میکردند دانستی از کجا بفهمی که در روایتش سهو نکرده و فراموش نکرده یا خطا نکرده است بجهت اینکه او هم آدمی است مثل من و تو و قطعاً معصوم نبوده فرضاً دانستی ز راره عادل است این عدالت او را بحد عصمت نمیرساند و جایز السهو است معذک اگر معاصر ز راره بودی واجب بود بقرمایش امام که روایت او را بگیری و اگر رد میکردی کافر میشدی الا آن هم همین حکم جاری است و منسوخ نشده و نخواهد شد روایت را از ثقة باید بگیری و دیگر چیزی بر عهده تو نیست و دستور همین است که خدا قرار داده و هیچ ضمن این دستور شرط نشده که علم پیدا کنی بحرف ثقة امین یا ظن پیدا کنی علم عادی داشته باشی یا علم عقلی یا علم عادی اینها مطالبی است که دیگران ساخته اند و این است علم شرعی قطعی و چاره هم جز این برای احدی نیست

و هیچ احتیاج بر آئی مجتهد نیست

فصل باز میگوئیم که عموماً اقرار داریم که پیغمبر (ص) و ائمه اطهار حجت من عند الله هستند و معصوم و مطهر و عالم با کائنات و مایکون سایر ملل هم در حکمت و سیاست ایشان شکی ندارد بلکه تحقیقات در حکمت و فضیلت ایشان دارند که اغلب مجتهدین ما متحمل نیستند و آثار حکمت و سیاست ایشان مشهود است آیا فرض میشود که پیغمبر (ص) مدعی باشد که خاتم انبیاء است و شرع او خاتم شرایع است و تا قیامت باید با ند تجربه حال امم سابقه را هم دارد و بر احوال و اخلاق آنها مطلع است و مفسد ادیان آنها را دانسته و علم بآئینده امت دارد و از وجود دروغگوئی و عاملین باهوا و آراء و اجتهادات خیر میدهد و کثرت شبهات و شکوک که از مخالفت سایر ادیان بهم میرسانند میداند و از معامله دشمنان با اوصیاء خودش مطلع است و خبر میدهد و غیبت وصی دوازدهم و ابتلای امت را بعد از آن بزرگوار میداند حال آیا با این تفصیل ممکن است که در کتاب و سنت خودش با این تأکید عمل بمظنه را حرام فرموده باشد و آن را از هر دروغی دروغتر خوانده باشد و معذک اخبار و آثار قطعیه در میان باقی نگذارد و حجت بالغه نداشته باشد با وجود امکان و قدرتی که دارد آیا در باره حکیمی این گمان میرود چه جای اینکه پیغمبری باشد و خاتم انبیاء هم باشد اگر این طور است پس این چه حکمتی است و اگر میگوئی که این فساد از طرف امت شده است و او دین خود را ظاهر فرموده عرض میکنم این حرف در همه جا جاری نیست زیرا آن بزرگوار خاتم انبیاء است و جمیع آیندگان از عصر خودش تا قیامت امت او آیند یا باید

حجتی برای آنها باقی بگذارد و خلیفه و قائم مقامی داشته باشد که حجت بر آنها هم تمام شود یا آنکه باید دین آنها هم بدون تقصیر ضایع و فاسد شود و فردای قیامت بر او حجت داشته باشند و بگویند بطور قطع از دین تو چیزی با نرسید و ندانستیم و جاهل ما ندیم نهی از عمل بمظنه هم که مخصوص بزمانی دون زمانی نیست و اینکه بعضی اصولیها میگویند که این نهی مخصوص بهمان زمان پیغمبر و ائمه است قولی است بی دلیل که خودشان ساخته اند پس محقق است که اخبار قطعیه برای اینکه حجت آیندگان باشد میبایست باشد و کسیکه خاتم انبیاء است دینی نمیگذارد که ملعبه اشخاص باشد و قطعیت صدور احکام آن معلوم نباشد و اخباری باقی نمیگذارد که انواع احتمالات و شبهات بطوریکه اصولیین خیال میکنند در آنها برود و علم ببدلول آنها حاصل نشود و احتمال سهو و خطا و اشتباه در آنها برود پس بنا بر این چه حجتی خداوند باقی گذارده و چطور میگویند تکلیف باقی است حقیقت این است انسان مبهوت میشود که چطور همه این محالات و جهالات را به پیغمبر خود میندند و چطور جمعی قبول میکنند و آیا بی پایه و بی اساس تر از این دینی ممکن است و چه فرق دارد این عقیده با عقیده عامه که میگویند پیغمبر از دنیا رفت و خلیفه معین نفرمود و اختیار خلافت را بدست امت داد که آنها تعیین کنند لازمه این حرف هم البته همین است که عمل بمظنه هم بکنند برای اینکه خلیفه که مردم جاهل معین کنند او هم جاهل است و علم ندارد و ناچار از عمل بمظنه است اما شیعه که با هزار دلیل عقل قاطع نصب خلیفه را واجب میدانند چطور میتوانند معتقد شود که

بعد از غیبت امام دوازدهم دیگر حجتی و خلیفه لازم نیست بلکه شیعه با همان دلائل که نصب خلیفه را واجب می‌دارد نصب اخبار قطعیه که بعد از غیبت امام (۳) خلیفه و حجت او باشد واجب میدانند و اگر در آن مقام دلیل عقلی قطعی قائم شده است در این مقام نیز قائم است زیرا که ادله عقلیه کلی است و اختصاص هیچوقت ندارد و تو را بحق خدا قسم است اگر امروز اخبار قطعیه و آثار یقینه از آن بزرگوار نباشد حجت خدا بر مردم کبست و چیست اگر میگوئی اجماعیات و متواترات را داریم میگویم در همه احکام که نیست و باز حجت پروردگار ناقص میانند و اگر بگویند همین اخباری که در صدور آنها و هم دلالت آنها شك دارند کفایت است عرض میکنم کفایت نیست و حجت پروردگار شکی و ظنی نیست و باید بالقره باشد و اخبار ظنیه هم مانند پیغمبر ظنی و امام ظنی است و حجت نخواهد شد پس ثابت شد که همین اخبار و آثار موجوده که از طرف حجت علیه السلام هم امر بر جوع بآنها شده است اجمالاً قطعی است و اگر قطعی نباشد نمیتواند خلیفه حضرت حجت باشد و امر امت منجر بفساد میگردد

فصل شکی نیست که پیغمبر ماصلی الله علیه و آله خاتم انبیاء بود و شرع او تا قیامت باقی است و ایامی چند با قضای بشریت زندگی فرمود و از دنیا رفت و آل محمد صلوات الله علیهم که خلفاء او و حافظ دین او بودند رحلت فرمودند و امام دوازدهم غیبت فرموده و هیچکس او را نمیبیند و از او نمیشود پس یا میگوئی رفع تکلیف شده است پس از اسلام خارج میشود یا میگوئی ما هم مکلف بدین خدا هستیم و تا قیامت باید این دین

باقی باشد پس سؤال میکنیم آیا غیر از همین کتاب خدا و سنت پیغمبر که باقی مانده است حجتی در میان نه هست که هادی ما باشد و ما را دعوت نماید البته نیست پس همین کتاب و سنت خلیفه پیغمبر و امام خواهند بود که هر کس متمسک باینها باشد متمسک بخدا شده و هر کس اعراض از اینها نماید اعراض از خدا و ند نموده پس همچنانکه رسول خدا در حیوة خود رسول یقینی بود کتاب و سنت او هم بعد از او رسول یقینی است و همچنانکه پیغمبر (۳) معصوم بود کتاب و سنت هم باید معصوم باشند یعنی باید بحفظ خدا و ند محفوظ باشند و البته در هر عصری از طرف خدا و رسول عدولی را برای حفظ دین قرار میدهند که باین مضمون اخبار بسیار داریم و همانطور که بر پیغمبر (۳) افترا بساتر روا نبود و هر کس افترا میبست خدا و ند او را مفتضح میکرد همچنین هر کس بر کتاب و سنت افترا ببندد مفتضح میشود پس البته کتاب و سنت محفوظ خواهد ماند و اگر نه امت پیغمبر و دین او فاسد میشد و از میان میرفت و این مطلب منافات ندارد با اینکه مدعیان جمعی از کتاب و سنت عدول میکنند زیرا خود پیغمبر و امام هم که در میان بودند جمعی از آنها عدول و اعراض میکردند با اینکه آیات ینات و دلائل واضحه آنها بر همه مبرهن بود خلاصه که اگر تجویز میشود پیغمبر و امام ظنی باشند کتاب و سنت هم ظنی میشود و اگر آنجا جایز نیست اینجا هم جایز نیست پس قطعاً حق در همین کتاب و سنت است و خارج از اینها نیست زیرا چیز دیگر در دست نیست و حضرت حجت عجل الله فرجه امر فرمود که در حوادث و واقعه رجوع به روایات اخبار نائید که آنها حجت منند بر شما و من حجت خدا هستم حال اگر میگوئی این اخبار قطعی

است که مطلوب ما ثابت است و اگر میگوئی مشکوک و مظنون هستند
لازمه این قول این است که دین از میان رفته باشد و تکلیف از ما ساقط
باشد و لازمه اش این است که حرف از اول نوعی بالله باطل و بی پایه بوده و
اگر بگوئی بعضی این اخبار قطعی است اما معلوم نیست این هم مثل این
است که پیغمبری در میانه امتی باشد اما معلوم نباشد کیست و با پیغمبری
که قطعاً شخص او معلوم نباشد حجت تمام نمیشود و اگر آن بعضی که میگوئی
معین و معلوم است پس همان حجت است و همان خلیفه خدا و رسول است و
مرجع ما است و اگر باز میگوئی صدور این اخبار مظنون است عرض میکنم
معلوم است کلمات ما را فراموش کرده زیرا مطلب ما فوق این مطالب
است ما میگوئیم خلیفه پیغمبر و امام این اخبار است و حجتی غیر از اینها در
میانه نیست و رجوع بهمین ها باید کرد میخواهی عام عادی صدور اینها
حاصل بکنی میخواهی ظن ما را چه باین مطالب بنا امر شده است باین کتاب
و این اخبار بگیریم و علم شرعی قطعی باین امر و این دستور پیدا کرده ایم
اگر بگوئی بعد از اینهمه دلائل که علم شرعی هم پیدا نکرده ام و این
قدر را هم نفهمیده ام که مرجعی غیر از کتاب و سنت نیست پس روی سخن ما هم
با تو نیست و اگر اینقدر علم پیدا کرده که بطور کلی مرجع همین ها
است پس میگیری و عمل میکنی نه از این راه که اصولیین میگویند که
مظنه را حجت میداند زیرا عمل بمظنه حرام است و این علم شرعی قطعی
است حالا اگر در مقامی موضوع حکم ظنی هم شد دخل باصل حکم
ندارد حکم قطعی ما از نزد خدا و رسول رجوع باین اخبار است
میخواهی علم حاصل کنی میخواهی نکنی و مطلقاً التفات و بحث در این

باب تکلیف ما نیست و اگر میگوئی بنا بر این پس هر عبارتی هم که فلان
پدر زال یا بدوی روایت کرد یا پشت کتاب مجهولی دیدیم که نوشته
است و نسبت با امام داده است بگویم حدیث است و عمل بکنم عرض
میکنم اینطور نیست آن که دستور رجوع بهمین اخبار داده است فرموده است
از شخص راوی ثقه متقی بگیرید و از فاسق نگیرید و خبر شخص مجهول را
قائماً موازنه با موازین قطعیه نکنید نگیرید نه اینکه هر چه نسبت با محمد (ص)
داده شد باید گرفت و عمل کرد بلکه دستور همان است که از ثقه امین
باید بگیریم بلی این دستور را هم داریم که نوعاً آنچه نسبت با ایشان
بدهد کسی ما رد نمیکنیم اما عمل هم نمیکنیم اما آنچه را که شخص عالم و ثقه
روایت میکند و صحت او را معتقد است عذری برای احدی در شک
کردن در آن هم نیست چه جای رد کردن و تفحص از طریق او هم
و وظیفه ما نیست زیرا که عالم ثقه امین خداست و از امین خدا بدون چون
و چرا باید گرفت و با توجه و تذکر عرایض سابقه ان شاء الله تصدیق میکنی
که راه غیر این نیست

فصل شبهه نداریم که پیغمبر (ص) بشری بود که طعام میخورد و راه
میرفت و عبادات و اخلاق بشر زندگی میکرد دعوت کرد ما را بسوی
خدا و از او پذیرفتیم احکامی هم قرار میداد هر کس حاضر بود میشنید هر
کس حاضر نبود از راه اخبار اطلاع حاصل میکرد و احکام او هیچکدام
متواتر نبود بلکه اخبار آحادی بود که در عصر خودش مردم میگرفتند و
عمل میکردند و همه مردم هم شخص پیغمبر را ملاقات نمیکردند در زمان ائمه
اطهار هم همین طور بود مردم باخبار عمل میکردند و همان اخبار عیناً بدون

شد و در کتابها نوشته شد و ائمه علیهم السلام میدیدند و مطلع بودند و همین کار را تقریر کردند و تأیید کردند بعد از غیبت هم حضرت حجت دستور فرمود همین اخبار را از روای آنها بگیرد و عمل کنید تقسیم اخبار را هم اینطور که از قرون متوسطه باین طرف علما تقسیم کرده اند امام تقسیم نفر موده و در اخبار ذکر کردی از صحیح و سقیم و ضعیف و قوی و متواتر و متضاد فرو این حرفها نیست فقط دستور این است که اخبار را از شخص تقه امین بگیرد و السلام و اگر از این دستور تجاوز کنی از دستور خدا و رسول و امام تجاوز کرده و این کفر است اگر عمد بر این مطلب بکنی پس این است تکلیف شرعی قطعی لا غیر

فصل بدانکه چون خداوند خلق را مدنی الطبع خلق فرمود و ناچار از اجتماع هستند هر یک را صاحب طبع خاصی قرار داد که بطایعت خود مشغول و متکفل کاری شود که امور مدینه منظم شود و هر کسی قیام بر رفع حاجتی نماید و از این جهت که صاحب طبایع مختلفه هستند نزاع و جدال و اختلاف در میانه آنها حاصل شد و محتاج بحاکم شدند که رفع اختلاف نماید و حاکم باید عادل باشد که حق هر ذی حقی را برساند و حکمت پروردگار و سنت او باین نحو جاری شد و نیز در حکمت واجب است که حاکم یک نفر باید باشد زیرا که دو نفر متفق نخواهند شد و باید معروف باشد پیش همه که او را بشخصه بشناسند و حسب و نسب او را بداند و عالم و عادل و حکیم و معصوم باید باشد که عموماً با اعتقاد کامل با و رجوع کنند و مطمئن باشند و آن حاکم پیغمبر بود (۱۳) و بعد از او ائمه اطهار بودند سلام الله علیهم و در حکمت پروردگار جایز نبود که در میانه خلق مختلفه الطبایع برای

همیشه حکمی قرار نداده باشد یا داده باشد و لکن مجهول باشد یا آنکه معروف باشد اما جاهل و ظالم باشد و عادل نباشد و اسباب فساد عباد و بلاد بشود و جایز نبود که نصب این حاکم با اختیار مردم جاهل باشد و بسگمان آنها معلوم شود زیرا که خود این اسباب نزاع میشود و حکایت منا امیر و منکم امیر پیش میآید و حاکم برای رفع نزاع است و من عند الله باید باشد حال این حکمت و سیاست مخصوص بزمانی دون زمانی نیست و همیشه در ملک حکمی از جانب پروردگار لازم است حال آیا بعد از پیغمبر و حجج معصومین (۴) آن حکم کیت و آیا هست یا نیست و اما حضرت حجت منتظر صلوات الله علیهم که دست ماها یار نمیرسد اگر میگوئی علای ظاهره هستند عرض میکنم تمام حرف و اختلاف بر سر آنها است و کلام در همان وجودات مقدسه است و تا وقتی که علم و تقوی و دجحت عمل کسی معلوم نشود او را هنوز عالم نمیشناسیم حال اگر میگوئی امروز و بعد از این تظاهر امام محتاج بحکم و حجتی نیستیم پس باین قاعده دلیلی بر وجود امام و انبیاء هم نیست و این که بدیهی البطلان است یا باید بگوئیم امروز هم وجود حکمی واجب است یا باید بگوئیم نعوذ بالله وجود انبیاء و رسول و حجج مطلقاً واجب نیست و لازم است این قول بفساد خلق است و اگر بوجوب وجود حکم اقرار میکنی عرض میکنم غیر از این اخبار که در دست است امروز حکمی ظاهر نیست و غیر از اینها چیزی نیست حال میگوئی اینها صحیحند و معروف و معلوم یا مضمنون و مجهولند و تشخیص صحت آنها داده نمیشود اگر شق دوم را اختیار کنی لازمه آن قول باین است که انبیاء و حجج هم جایز است که مجهول و غیر معروف و غیر معصوم باشند و با چنین حججی و حکامی اتمام

حجت پروردگار نمیشود و اگر این اخبار صحیح باشند رجوع بآنها ممکن است و با همینها حجت تمام میشود و هكذا جایز هم نیست که بعضی از اینها صحیح باشد اما غیر معلوم باشد که هر کسی بیگمان خود بعضی را اختیار کند و بر یک دیگر حمله کنند و نزاع و اختلاف نمایند و یکدیگر را لعن و تکفیر نمایند هیچ یک از اینها از حکمت نیست و واجب است در حکمت که امر و اخبار صحیحہ معلومہ الصحۃ که عیناً معروف و مجمع علیها باشد در میان باشد و در واقع حکم از جانب پروردگار باشد و اگر بازم اختلافی میشود اسباب آن اختلاف را خداوند فراهم نکرده باشد و حجت از جانب او تمام باشد و اگر بازم قانع نمیشوی و با همه این دلایل میگوئی که تمام اینها متقوض است و ما عیناً میبینیم که این اخبار معلومہ الصحۃ نیست و هزار احتمال در آنها میرود و اگر باین طور بود که میگوئی اینهمه اختلاف بین علماء پیدا نمیشد عرض میکنم جواب این سؤال خالی از احتیاط نیست و اگر عربی مینوشتم همانطور که مشایخ ما (۱۰۶) نوشته اند و فارسی نمیکردیم آسانتر بود ولی چاره نیست حالا که متصدی این بیان شدیم باید بنویسیم و همین جا است که قلم و قتیقه رسید سر میشکند و لکن میگوئیم لا حول و لا قوة الا بالله و سبکفیکم الله و هو السميع العليم ما هم سؤال میکنیم آیا پیغمبر (ص) بعد از خود خلیفه نصب فرمود و حکمی معین نمود یا نمود همانطور که آنها گفتند و آیا معرفی او را بطوری که شبهه باقی نماند فرمود یا نفرمود و بها نظور که معین فرمود آیا صحیح بود و معلوم یا مظنون هر کدام را میخواهی اختیار کن اگر میگوئی از طرف پیغمبر (ص) قصوری نشد و نصب حجت نمود و معرفی فرمود و با کمال وضوح

ابلاغ فرمود میگویم پس چرا اختلاف کردند چرا منکر شدند چرا شك کردند چرا اعراض کردند هر چه تو آنجا میگوئی من هم اینجا میگویم و سخن را کوتاه میکنم ولی همه کس بداند که پیغمبر خدا (ص) و حجج معصومین (ص) کوتاهی در ابلاغ با تو نفرموده اند و حضرت حجت عجل الله فرجه ما را مهمل نگذارده و رعایت ما را ترک نکرده و در زمان غیبت خود اخبار صحیحہ قطعیہ مجمع علیها که حجت قاطعہ پروردگارند و عذر هر صاحب عذری را قطع میکنند و علم بآنها حاصل میشود برای همه در میانه ما باقی گذارده اند و این فسادها و اختلافات که مابین شهدای الله از جانب آنها نیست و لکن امر باینطورها جاری شده که مشاهده میکنی

فصل اگرچه کلام مادر این مراتب بطول انجامیده ولی چاره نداردیم بیانی را که متصدی شدیم بنحو اجمال هم که باشد تمام نائیم و تمامیت عرایض سابقه بذکر مجملی از دلیل تسدید است که از مختصات بیانات مشایخ ما است (۱۰۷) و مخصوصاً بیانات مرحوم آقای بزرگ اعلی الله مقامه و در کتب سایر علماء سلف و خلف هر چه تفحص کنی این نوع بیان و استدلال را نمیبینی و ظاهر این است که نمیدانسته اند و حقیقت امر این است که بغیر این دلیل محکم هیچ امری در دنیا ثابت نمیشود و اطمینان و سکون قلب بغیر این دلیل حاصل نمیشود و اگر بخواهیم در این باب تفصیل بدهیم لازمه اش نوشتن یک کتاب مستقل است ولی اینجا هم برای تمامیت بیان با اجمال و اشاره میگذرانیم و همان بیانی را که در شرح نتایج اختیار فرموده اند خلاصه خواهیم کرد و شاید در مقامی اقتضا نماید و فرمایش

ایشان را بدون اینکه اخلال بمعنی بشود کم و زیاد نائیم * فرموده اند چون خداوند عالم جل شانہ این خلق را طوری خلق کرده است که ممکن نیست بدون ناموسی زندگانی کنند که ما مسلمین آنرا شریعت میگوئیم دیگران قانون میگویند و هر کسی باسمى میخواند بهر حال باید قاعده و حسابی و ترتیبی در کار باشد و این ناموس باید از جانب پروردگار و وضع او باشد نه وضع مردم جاهل که احاطه باطراف امور و صلاح و فساد خودشان و مقتضیات وقت و زمان ندارند و همینطور که میبایستی عادتشان جاری شده بعد از آنی که نوامیس الهیه را از دست داده اند و گم کرده اند جماعتی جمع میشوند و عقولهای خود را سرهم میکنند و قوانینی میگذارند و باز هم مطمئن نمیشوند و نمیدانند بعد از تباه شدن افکار که آیا این قانون خوب شد یا نشد و اسباب صلاح است یا فساد قانونشان را بزور در معرض آزمایش و تجربه میگذارند و اجباراً مردم را وادار میکنند با این قانون عمل کنند آن وقت میشینند و ناسا میکنند که این قانون چه تاثیری در جامعه میکند آیا صلاحشان است یا نیست مدتی نمیگذرد که بعضی از عیوب آنرا میفهمند هزاران عیبهای دیگرش را هم نمیفهمند باز با خیال خودشان و صلاح و فساد که با عقل ناقص میفهمند این قانون را تغییر میدهند در این میان نه هزاران نفوس تلف میشود ملیون ها مال مردم بیهوده و باک ندارند قانونرا عوض میکنند باز مشغول آزمایش میشوند و هکذا و داریم باین طور زندگانی میکنند و مفاسد آن هم که مشهود است و محتاج بتوضیح ما نیست و همین است آن تمدنی که امر و ز دارند و همه دنیا را گملو گیر کرده و با وجود این ما هم لاعن شعور قانون خدا داده خود را ترك کرده میخواهیم

از عقب آنها دو اسبه بتازیم بهر حال فعلا در دنیا میتمدن و ملل را قیه عمل بر این است و نمیدانم در ممالک اسلامی هم همین رویه و طریقه را اختیار کرده اند و اینها هم با خدا و یغمبر شرکت کرده اند یا نکرده اند فعلا کار باین مطالب نداریم و اینها خارج از فرمایش ایشان است مقصود ایشان این بود که این ناموس باید از وضع خداوند باشد و چون همه مردم قابل تلقی و شنیدن آن اوامر و نواهی و نوامیس نبودند خداوند نفوس زکیه را از میان خلق برای این عمل اختیار فرموده که آنها انبیاء و رسل هستند که شأن ایشان است که از خدا بگیرند و بخلق برسانند و چون خداوند کج طبعی و اغراض مختلفه این خلق را میدانست و دشمنی و اتفاق اینها را میدانست و لوازم دیگر بشریت را که در آنها گذارده بود میدانست که همه آنها فراموش کار و خطا کار و جاهل هستند و حفظ دین و ناموس را با صرف اینکه با آنها يك مرتبه ابلاغ بشود نمیتوانند بکنند و ناموس را از دست میدهند در حکمت خودش واجب قرار داد که در هر عصری از آن نفوس زکیه اقلایك نفر در میان خلق باشد که این ناموس را از تغییر و تبدیل حفظ نماید و نگذارد مندرس شود و از میان برود و از تلبیس شیاطین و منتحلین و دروغهای دروغ گویان و شاخ و برگها و پیرایه ها که هر کسی بغرض خودش خاصی بر این ناموس میندود حفظ نماید و لابد باید آن کسیکه موکل بر این امر عظیم و اداره امر دین از جانب پروردگار میشود شاهد و مطلع باشد و بجمیع اطراف و جوانب این ناموس و ظاهر و باطن و جمیع اعماق آن احاطه و علم داشته باشد و جمیع تغییرات و تبدیلات و فسادهای ممکنه و محتمله را بداند تا اینکه قادر بر اصلاح آن باشد نه اینکه مثل من و تو در گوشه خانه

خود نشسته باشد و سیگاری زیر لب داشته باشد اگر احیاناً امر منکر را شنید یداشده و کسی را دید که از او میشود و جرأت حرف زدن با او داشته باشد کلمه را بگوید والا بکلی ساکت باشد اگر امر باین منوال بود ای برادر بکلی امر دین فاسد شده بود و اثری از دین و ناموس باقی نمانده بود چقدر جماعتی از مطلب دورند که گمان کنند حفظ دین و بقاء شرع مبین تا الآن بواسطه این علای ظاهره بوده است با این معلومات ناقصه محدوده و اغراض مختلفه و آراء متشابه و مشاغل متکثره و ابتلائی با مورد نیوی که هر يك داشته اند و دارند و هر یکی مشغول دنیا و درد بی درمان خود هستند منتهی اینکه گاهی هم مراجعه بعض احکام دین میکنند و چقدر از آنرا میفهمند و از آن قدری که فهمیدند و اظهار هم توانستند بکنند چقدرش را از آنها میشوند و اطاعت میکنند گویا اینکه منکر نیستیم که البته در میان اینها جماعتی از اسباب و ایدی حضرت عجل الله فرجه بوده اند و بعد از این هم باشند و با اندازه مأموریت خود گوشه از خدمتی را هم انجام بدهند ولی مطالب ما فوق این مطالب است و حفظ دین اساساً بوسیله این جماعت نیست بلکه حفظ دین بوسیله کسی است که شاهد و مطلع بر جمیع جهات و اطراف آن باشد و هیچ چیز از امر آسمان و زمین بر او پوشیده نباشد و قادر و قوی باشد و هیچ امری از اراده او خارج نباشد تا بتواند اگر چیزی بر دین زیاد شد کم کند آنرا و اگر کم کردند کامل نماید و بتواند امر خود را بهر کیفیت که بخواهد اظهار نماید و بهمه خلق اعلام کند تا وقتی که دین خدا کامل باشد و کفار عاجز از تخریب آن بمانند پس باید امین پروردگار باشد بروحی او و امر و نهی او و در جمیع ذرات موجودات

حاکم و مطاع باشد و اگر غیر این بود شرایع و سنن بکلی فاسد میشد و تمام خلق فاسد میشدند بلکه تمام خلقت لغو میشد و از میان میرفت پس باین جهت قیم و حافظ از برای دین در هر عصری واجب است و پیغمبر (ص) فرمود در هر خلفی از امت من عدلی از اهل بیت من هست که نفی میکند از دین تحریف غالبین و ابطال مبطلین و تأویل جهال را حالا آیا گمان میکنی این عدلی را که پیغمبر (ص) میفرماید این از امثال علای ظاهره است که علم بهمه چیز نداشته باشد و از این اخبار و آثاری که در میان ما گذارده اند و آنها را حجت بر ما قرار داده اند خبر ندارد و از این احتمالات که اصولین میگویند بکلی بی اطلاع است و قدرت بر اصلاح آنها هم ندارد و خدا و رسول هم برای همین آن عدل را گذارده اند که در تمام مشرق و مغرب دین را از زیاده و نقصان حفظ نماید اگر امر دین باین سستی بود که اصولین فکر کردند که باید با اجتهاد خودشان نواقص آنرا درست کنند پس وای بر این دین و با اینهمه اختلافی که خودشان انداختند از کجا میدانستیم حرف کدام يك را بپذیریم و اطمینان بقول کدام يك بکنیم کتاب و سنت هم که بقول آنها ظنی است پس میزان یقینی هم که در دست نبود و حال اینکه ما میگوئیم آن حافظی که از جانب خداست دین را از همین اختلافات باید حفظ نماید پس بداجال آن مسلمان که بر این اساس دین داری میکند باری حضرت امیر (ص) در خطبه خودش فرمود بار خدا یا لا بد است برای زمین تو از حجتی برای تو بر خلقت که آنها را هدایت بکنند بسوی دین تو و علم تو را با آنها یا موزد تا اینکه باطل نشود حجت تو و گمراه نشوند تابعین او و لیا تو بعد از آن که هدایت کردی آنها را

یا اینکه ظاهر است و مطاع نیست و یا آنکه پنهان است و انتظار امر را دارد و اگر در حال هدیه شخص او از مردم غایب است علم و آداب او در قلوب مؤمنین منتشر است و آنها عمل میکنند بآن علوم و آداب و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود در حدیثی که خالی نمیداند زمین از وقتیکه خداوند آدم را خلق کرده است از حجتی برای خدا که یا ظاهر است و مشهور یا غایب است و مستور و هیچوقت خالی نمیداند تا قیام ساعت از حجتی برای خدا و اگر غیر این بود خداوند عبادت کرده نمیشد و عرض شد بحضرت صادق (ع) در حدیثی که چگونه منتفع میشوند مردم از حجت غایب مستور فرمود هما نطور که منتفع میشوند از آفتاب و قتی که بپوشاند آنرا ابرو فرمود حضرت ابو جعفر (ع) در قول خدای تعالی انما انت منذر و اهل قوم هاد منذر رسول خداست (۳) و علی هادی است و در هر زمانی از ما امامی است که هدایت میکند بسوی آنچه که پیغمبر (ص) آورده است و فرمود ابو عبدالله (ع) خداوند وانمیگذارد زمین را مگر اینکه در آن عالمی است که میداند زیاده و نقصان را پس همین که مؤمنین چیزی را زیاد کردند بر میگردداند و هر گاه کم کردند کامل میکند برای آنها آننگاه فرمود این را کاملاً بگیرید و اگر غیر این بود امر بر مؤمنین مشتبه میشد و بین حق و باطل فرق نگذارده نمیشد و فرمود جبرئیل نازل شد بر پیغمبر (ص) و از خداوند خبر میداد که ای محمد ترك نمیکنم زمین را مگر اینکه در او عالمی است که میشناسد طاعت مرا و هدایت مرا و سبب نجات است در میانه قبض نبی تا خروج نبی دیگر

و ترك نمیکنم شیطان را که گمراه میکند مردم را و در زمین حجتی نباشد و داعی بخداوند نباشد و هادی نداشته باشند که عارف بامر من باشد و من حکم کردم برای هر قومی هادئی که هدایت میکنم بسبب اوسعاد تمندانرا و حجت من است بر اشیاء عرض میکنم از این قبیل اخبار از حد تو اتر خارج است بلکه اخباریکه استدلال از آنها بر این امر بزرگ ممکن است از حد احصای ما خارج است و اختصاراً باین چند حدیث اکتفا کردیم و مطلب این است که خداوند از برای دین و ناموس خود حافظ قرار داده و حافظ باید شاهد و مطلع و قادر باشد و از همه امور و قلوب را در دست داشته باشد و مثل کشایان که سکان کشتی را در دست دارد و اجرای سفینه مینماید کشتی این ملک را نگاهدارد و سیر بدهد و اگر با چشم انصاف نظر کنی میفهمی این مطلب را و عبرت بگیر که معنی این اخبار چه چیز است و اگر برای خداوند در هر زمان حجتی است که شاهد و مطلع بر جمیع امور است و از جانب پروردگار قادر بزرگ مأمور بحفظ دین است و باید دین را از شر دروغگویان و مغیبین و مبدلین حفظ نماید پس چه مانع برای او است که دین را از همه این حوادث که تو فرض میکنی حفظ فرماید و چه دلیل بالاتر از مشاهده و عیان که تا الآن حفظ فرموده است و چون حجج معصومین صلوات الله علیهم همین مطلب را میدانسته اند و تمام امر در دست خودشان بوده است با تو امر فرموده اند که بهمین اخباریکه در میانه ما گذارده اند رجوع کنیم و حضرت حجت فرموده است در حوادث واقعه به روایت اخبار ما رجوع کنید و امام (ع) بچیزی که احتمال صدق و کذب در او میرود احتجاج بر خلق نمینماید پس رجوع ما در این جزء زمان به

روای اخبار رجوع بائمه اطهار است و با کمال اطمینان رجوع خواهیم کرد و خود را از همه چیز محفوظ و ایمن میدانیم زیرا که در مرأی و مسمع خداوند و حجت او هستیم و او شاهد و مطلع است و نمیگذارد شیطان ما را گمراه نماید و قدرت شیطان بر گمراهی بیش از قدرت حجت‌های خداوند بر هدایت این خلاق نیست پس نباید از کسی ترسید و باید از خداوند ترسید و اطمینان با او باید داشت پس اگر از این راه داخل شدی که ما داخل شدیم میبینی که این اخبار ما محفوظ است بعین الله و این احتمالات در آنها راهبر نیست و امام حافظ قادر است که از سهو و خطا و دروغ و تصحیف و تحریف و تغییر حفظ فرماید و این امر وظیفه و تکلیف امام و حجت است نه رعیت جاهل و ضعیف ای بنده خدا با تو امر فرموده اند رجوع به روای اخبار و امانت و ثقات نهائیم و اعتقاد بر آنها داشته باشیم تو با جهل و عجزی که داری بخواهی منصب امامت را جلو بگیری نمیتوانی و چون توانند حرف درست کردند که این اخبار مظنون الصدور و مظنون الدلاله است چرا نگفتند که ما توانستیم بفهمیم و علم حاصل کردیم دلالت آنها را تفهمیدیم و مردم را آسوده نکردند که از بی کار خود بروند و راه چاره خود را بجویند و چرا این تکلف بی جا را که تکلیفشان نبود نمودند چه اجباری دارد انسان با این تکلفات و چرا باید عمل برأی و اجتهاد و عقل خود نماید مثل اینکه خداوند ما را برای مطلبی ایجاد نکرده بیغمبری هم نفرستاده حجتی هم قرار نداده اینکه منتهای بی انصافی است خلاصه اینکه برای هر کسی تکلیفی است و حفظ دین از هر تغییری و شرمزدی شرعی و وظیفه امام و حجت است نه وظیفه ما و تو که عاجز و جاهل

و بی اطلاعیم و مرحوم مولای بزرگوار اعلی الله مقامه مثل میزند در این مقام و میفرماید امر شما با امام خودتان شیهه باین است که جمعی در کشتی باشند و کشتیبان با آنها بگوید شاهریک مشغول کار و عبادت خودتان باشید من تدبیر کشتی را میکنم و شما را میرسانم و حجاجت با وجود جهل باین صنعت بگویند تدبیر کشتی را خودمان میکنیم و هر یک دست از شغل و عبادت خود بردارند و با امر کشتی پردازند کشتیبان هم آنها را خذلان نماید و دست از کار خود بردارد این بدبختان هم که تدبیر کشتیبانی نمیدانند از کار خود مانده اند کشتی را هم توانستند ببرند امواج دریا و طوفان هم از هر طرف بآنها رو آورد و غرق شدند و در واقع و حقیقت این مثلی است که عین معثل است پس از این بیان و این اخبار ظاهر شد که این اخبار ما روی هم رفته صحیح است و محفوظ است و معلوم الصحه است و امام (ع) بهمین طور پسندیده و تقریر فرموده و با اعتقاد بر امام باید بهمین ها عمل کرد و این است سر امر ائمه (ع) بعمل کردن باین اخبار و اگر این احتمالات را امام (ع) صحیح میدانست امر بعمل باین اخبار نمیفرمود پس باین جهت صحیح العمل است پس بنا بر این جای تردید و تزلزل نیست و با کمال اطمینان باید بهمین اخبار گرفت و این خیالات را بخود راه نداد و اگر بگوئی که همه این اخبار و آیات و دلایل که میگوئید برخلاف وجدان و عیان است و ما میبینیم که در این اخبار موجود غلطها و تصحیفها و تغییرها و مجعولات زیاد است و در اعصار خود ائمه علیهم السلام دروغها میسازند و بعد از ایشان هم کوتاهی نکرده اند و اخباری هم باین مضمون از بیغمبر و آل محمد (ص) وارد شده است که دروغگویان زیاد شده اند پس چطور

این اخبار محفوظ است و چه معنی دارد این بیانات عرض میکنم در این مقام هم دو جواب فرموده اند یکی بر سبیل ظاهر و مدارا و دیگری بیان حق واقع اول اینکه صحیح است همه این مراتب بجا است و برای هر کدام هم حکمی معین کرده اند که بآن هم علم حاصل میکنیم و معالجاتی در اخبار برای این قبیل چیزها قرار داده اند که در آن موارد عمل میکنیم فرضاً اگر امام (ع) بتو دستور بدهد که فردا هزار نفر نزد تو میآیند و هر کدام خبری میآورند و برای خبر هر کدامی عیبی بشمارد و یک نفر یا چند نفر را استثناء فرماید و بفرماید بخبر او بگیر و عمل کن تو البته طبق دستور همان کار خواهی کرد و دیگری موقع بحثی هم نیست که بگویی بخبر فلان که میگیرم از این جهت است که مظنه جحرف او حاصل کرده ام یا نکرده ام یا خبر او از حجج است یا خبر او اقوی است یا فلان کس او را موقوف دانسته هیچیک از این حرفها مورد ندارد بلکه حکم امام است که از فلان بگیر و از فلان بگیر مثل اینکه فرمود از تقه بگیر و از فاسق بگیر تو هم عمل میکنی تو را چه باین کار که خودت هم اجتهاد بکنی که بخبر فلان از این بابت میگیرم که فرضاً رجحان دارد یا بواسطه بودن فلان در این سلسله سند قوت دارد همه این حرفها زیادی است و قاعده نوکری و بندگی اینها نیست عیب کار این است که آقایان راه و رسم بندگی را اول نیاموخته اند و در صد آقائی برآمده اند خدا هم آنها را آقا قرار نداده این است که حرفها بی معنی و بی مورد میشود رسم نوکری این است که هر چه آقا فرمود اطاعت نماید و اگر نکرد باز ممکن است که آقای با مرحمت و با گذشت و فتوت چندی عفو و اغماض بفرماید و صرف

نظر نماید و ببخشد تا بلکه این نوکر تنبهی حاصل کند ولی اگر بر نافرمانی مستمر شد و خورده خورده با نجا رسید که اسباب فساد در اداره امور آقا گردید بلکه با نجا رسید که خودش ادعای آقائی و شرکت با آقا نمود و در صدد اذیت دوستان و بندگان واقعی آقا برآمد آنوقت است که دیگر مهلت برداشته میشود و نوکر خائن را بیرون میکنند حقوقش را قطع میکنند آبرو و اعتبار را تاش را تمام میکنند مردم را از شر او راحت میکنند بلکه لباس رسمی او را هم بیرون میآورند که دیگر در هیچ جا نتواند اثباته کاری کند و خود را در اول بتوکری آقا معرفی کند و اعمال غرض خود را بنماید و بکلی رسوای خاص و عام میشود و خیاتهای او روی دایره ریخته میشود باری سخن باینجا کشید و قلم طغیان کرد مطاب این بود که راه و رسم عبودیت این است که امر عالی را بدون چون و چرا و تعیین سبب و علت باید پذیرفت و در حالت در امری که وظیفه ندارد نباید بکند عرض نمیکند باید کور و کر بود و هیچ تفهیم و عقل را بکار نبرد بلکه عرض میکنم اگر عقل داری علت و سبب را هم بفهم اگر نداری چرا تکلف میکنی و چرا دخل و تصرف در معقولات میکنی حق واقع همین است که خودت اقرار داری که من علم حاصل نمیکند حالا که اینطور است دیگری چه مجوزی است که باید عمل بمظنه بکنی و دیگری ان هم باید اینقدر بد بخت باشند که بمظنه تو عمل کنند و چه رجحان عقلی دارد که بمظنه کسی که علم ندارد مردم عمل کنند چرا او نمیکند دارند با امام خودشان که او عالم است و محیط باسما و زمین است چرا تکذیب دیگری را میکنند که میگویند علم حاصل میکنم و هزار دلیل دارد و

برای کسی که نمیداند بر کسی که میداند چه حجتی است باری حق این است که اگر میدانی و میفهمی چه بهتر و اگر نمیدانی تسلیم بکن برای امام خودت امام و پیغمبر میفرمایند ما دین خودمان را حفظ میکنیم ما زیاده و نقصان را برمیگردانیم ما تحریف محرفین و تغییر مغیرین و اناحال مبطلین را اصلاح میکنیم ما نمیگذاریم شیطان راه ورخته در دین بکند تو چرا باید کمک بشیطان بدهی و هی راه ورخته و احتمال و وسواس زیاد بکنی اگر غرض اصلاح است کار را بمصلح که شخص امام است واگذار که او بهتر از تو میداند اگر غرض افساد و کمک شیطان است که خداوند میفرماید کید شیطان ضعیف است و میفرماید خدا اصلاح نمیکند عمل مفسدین را و میفرماید خداوند پیغمبر را غالب بر تمام دین میفرماید و میفرماید مردم میخواهند نور خدا را خواموش کنند ولی خداوند ابا کرده است مگر اینکه تمام کند نور خود را پس باید بدانیم که خدا و رسول و امام دین خودشان را با همه این مواضع حفظ میکنند و قدرت دارند حالاً من و تو نفهمیم چگونه حفظ میکنند این خللی بکار آنها وارد نمیآورد و چرا باید انکار کنیم و هی احتمالات بدھیم مگر تو میخواستی پیغمبر و امام باشی که همه چیز را بفهمی و اگر هم نفهمیدی انکار میکنی تو حفظ این اخبار را نمیفهمی بچه کیفیت است چه مانع دارد اینهمه اخبار را ندیده که خداوند بآل محمد علیهم السلام آسمان را نگاه میدارد و زمین را نگاه میدارد و مسلمان معتقد است باین مطلب آیا کیفیت این را دانسته و قبول کرده تو قبول داری که شیطان همه بنی آدم بجز مخلصین آنها را اغوا میکند حال فهمیده که او چگونه در مشرق و مغرب عالم تا بعین خود را اغوا میکند هیچیک

اینها را من و تو نمیفهمیم ولی آن کسی که من جانب الله مامور این امور است میداند که چه میکند همچنین آن کسیکه مأمور بحفظ اخبار است میداند چگونه حفظ میکند و با چه اسباب کار میکند و حتم نیست ظاهر امر را من و تو بفهمیم ولی نتیجه را که میدینیم درست است یقین میکنیم را دیو را فرنگیان ساخته اند هزاران فرسخ صدا را بدون اسبابی که من و تو به بینیم میرسانند و ما از این علم بی اطلاعی معدلک جای انکار نیست که میدینی صدای ناطق بلکه صدای نفس او هم میرسد و قبول میکنیم حال هم میدینیم بحمد الله دین من جمیع الجهات محفوظ است علم هم حاصل میشود احتمالات و وسوس هم غالباً در علم اصول است در مورد عمل و قنوی هم رجوع بکتاب علماء بکن بین اغلبشان این احتمالات شیطانی را کنار میگذارند و بحکم فطرت جاری میشوند و امام زمان هم تأیید میفرماید باری نباید تا این درجه گول شیطان را خورد و از خدا و رسول اطمینان خود را بر داشت آیات میخوانی در قرآن این همه آیات را و کات حقاً علینا نصر المؤمنین یا ان جند الله هم الغالبون یا لله العزة و الرسول و اللهم مؤمنین همه اینها را میخوانی و معتقدی معدلک کیفیت هیچ يك را نمیدانی و علی الظاهر بکلی امر بعکس این بنظر میرسد و می بینی مؤمنین ضعیف ترین مردم و ذلیل ترین مردمند و غالبه ظاهری با دشمنان آنهاست در حالی که مطالب این نیست و در حقیقه غلبه و عزت و دولت با خدا و رسول است آنها هم که عقل و معرفت دارند اینرا میفهمند و چشمشان بظاهر نیست خلاصه فرموده اند که ما این اخبار را حفظ میکنیم و دین خدا محفوظ است و شما همین اخبار را از ثقات و اماناء ما بگیری و اینرا وظیفه خود قرار داده اند نه وظیفه ما و ما دخل و تصرف در شغل آنها نباید

بکنیم اعم از اینکه بفهمیم چطور حفظ میکنند یا نفهمیم ما فرمایش ایشان از ثقات و اماناء میگیریم و عمل میکنیم احیاء و ضرورت همه مسلمین هم بر این است که باین اخبار روی هم رفته واجباً لابد گرفت پس جای عذر و شک و تردید و مظنه باقی نماند و الحمد لله رب العالمین

فصل شبهه نیست که خلق جاهل بخودی خود معرفت صلاح و فساد خود را ندارند و اسباب و آلتی خداوند برای اینکار در خود آنها قرار نداده و اینکه می بینی بعضی از خلق خداوند عقل داده است عقل تنها برای معرفت چیزها کافی نیست مثل اینکه خداوند چشم هم داده است اما بخودی خود نمی بیند و تا خداوند روشنی در خارج قرار نداده باشد چشم تنها چیزی را نمی بیند حال هم چنین است عقل بخودی خود معرفت صلاح و فساد را ندارد و چون خلق ناچار از این معرفت بودند خداوند انبیاء و رسل را قرار داد که صلاح و فساد مردم را بآنها ابلاغ نمایند و آنها را مورا ابلاغ قرار داد مثل اینکه روشنی را خداوند باید با اسبابی که قرار داده برساند تا ما و تو ببینیم و ایجاد روشنی شان ما و وظیفه ما نیست هم چنین ابلاغ مفاسد و مصالح نه و وظیفه ماست و نه میدانیم و نه اسباب آنرا داریم ملتفت باش که چه عرض میکنم و بچشم حقارت نظر باین عرض عامیانه مکن و بدان که بسیار زحمت دارد که مطالب عالی را باین زبان بیرون آورد و لا قوه الا بالله بهر حال که ابلاغ جمیع مکلفین در هر وقت و زمانی که باشند وظیفه انبیا و حجج است و ما و تو در این زمان امت پیغمبر آخر الزمانیم صلی الله علیه و آله و نبوت آن بزرگوار تا قیام قیامت است و خدا میداند مدت آن چقدر است و در هزار و سیصد و شصت و دو سال قبل آن بزرگوار دعوت

میفرمود مدت بیست و سه سال دعوت فرمود و بتام مردم خطاب فرمود که یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً و خداوند فرمود و ما ارسلناک الا کافه للناس و فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و فرمود ان علیک الا البلاغ حال سؤال میکنیم آیا پیغمبر (ص) ابلاغ فرمود امر خدا را یا نفرمود و آیا ابلاغ بچه نحو و چه کیفیت است اگر یکنفر هندی بیاید نزد ما و تو که ایرانی هستی و کلماتی بهندی ادا بکنند که ما نفهمیم آیا گفته میشود ابلاغ امری نموده البته گفته نمیشود یا اگر فارسی گفت ولی کلماتی بطور معاً و لغز ادا کرد که کسی نفهمید ابلاغ رسالتی کرده یا نکرده شبهه نیست که ابلاغ نکرده اگر این طور هم نمود اما کلماتی ادا کرد که محتمل معانی عدیده است و هر کسی چیزی از آن فهمید و توضیح مطلب را بطوری که همه بفهمند نداد و خود این احتمالات اسباب نزاع و اختلاف گردید آیا گفته میشود ابلاغ رسالتی کرده یا گفته میشود که ایجاد فتنه و انقلاب نموده البته همین شق دویم است زیرا که ابلاغ باید طوری باشد که شبهه باقی نگذارد و با عبارات محکمه باشد که همه بفهمند و خلاصه این است که باید اتهام حجت بر همه نماید همان طور که پیغمبر (ص) در غدیر خم ابلاغ میفرمود و بعد از هر جمله که ادا میکرد میفرمود الا هل بلغت عرض میکردند اللهم نعم حال تا اینجا که آمدی میگوئیم اگر رسولی و قاصدی بیاید برای جمعیتی با کمال و موضوع هم ابلاغ امری بنماید اما صدای او بواسطه بادها و صداهای دیگر بگوش مستمعین نرسد و نشوند آیا گفته میشود که ابلاغ کرده است شبهه نیست که گفته نمیشود زیرا که آنها نشنیدند و کسیکه رسول است نباید

بگویند بر من بود که کلماتی را ادا کنم حالا که نشنیدید و باد صدای مرا برد دیگر ربطی بمن ندارد و این ابلاغ نمیشود حال آیا فکر میکنی پیغمبر (ص) بچه نوع تبلیغ رسالت فرموده آیا ابلاغ فرموده و حوادث صدای او را ازین برده و بنا نرسیده و با وجود این امر خدا را هم باها که در این جزء زمانیم ابلاغ نموده و اتمام حجت هم شده است یا نشده اگر این طور است که زوری بالاتر از این نیست و آیا پیغمبر معصوم هم بهمین طور تکلیف خود را ادا کرده که دینی آورده و فرمایشاتی فرموده و زحمتی کشیده و کلماتی باقی گذارده بملعبه مردم قرار داده که هر کسی چیزی بران زیاده کرده و کم کرده و تحریفی کرده و تغییری داده و اتمام حجت هم بهمین نحو بر تمام **من علی الارض** و **من فی اصحاب الرجال و ارحام النساء** شده است اگر اینطور تصور میکنی که دیگر برای ما جای حرف نیست و اگر واقعاً ابلاغ فرمود و اتمام حجت نموده است پس دیگر برای احتمالات اصولیین محلی باقی نمیاند و اگر آنچه از کتاب و سنت امر و در دست ما است و غیر این دو هم چیزی نیست مظنون الدلاله و مظنون الصدور است که حجتی باقی نیست و بنا بر این پیغمبر معصوم (ص) کوتاهی نکرده یا توانسته بوجه اتم و اکمل ابلاغ فرماید و اما آنچه را که شنیده از وجود موانع و تقیه شنیده که آن حضرت و سایر حجج داشته اند و غلبه دول باطله و ضعف حجتهای خدا آن امر دیگری است که ربط باین مبحث ندارد و از این بابها امر با آنجا نرسیده که آنها یعنی حجج معصومین دین ناقصی ابلاغ کنند و تکمیل آن را ما و تو بنهائیم و لازمه این حرفها این است که خداوند قادر بر ابلاغ امر خود نشده یا پیغمبر معصوم کوتاهی کرده و این در حقیقت انکار

رسالت است اما پیغمبر (ص) ابلاغ رسالت بنحو اکمل و اتم فرمود و فرمود **اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً** و ابلاغ او همین کتاب و سنت او است که هر دو را محفوظ نگاه داشته و خداوند فرمود **انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون** و همچنین سنت خود را هم حفظ فرموده و خواهد فرمود و با هم امر فرموده اند که از ثقات و ائمه و رواة اخبار ایشان بگیریم و عذری در تشکیک در روایات ایشان نداریم

فصل باز برای تمهید بیان ناچاریم عباراتی هم بزبان اهل اصول بنویسیم چون عبارات ما زیاد ما نوس نیستند و میگوئیم شك نیست که قبل از بعثت پیغمبر (ص) مردم بر حسب انسانیتی که داشتند با هم معاشرت و مجاوره داشتند و مکالمه و مکاتبه مینمودند حاکی داشتند رعیتی داشتند امر و نهی معمول داشتند معاملات داشتند و پیغمبر (ص) برخاست در میانه آنها و بهمان عادت سلوک فرمود و بهمان زبان فرمایشات فرمود و او امر و نواهی فرمود و با همه آنها مخاطبه و مکاتبه فرمود و رسائل بسوی آنها فرستاد چیزهایی را از آنچه عادت نشان بر آن بود حرام کرد چیزهایی را بر حال خود گذارد چیزهایی را واجب قرار داد و امر و نهی خود را بنحو عادی مثل سایر سلاطین بآنها رسانید و آنها هم امتثال نمودند و از جمله آنچه بر آنها حرام فرمود عمل به ما و راء علم بود و آیه در این باب نازل شد **قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق و ان نشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطاناً و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون** و گفتن بغیر علم را نظیر فواحش

و نظیر شرك بخداوند شمرده و اطلاق این لفظ دلالت میکند که جمیع اقسام غیر علم اعم از شك یا ظن یا وهم یا جهل هر چه باشد حرام است و بدیهی است که گفتن و عمل کردن بغير علم از همه فواحش جزیه بالاتر و بدتر است زیرا سرایت آنها چون جزئی هستند باین اندازه نیست و قول بغير علم ذر جمیع اصول و فروع دین سرایت دارد و همه را فاسد میکند و چه بسیار منکرات که باین واسطه معروف و چه معروفها که منکر میشود و چه فتنها و فسادها و جنگها و کشتارها که در نتیجه قول بغير علم پیش میآید که اینک جمیع مفاسد اسلام از همین جا شروع شد و عامه عمیا بهمین دلیل جمیع منکرات را مرتکب شدند حتی اینکه گفتند چون معاویه مجتهد بود باجتهاد خودش جنگ با علی را لازم دانست و گفتند مجتهد اگر رای بصواب دهد و اجر دارد و اگر بخطا برود يك اجر دارد که همان اجر اجتهاد باشد و در این خصوص حدیث جعل کردند و نسبت به پیغمبر (ص) دادند ولی خداوند در قرآن این امر را طوری مؤکد فرمود که هفتاد آیه در این باب نازل فرمود و هیچ فاحشه را باین تأکید حرام نفرمود و پیغمبر (ص) چه اندازه تأکید فرمود و از آل محمد (ع) در حدود هزار و دو بیست حدیث در تأکید این مطلب صادر شد و بعضی از اخبار را برای نمونه ذکر کردیم سابقاً و چون خطر این فاحشه از جمیع فواحش بر امت زیاد تر بود این همه تأکید شد و عمل بعلم را برای امت در جمیع امور واجب شمردند و راه این علم را همان طور قرار دادند که تکرار کردیم و فرمودند از ثقه بگیرید و عمل کنید و مخالفت ثقه را نکنید و رد بر او نه نپذیرید و مخالفت او را در حکم کفر قرار دادند پس همین است علم شرعی که از ما خواسته اند و در فصول سابقه هم شرح

دادیم و همیشه هم در زمان پیغمبر و ائمه اطهار (ص) عمل امت بر همین بود و باخبار آحاد عمل میکردند و انکاری بران نبود و ائمه علیهم السلام تقریر فرمودند و هر یکشان هم مجدداً امر فرمودند که بعضی از اخبار آنرا سابقاً روایت کردیم و خودشان هم تعهد فرمودند که ما حفظ میکنیم اخبار خود را و دین خود را و این وظیفه آنهاست و وظیفه ما هم امتثال است و اگر در اخبار تتبع داری می بینی که امر بتحصیل تو اتر هم نفرموده اند بلکه هیچ شرطی نیست جز اینکه خبر را از شخص ثقه بگیری او خود داند که چه روایت میکند و بگردن خود او است و تحقیق بیش از این مقدور کسی نیست بلکه طبیعت عالم متحمل نیست و اجماع ضرور بهم که در این باب قائم است و اما قول شیخ را که ادعای اجماع میکند بر حرمت عمل باخبار آحاد باید اصطلاح او را فهمید و اخبار آحاد در نزد او اخبار ضعیفه بود که از غیر ثقات روایت شده است و خود او در کتب خود باغلب آنها عمل کرده است ولی مطلب شیخ اینست که از این جمله اخبار ضعیف هر کدام صحت آنها بقراین دیگر معلوم شده و اجماع بر صحت عمل بآنها قائم شده اخبار آحاد نیست و عمل باجماع میکند و آنچه را که اجماع بر صحت آنها قائم نیست اخبار آحاد نامیده است بهر حال که در اخبار ثقات اختلافی نیست و اجماع بر صحت عمل بآنها منعقد است و اخبار متواتره و آیات کتاب شاهد آنست بلکه خلاف آن مطلقاً در حیز امکان نیست و اگر اعتقاد از ثقات بر داشته بشود در دنیا سنگی بر روی سنگی نمی ایستد و رشته جمیع امور عالم که مدارش بر اعتقاد بر ثقات است گسیخته میشود و بهر حال که عمل متقدمین از امت که بر این بود و در این باب شبهه برای کسی نیست و دانستی که

مانیز مخاطب بخطاب شارعیم صلوات الله علیه و مکلف بنفس او امر و نواهی او هستیم نه از این جهت که میگویند اجماع قائم شده که ما شرکت با مخاطبین داریم و لازمه این قول این است که ما امت اجماع باشیم نه امت پیغمبر (۳) پس ما نیز مأموریم که باخبار ثقات بگیریم همچنانکه پیشینیان مأمور بودند و این باب بحمد الله مفتوح است و سد نگر دیده و همچنانکه بنا نبود از شخص ثقة تحقیق و تفحص نایند که این خبر را از که گرفته ما هم نباید تحقیق و تفحص ناییم همچنانکه بنا نبود از زراره و امثال او که از طرف امام توثیق شده بودند سؤال شود که خبر را از کدام واسطه گرفته بواسطه روایت میکنی یا بلا واسطه بلکه خود امام (ع) اجازه میفرمود که واسطه را از میان نیاندازند چنانکه میفرمود در حدیثی که ابان بن تغلب روایاتی از من دارد هر چه برای تو روایت کرد از من تو از من روایت کن یا اینکه خدمت حضرت ابی عبدالله (ع) عرض شد حدیث را از شما میثوم از پدر شما روایت میکنم یا از پدر شما شنیده ام از شما روایت میکنم فرمود هر دو علی السوی است الا اینکه از پدرم روایت کنی احب است در نزد من و در حدیث دیگر فرمود هر چه از من میثوی از پدرم روایت کن و اخبار دیگر در این باب رسیده است که همه اصحاب روایت کرده اند و عمل کرده اند و هکذا جمیع اخباری که وارد شده است از ثقة بگیرید یا شک در روایت آنها نکنید و غیرها هم مطلق است و عام است و مقید نیست باینکه با واسطه روایت کند یا بدون واسطه و در هیچ حدیثی شرط نکرده اند که خبری که ثقة روایت میکند و معتقد بصحت او است باید بدون واسطه باشد حالا

اصطلاحی کرده اند مرسل و مسندی قرار داده اند اینها اموری است که در اخبار نیست ما خبر ثقة را میگیریم مرسل باشد یا مسندی ولی برای و اجتهاد اشخاص نمیگیریم زیرا که نهی از آن شده است و این است علم شرعی که شارع مقدس قرار داده است تو هر چه میخواهی اسم آنرا بگذار و ما هیچ در صدد نیستیم و بحثی در این باب نمیکنیم که چرا شارع اینطور امر فرموده و علت این چیست و وجهش چیست و آیا علم عادی حاصل میکنیم یا ظن عادی یا علم عقلی یا غیر آن ما میگوییم این دستور شارع است (۳) و این دین خداست و اسمش را هم علم گذارده ایم برای اینکه علم قطعی داریم که دست حجت عصر صلوات الله علیه بر روی این اخبار است و اینها را با همه احتمالات متصوره محفوظ خواهد داشت و با این اطمینان احتیاطی از هیچ چیز نداریم و جمیع حرفها و استدلالات اصولیین را زیادی و در غیر مورد میدانیم و بالاخره با همه حرفها هم که میزند راه دیگر هم غیر از همین ندارند مگر اینکه نخواهند عمل نایند ولی در مقام عمل ناچار از عمل بهمین اخبارند هر چه میخواهند اسمش را بگذارند

فصل آنچه گفتیم از وجوب و لزوم اعتماد بر ثقات صحیح در کلیه اخبار بود بنحو اجمال و در این فصل بعضی اخباری که رسیده است در اینکه در جزئیات احکام هم بنا بر همین است و شارع مقدس و ائمه اطهار اینطور قرار داده اند از کتاب شرح تنبیح روایت میکنیم تا بدانکه در کلی و جزئی حکم شارع بر اعتماد بر شخص ثقة است و اما آنچه شنیده و روایت شده است که در بعضی احکام شهادت عدلین را لازم شمرده اند یا در مقاماتی چهار شاهد قرار داده اند یا در احکامی شیاع را معتبر دانسته اند در آن

موارد خصوصیات دیگر ملحوظ است و سیاست آن طور اقتضا کرده و مفهومش این نیست که يك عدل اگر شهادتی داد و روایتی کرد نعوذ بالله دروغ است و از این جهت باید حرف او بشهادت عدل دیگر تأیید شود بلکه این مطلب در موارد مخصوص خودش بجهات و علل دیگر است که این رساله مقتضی ذکر آنها نیست و علاوه بر آن تنقیح مناط و علت حکم شرعاً و وظیفه مانیت زیر آن حکمی منصوص العله نباشد اجرای آن در مقام دیگر حرام است ولی در بسیاری از موارد خبر ثقه و احد را هم نمیتوان رد کرد و آنچه او بگوید قائم مقام علم است روایت شده است از اسحق بن عمار از ابی عبدالله (ع) گفت سؤال کردم از اینکه مردی در نزد من دنانیری داشت و مریض بود و بمن گفت اگر حادثه بر من رو داد بیست دینار بده بفلان و بقیه را بده به برادرم و مرد و من هم در مرگش حاضر نبودم و شخص مسلم راستگویی آمد نزد من و گفت فلان امر کرده است بتو بگویم از دنانیری که امر کردم برسانی برادرم ده دینار را تصدق بده و در میان مسلمین تقسیم کن و برادرش هم نمیداند که دنانیری نزد من هست فرمود میبینم که ده دینار را تصدق بدهی انهی و در این خبر خبر ثقه را بمنزله مشاهده و سماع از صاحب مال قرار داده اند و این را ناسخ آنچه اول از صاحب مال شنیده بود قرار داده اند و این منتهای اعتماد و اعتبار است و از حضرت ابی جعفر است (۱۴) در کسیکه در شب مهتاب بگمان اینکه صبح شده نماز بکند و بخوابد تا بعد از طلوع آفتاب پس خبر داده بشود که در شب نماز کرده فرمود اعاده میکند نمازش را در اینجا هم خبر ثقه را قائم مقام علم قرار داده اند و از حضرت ابی عبدالله (ع)

روایت شده است در مردی که کنیزی را بخرد از مردی و میگوید که من وطی نکرده ام با آن فرمود اگر وثوق دارد بان مرد با کی نیست که وطی نماید با کنیز ملاحظه بکن که با وجود لزوم احتیاط در فروج با اعتماد بقول يك نفر ثقه تجویز فرموده است و فرمود حضرت ابی عبدالله (ع) و کیل هر گاه و کیل قرارداد شده و از مجلس برخاست امر او همیشه نافذ است و وکالتش ثابت است تا عزل از وکالت بوسیله ثقه با و برسد یا موکل مشافهه او را عزل نماید اینجا هم خبر ثقه را عدیل مشافهه قرار داده اند و عرض شد حضرت ابی عبدالله (ع) خبر بده بمن کسی که اقرار نکند در باره شما در لیلۃ القدر بطوری که فرمودی و انکار هم نکند فرمود اگر حجت قائم شده باشد بر او بوسیله کسی که وثوق دارد با او معذلتك اعتماد نکند پس کافر است و اما کسیکه نشنیده است معذور است تا بشنود بعد از آن فرمود یومن بالله و یومن للمؤمنین بین که چطور خبر ثقه را بمنزله وحی خدا شمرده است و ترك و ثوق بان را کفر شمرده است و از عیسی بن منصور روایت شده است که خدمت حضرت ابی عبدالله (ع) بودم در روزی که شك بود از ماه رمضان است یا نه فرمود یا غلام نظر کن بین سلطان روزه گرفته است یا نه رفت و برگشت عرض کرد نگرفته فرمود صبحانه آوردند و خوردیم بین چطور امام (ع) در روزه فریضه اعتماد بخبر غلام فرمود بجهت اینکه ثقه بود نزد آن حضرت و از سماعه است که گفت سؤال کردم از امام (ع) از مردی که تزویج نماید ختر کی را یا متمعه نماید و مرد ثقه یا غیر ثقه با و خبر بدهد که این زن من است و ینه هم ندارم فرمود اگر ثقه است نزد یکی

تایید با آن زن و اگر غیر ثقه است پس قبول نمیشود از او و سؤال شد
حضرت ابی عبدالله (۳۴) با که معامله کنم و از که بگیرم و قول کرا
قبول کنم فرمود عمری ثقه من است پس آنچه برساند بتوانم پس از من رسانده
است و آنچه بگویند بتو از من میگویند پس بشنو از او و اطاعت کن پس
بدرستی که او است ثقه ما مومن انتهی بین که وثاقت و امانت را بمنزله
شدن از امام قرار داده و این اخبار و غیر اینها عموماً مطابق با کتاب
خدا و احیای ضروری است پس بمنزله علم است در شرع و این است علم
شرعی که تقریر و تأیید امام (۳۵) با او است حالا من و تو اگر وجه آنرا
تفهمیم هم نقلی نیست و باید مطیع امام باشیم پس باین علم عمل میکنیم نه از باب
اینکه ظن خاص است یا ظن مطلق بلکه از جهت اینکه امر خداست
و امر پیغمبر و امر جهت عصر عجل الله فرجه و مطاع است و این است کیفیت
حصول علم ما اگر خواستی تو هم پند بگیر اگر نخواستی تو هم اجتهاد کن
هَذَا جَنَائِی وَ خِیَارِی فِیهِ وَ کُلُّ جَانِیْدَةٍ فِیهِ
فصل بعد از آنی که کیفیت علم شرعی را اجمالاً دانستی ان شاء الله
و باب علم باخبار و احکام آل محمد علیهم السلام بر تو مفتوح گردید مانی
نیست هر گاه خبری را از شخص ثقه گرفتی که او را مشاهده کنی و شفاهاً
از او اخذ کنی و بشنوی یا در کتاب او به بینی که علم عادی داشته باشی
که کتاب از او است که عمل بکنی بآن خبر یا بر دیگری روایت کنی
دیگر محتاج با اجازه بخصوصی نیستی که آن شخص ثقه تصریح نماید که
از من روایت کن یا از این کتاب روایت کن و اینها دقتها می است که
اصحاب نموده اند و در اخبار باین درجه اشکالات نیست چنانچه عرض

میکند حضرت امام رضا (۳۶) که مردی از اصحاب ما کتابی بمن میدهد
و نمیگوید این کتاب را از من روایت کن فرمود اگر علم پیدا کردی
که کتاب از او است پس روایت کن از او و مناط را علم قرار داده و حضرت
ابی جعفر ثانی (۳۶) عرض شد جعلت فداک مشایخ ما از حضرت ابی جعفر
و ابی عبدالله (۳۶) روایاتی کرده اند و چون ثقیه شدیداً داشته اند کتب
خود را بنهان کرده اند و از آنها روایت نشده بعد از آنی که از دنیا
رفته اند آن کتب منتقل یا شده است فرمود حدیث بکنید بآنها که حق
است پس فرق ندارد که عالم حدیث را بر تو قرائت کند و اجازه بدهد
یا تو بر او قرائت کنی و اجازه بدهد یا کتاب را خودش بدست تو بدهد
و اجازه روایت بدهد که این را مناوله میگویند یا خودت در کتاب او بینی
که این را وجاداً میگویند علی ای حال اگر علم حاصل کردی روایت
میکنی و هیچ مانعی نیست و البته شروط دیگری هم برای روایت هست که
در جای خود مذکور است و منظور ما استقصای آن شروط نیست و ام
آنها تعقل و تفهم حدیث است و معرفت لحن آل محمد علیهم السلام که بدون
این معرفت کسی محدث نمیشود و ترك روایت در صورتی که تفهمیده
باشی معنی روایت را البته از روایت کردن اولی است و اما شروطی را
که مجتهدین شرط کرده اند و علوم متعدده را که شمرده اند اغلب آنها
مأخوذ از سنن است که از شروط اجتهاد قرار داده اند و در اخبار
مذکور نیست و ما اصل اجتهاد را رد کردیم تا چه رسد بشروط آن و در
این مقام هم در صدد تفصیل این مراتب نیستیم و اگر باز تو دید ناپند که
در باب سهوها و اشتباهات رواة چه میگویند مثل سهوهای مرحوم شیخ طوسی

را که اغلب از علماء واصحاب بآن بر خورده اند و نوشته اند که کمتر حدیثی است که شیخ روایت فرموده و در متن آن یاسندان سهو نکرده باشد و هكذا اشتباهات سایرین و غلطیهای نسخه کنندگان و غیرها اینها را چه میکنید عرض میکنم در این باب هاجم هیچ اشکالی نیست اولاً تا حدی که مقدور است سعی در تصحیح اغلاط و دست آوردن نسخ صحیحه باید کرد همان طوری که معمول است و علماء سعی میکنند و تصحیح میکنند و ممکن است در مقامی اصلاح هم نشود آن قسمت را بحال خود میگذاریم و در جمیع اعصار امر بهمین منوال بوده است و لا یكلف الله نفساً الا وسعها کما اینکه اگر قرآن مغلوطنی داشته باشی چه میکنی البته او را تصحیح میکنی و همیشه بنا بر همین بوده و زحمات اصحاب و محدثین ما همه در همین امر بوده است و چه سعی ها که نموده اند و کتب خود را تصحیح نموده اند و چه بسیار که اشتباهی یا سهوی باز باقی میماند و عالم دیگر بعد از مدتی تصحیح مینماید و تکلیفی غیر از این نیست و دستور بخصوصی غیر از همین قاعده در اخبار نقر موده اند و همین رویه را تقریر فرموده اند و در فصول سابقه شرح دادیم که دستور این است خبر را از ثقة بگیریم و هیچ نقر موده اند علم عقلی یا عادی پیدا کنید که این حدیث صحیح است و سهو در آن نشده و اشتباه ندارد و هیچ نقر موده اند که شخص ثقة معصوم است و سهو و خطا در کلمات او نیست همه اینها محتمل است بلکه یقین است و اگر از این را بخواهی و از د بشوی بمطلب نمیرسی و علم عادی حاصل نمیشود که سهل است مظنه هم که اصولین میگویند کمال مسامحه است و حاصل نمیشود بلکه هم حاصل نمیشود ولی ما را کار باین مطالب نباید باشد امام ما امر فرموده که احکام ما را از

ثقة ما بگیرد ما اطاعت میکنیم خواه سهو کرده باشد یا خطا یا اشتباه هر چه باشد بلی در کتب و رواة اگر با اشتباهی بر خوریم که عادتاً یقین کردیم تصحیح میکنیم ولی معذک این علم قطعی نمیشود ای بسا اشتباهات دیگر هم دارد که نه من فهمیدم نه سایرین ولی معذک حکم خداست و عذری نیست برای احدی از موالی آل محمد که شك نمایند در آنچه رواة ثقة روایت کرده اند و اجماع ضروری قائم شده است که باید همین اخبار را گرفت هم چنانکه اجماع ضروری قائم شده است که همین قرآن که در دست است صحیح است با اینکه همه احتمالات اخبار در قرآن هم هست و اینکه خیال میکنند که قرآن بنقل متواتر یا رسیده اشتباه است باری حدیث را از ثقة باید بگیریم نه با این اعتقاد که شخص ثقة معصوم است و سهو نمیکند بلکه با علم بهمه این احتمالات و اینکه هیچیک از اینها بر امام ما پنهان نیست معذک اینطور فرموده و صلاح ما را در این دانسته است و این است علم شرعی قطعی

فصل بعد از آنی که طریقه علم شرعی اجمالی را بنوع اخبار موجوده وارده از طرق ثقات اصحاب و کتب معتبره ایشان که نسبت آنها بمؤلفین آنها عاده متیقن است دانستی باقی میانند سخن در مفاهیم و معانی این اخبار که برای اصحاب ما اصولین در این مقام بحثها است و گفتگوها و تحقیقها دارند که ذکر آن تفصیلات حقیقتاً زیادی است و باعث تشویش ذهن و تولید مایخولیا است و جان کلامشان این است که ما از این اخبار و احتمالاتی که در وجود و معانی آنها میرود علم حاصل نمیکنیم مگر با اجراء اصول اجتهادیه که بآن وسائل تحصیل ظن مینمائیم و حتی بعضی

تصریح میکنند که عمل ما با اخبار آل محمد علیهم السلام نه از این حیث است که اخبار ایشان است بلکه از این حیث است که ظن مجتهد است و این کلمه بسیار بزرگی است اگر کسی بفهمد زیرا که بر اهل معرفت پوشیده نیست که ظن مجتهد حائلی است نفسانی که بر او حاصل میشود و منسوب با او است و این اخبار را دانستی که مجملأ صا در از مصادر عزت و جلال خدای عز و جل است با این وصف کسی راضی بشود و بگوید عمل باخبر از حیث خود آنها نمیکنم و بظن مجتهد راضی بشود معلوم است باین قاعده باید امت ظن مجتهد بود نه امت مصادر اخبار خلاصه که رویه ما بر این نیست و اثبات میکنیم که بمدلول آنها هم علم حاصل میشود باین طریق که میگوئیم قبل از بعثت پیغمبر (ص) ما بر حسب فطرت و عادت با هم معاشرت و صحبت داشتیم و کلامه میکردیم و مراد یکدیگر را میفهمیدیم و معاملات داشتیم پیغمبر (ص) هم که تشریف آورد با همان زبان سخن فرمود و ابلاغ امر پروردگار را فرمود و فهمیدیم که چه فرمود در حالی که در هیچیک از فرمایشات او اجراء اصول عشره نمیشد و اصلا مردم این حرفها را نمیدانستند و این اصول در کار نبود و بر حسب عرف مردم سؤال و جواب و امر و نهی میفرمود حالا تو هر چه میخواهی اسمش را بگذار علم حاصل میکردند یا مظنه یا وهم هر چه تو میگوئی بنا بر این بود با همین لغت متداوله عربیه صحبت میکردند و میفهمیدند عبادان نشان معاملاتشان نکاحشان جمیع امورشان دایر مدار همین الفاظ و معانی متداوله متعارفه اینها بود مفهوم همین عبارات را هر کس اطاعت میکرد مرضی پیغمبر (ص) واقع میشد هر کس مخالفت همین کلمات را

میکرد مردم و دواعی و ملعون میشد همین کلمات پیغمبر را که مردم شنیدند بسا یرین هم رسانیدند با اهل و عیال و متعلقان و رعیت و غیر هم رسانیدند آنها هم شنیدند و همان معانی مصطلحه معروفه را فهمیدند و عمل کردند هر جا که عبارتی را نمیفهمیدند توضیح میخواستند و بر آنها تکرار میشد و در هر مورد که پیغمبر (ص) اصطلاح مخصوصی داشت که آنها سابقه نداشتند مکرر بیان میفرمود و حالی میکرد و همین رویه را تفریر و تآیید فرمود بعد از پیغمبر (ص) هم که اصحاب همان اخبار و فرمایشات را روایت میکردند و دیگران هم همان معانی متداوله معروفه بین خودشان را از آنها میفهمیدند ائمه اطهار (ص) هم که در میان بودند و میدیدند خودشان هم که همین کار میکردند و طریقه ابلاغ همین بود و تمام دین را پیغمبر (ص) بهمین طور و بهمین عرف و بهمین زبان ابلاغ فرمود و اگر ایشان از این عبارات و کلماتی که فرمودند مراد دیگر دانستند البته لازم بود که خودشان بیان بفرمایند زیرا عرف غیر از معانی عرفیه چیزی نمیدانند احیاناً در مقامی هم که معنی شرعی و اصطلاح بخصوصی داشتند که با کمال تصریح و توضیح همانطور که قاعده ابلاغ است بیان فرمودند و اما اینکه در بعض اخبار است که کلمات ایشان ذو وجوه است معنی این نیست که وجه ظاهر مرادشان نباشد البته وجه ظاهر را اراده کرده اند معانی باطنیه هم دارد که هر کس بفهمد آنها را هم میفهمد هر کس تفهمد که همان وجه ظاهر را که البته مراد پیغمبر و امام است میفهمد و اما در باب قرآن اگر چه در حقیقت فهم آن کار هر کس نیست و کلام خداست که بعلم خود نازل فرموده و بر پیغمبر (ص) و اهل بیت او نازل شده و آن سر حلیب است بسوی حلیب و رمزی است

که دیگران بر او مطلع نمیشوند و تاویل آنرا جز خداوند و راسخین در علم کسی نمیداند و اساساً برای اینکه افراد امت شخصاً هر يك بتواتر از آن استفاده نمایند نازل نشده و خطاب بشخص یغمبر است (۳) و اهل بیت او با همه این مراتب در آن هم کار را سهل و آسان فرموده اند بطوریکه احتمالاً اشاره میشود ولی متذکر شدم مقدمه عرض کنم جا داشت که علما و اصحاب همه اشکالات و احتمالاتی که مبدهند همه را در قرآن قرار بدهند و حقیقتاً مسموع هم بود برای اینکه خدا و رسول هم در هزار جا تصریح کرده اند که فهم معانی و تاویلات قرآن شان همه کس نیست و کسی نمیداند در هر آیه چه اراده شده و مقصود پروردگار چه بوده است و اگر میخواهی باخبر و اراده در این باب مراجعه بکن و بین چه فرموده اند و تا چاریم یکی دو حدیث را تیر کتا روایت نائیم الا اینکه تفصیل این مطلب از حد این رساله خارج است خداوند میفرماید **بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم** و میفرماید **ثم اورتنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا و فرمود و انه لذكرك و لقومك و فرمود و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم** و فرمود یغمبر (۳) در حدیثی که خداوند نازل فرمود بر من قرآن را و قرآن است که هر کس مخالفت نماید آنرا گمراه میشود و هر کس علم آن را در نزد غیر علی بگوید هلاک میشود و در احتجاج روز غدیر خم فرمود علی است مفسر کتاب خدا و داعی بسوی او تا اینکه فرمود پس قسم بخدا هر گز بیان نمیکند بر شما زواج آنرا و واضح نمیکند بر شما تفسیر آنرا مگر آن کسی که من دست او را گرفته ام و فرمود حضرت حسن بن علی العسکری (۴) در تفسیرش بعد از کلامی از رسول خدا (۳) فرمود آیا

میدانید کیست متمسک بقرآن آن کسی که بواسطه تمسک با و باین شرف بزرگ میرسد او آن کسی است که قرآن و تاویل آن را از ما اهل بیت میگیرد و از وسایط سفرای ما بسوی شیعیان نه از آراء مجادلین و قیاس قیاس کنندگان تا آخر حدیث که جمیعاً در این باب است و اختصاراً روایت نکردیم و فرمود حضرت رضا علیه السلام که یغمبر (۳) فرمود که خداوند عالم عز و جل فرمود ایمان نیاورده است بمن هر کس تفسیر بکند کلام مرا بر آیی خودش و فرمود امیر المؤمنین علیه السلام به پر هیز از اینکه تفسیر بکنی قرآن را بر آیی خودت تا اینکه تفقه بکنی و بفهمی آن را بوسیله علما زیرا ای بسا تنزیلی که شیهه بکلام بشر است و حال اینکه کلام خداست و تاویل آن شیهه نیست بکلام بشر همچنانکه هیچ چیز از خلق او شیهه باو نیست همچنین فعل خدای تعالی شیهه نیست بافعال بشر و چیزی از کلام او شیهه نیست بکلام بشر پس کلام خدای تبارک و تعالی صفت او است و کلام بشر افعال خود آنها است پس شیهه نیست کلام خدا بکلام بشر پس هلاک میشوی و گمراه میشوی عرض میکنم اخبار را لا تحصی در این خصوص و اراد است و اختصاراً ترک کردیم و شبهه نیست که معنی و تفسیر و تاویل کلام خدا را باید از خود یغمبر (۳) گرفت که مخاطب خداوند است و از اهل بیت او که فرمود خداوند **انه لذكرك و لقومك و قوم او اهل بیت او** بند در این مقام که اهل ذکرند و فرمود **فاسألوا اهل الذکر ان یتعلمون و نزول این آیه هم در باره ایشان است** بهر حال قصدم این است که جمیع مشکلات در قرآن است زیرا که شیهه بکلام بشر نیست و چیزی دور تر از عقول رجال از تفسیر قرآن نیست

معد لك دیده میشود که اصحاب ما آن اشکالاتی که در اخبار میکنند که بزبان ما و برای تعلیم و هدایت و تربیت و انعام حجت بر ما وارد شده و مطلقاً این مشکلات را ندارد و بسیار صاف و ساده بیان شده آن اشکالات را در قرآن کمتر میکنند و در هر مورد هم بتفاسیر عامه میگیرند که در واقع و حقیقت میتوانیم بگوئیم رجوع بان تفاسیر حرام است برای اینکه جمیعش برای واستحسان خودشان است و بر وایت از آل محمد علیهم السلام نیست و مجادلاتی است که خودشان در قرآن میکنند و حرام و محرم است خلاصه و سخن ما فعلاً در این موضوع نیست و مطلب ما این بود که در باب قرآن هم با همه اشکال و اغلاق و وجوه محتمله و بواطن متعدده و تأویلات زیادی که دارد و علم انهم برای عامه مکلفین مبذول نیست و بعرف آنها هم در حقیقت نیست ولی در مورد عمل ماها تکلیف را سهل قرار داده اند و فرموده اند در تفسیر آن رجوع باخبار اهل بیت (ع) نائیم و از رواة اخبار و ثقات اصحاب بگیریم و عمل نائیم پس مرجع در فهم معانی قرآن هم باز همان اخبار است که مراد از آنها هم همان معانی عرفیه است که مفهوم و متبادر از آنها است و از اول تا آخر بنای محاوره بر همان بوده است و همین را تکلیف ما و تو قرار داده اند و همین را خدا و رسول از رعیت خود خواسته اند حالاً اسم این را اصولیین هر چه میخواهند بگذارند و نمیدانم این علم است یا ظن هر چه هست همین است و نیز سابقاً بیان کردیم که جمیع امت زمان غیبت هم امت پیغمبرند (ع) و مخاطب بخطاب اویند و پیغمبر (ع) مبعوث بسوی ما و ما مور با بلاغ بسوی ما هم هست و اما اینکه میگویند پیغمبر (ع) مبعوث بر همان مشافهین است و ماها هم ثابت شده است باجماع

که شرکت با آنها داریم حرف بی معنی است و معنیش این است که پیغمبر بسوی ماها مبعوث نشده پس ابلاغ با هم نباید بفرماید پس مبلغ و رسول ما باین قاعده دیگری خواهد بود و حال اینکه آن بزرگوار خطاب بجمیع مردم میفرماید که یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً و این خطاب بجمیع بشر است و باین قاعده که میگویند ما امت اجماع خواهیم بود و اگر علما اجماع نکرده بودند ما امت هیچ کس نبودیم بهر حال که این مطلب بهیچ قاعده درست نیست پس این کتاب را هم باین قاعده بر ما نازل فرموده این سنت را هم بر ما قرار نداده و بعلاوة اجماعی که میگویند اگر کاشف از قول امام نیست که ما امت علما و اهل حل و عقد باید باشیم اگر کاشف از قول امام است خود امام از طرف کی دعوت میفرماید اگر از طرف خودش است که خلیفه پیغمبر نباید باشد نمود بالله و ما هم مانند ستیان خودمان امامی نصب کرده ایم و اگر از جانب پیغمبر است شما که میگویند خطاب پیغمبر بمشافهین است و بقول شما باز بر میگردد بهمان اجماع و اگر از جانب پیغمبر است (ع) باین معنی که خود امام (ع) نفس پیغمبر است پس داعی خود پیغمبر است و ما هم امت خود پیغمبریم و مخاطب بخطاب او و امر و نهی او باها هم هست و امر و نهی او عبارت از همین امر و نواهی است که در اخبار است پس با ما هم بهمین زبان تکلم فرموده و مفهوم اینها هم که همین مفاهیم عرفیه است که ما میفهمیم و مقصود پیغمبر هم البته همین مفاهیم بود و اگر غیر اینها بود البته مبیا است توضیح فرماید کما اینکه در هر مورد که غیر معنی اصطلاحی و لغوی را منظور داشته اند توضیح داده اند در آن توضیحات هم باز بعرف ما سخن گفته اند

پس این احتمالات جز تشکیکاتی نیست و در حقیقت بهانه ایست که راهی برای اجرای اصول اجتهادیه پیدا شود و باز ظن مجتهد را دخالت بدهند و ما را امت و مقلد ظن مجتهد قرار بدهند در حالیکه جمیع ما امت پیغمبریم و بعد از پیغمبر آخر الزمان پیغمبری مبعوث نمیشود پس هر چه از همین اخبار میفهمیم طبق عرف و لغت عرب که تحصیل آن برای همه کس مقدور است همان حجت خواهد بود و همان است که حضرت حجت عصر عجل الله فرجه پسندیده و امر بآن فرموده و تقریر آن حضرت بر آن قرار گرفته است پس هیچ اشکال در کار نخواهد بود و چه فرق است بین فهم اخبار و فهم سایر کتب علمی و اشعار عربی و خطب و عبارات آنها همان طور که در آنجا از انساق کلام و ارتباط صدر و ذیل عبارات مطلب را میفهمی در این جا هم میفهمی و همان طور که در آن مقامات شک و شبهه عادتاً نمیکنی در اخبار هم نباید شک و شبهه بکنی و حال اینکه در کلمات سایرین لغزها و معامها و اظهار فضیلتها است که هیچیک از اینها در اخبار نیست خاصه در اخباریکه برای بیان احکام شرعیه است که مخاطب بآنها عامه مکلفین هستند و بر فرض اینکه در اخبار هم متشابهاتی وجود دارد در مورد تشابه اگر واقعاً مطلب معلوم نشد عمل نمیکنیم همان طور که دستور صریح داریم فرضاً هزار حدیث هم متشابه المعنی باشد چه مانعی است دستور ما عمل بمحکمات است متشابه را بحال خود میگذاریم و اگر بگوئی باب علم بمحکمات هم مسدود است این خلاف وجدان است و دلیل صحت عرایض ما یکی عمل خود اصولیین است که بهمین اخبار در موقع عمل استدلالها وارد و بحثها میکنند و موافق همین قواعد معموله عربیه و اشعار عرب در

جاهلیت و اسلام استدلال بر مراد میکنند و از اصول اجتهادیه بکلی غفلت میکنند بهر حال که جمیع این احتمالات که در مقام علم گفته اند جز شکوک و شبهات و خیالات چیز دیگری نیست و هیچیک از اهل لسان این خیالات و شبهات را نمیکند و جمیعاً بر فطرت جاری میشوند و وجدانی که ادعا میکنند که سد باب علم وجدانی است همان وجدان اصولیین است و اشخاصی که ذهنشان مسبوق باین شبهات نیست این تصورات را ندارند پس استخراج احکام از معانی ظاهراً عرفیه اخبار و محکمات آثار ائمه اطهار صلوات الله علیهم ما کر اللیل و النهار الحمد لله ممکن است و باب آن مفتوح است

باب دوم در تقلید میت

فصل بر مطالعه کنندگان کرام و اخوان مکرم از مطای فصول سابقه اعتقاد ما ظاهر شد که اجتهاد و تقلید را بمعانی اصطلاحیه مذکور که مراد از اجتهاد استفرغ و جمع مجتهد است در تحصیل مظنه بحکم شرعی و استدلال بدلائل اعتباریه عقلیه در احکام شرعیه و استحسانات و قیاساتی که معمول شده و جمیعاً برخلاف کتاب و سنت است و مراد از تقلید امثال مقلد باشد از این قبیل بدون سؤال از دلیل و برهان بطوریکه در تعریف تقلید مینویسند مطلقاً قبول نداریم و معتقد نیستیم و تقلید احدی از مجتهدین را در احکامی که بشرح فوق نموده باشند نمیکنیم و خدای احد واحد که بر عقیده ما آگاه است گوهمه خلق هم بداند و بقدری که مقتضی بود دلایل خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و اجماع و ضرورت شیعه از صدر اول الی الآن ذکر کردیم که مطلقاً اجتهاد و تقلید

بمعانی مذکوره در میانه شیعه نبوده و نیست و نباید باشد و حضرت حجت
عصر عجل الله فرجه هم تأیید فرموده است و در این زمان کم شده است
زیرا برای حرف باطل جولانی بیش نیست و آنچه که باقی و دائم است
حق خواهد بود و اگرچه که در الفاظی هم که اصطلاح کرده اند ما نزاعی
و مشاحه نداریم و ما هم لفظ مجتهد و مقلد میگوئیم ولی البته از این الفاظ
همان معانی که خدا و رسول پسندیده اند اراده میکنیم و البته که اطلاق
لفظ مجتهد بر کسی که در معرفت خداوند و عبادت و بندگی او و عمل
با احکام ایشان و گرفتن روایات از مأخذ شرعی آن دارد یا بر دیگران از
سایر اخوان مسلمین و مؤمنین خود روایت میکند هیچ مانعی نیست و در
اخبار هم باین معنی استعمال شده است باین شرط که از خودش رأی
نداشته باشد و در حزئی و کلی امثال امر خدا و رسول را داشته باشد و
مقلد هم کسی است که اخذ احکام و روایات را از چنین کسی مینماید و
عمل بقول او میکند اما نه اینکه بدون دلیل و برهان باشد بلکه با دلیل و
برهان عقلی بعد از آنی که معرفت چنین کسی را حاصل کرد و فرض
اطاعت او را دانست آنوقت در جزئیات احکام سؤال دلیل و برهان
نمیکند برای اینکه اهل این مدرک نیست و چون چنین شخصی را تفه و امین
دانسته اطمینان با او میکنند و از او تقلید میکنند که تقلید امام خود را کرده
باشد و سابقاً روایت کردیم که بقول مطلق فرموده اند لا تقلید الا
عن امام معصوم و تقلید احدی غیر از امام مستقلاً جایز نیست و در
شریعت نهی شده است و اطاعت احدی غیر خدا و رسول و اولی الامر که ائمه
اطهار صلوات الله علیهم باشند واجب نیست بلکه جایز نیست و فرمودند

انما الدین من الرب امره ونهیة حال با این تفصیل اگر دین خود را
که از روایت اخبار آل محمد علیهم السلام و امانت ایشان و حجج ایشان
میگیری و عمل میکنی اسم این را خواسته باشی تقلید بنگذاری مانعی
ندارد و در عرف شرع هم استعمال شده است و اصلاً دانسته آید که
معرفت شخص راوی یا ققیه یا محدث با اصطلاحاتی که ما داریم و ما خود
از اخبار است یا معرفت مجتهد بطوریکه اصطلاح کرده اند از اصول
دین است و مرحوم میرزا هم در قوانین تصریح میفرماید که معرفت
مجتهد از اصول دین است و در اصول دین میدانی که تقلید جایز نیست
و معرفت اصول دین دلیل و برهان عقلی میخواهد پس تقلید کسی را بدون
دلیل و برهان نباید کرد ولی بعد از شناختن راوی با دلیل و برهان اطاعت او
را تقلید میگوئیم و مانعی نیست و اینکه ما منع میکنیم تقلید مجتهد است بآن
معنی که اصطلاح کرده اند یعنی آن کسی که تصریح کند علم بحکم
شرعی پیدا نمیکند و آنچه میگویند از مظنه و تخمین است یا آنکه دلیل عقل
خود را با قواعد موضوعه که ما خذی از اخبار ندارد مناط میداند و بانها
حکم میکند تقلید چنین مجتهدی جایز نیست و همین اقرار بر دلیل محکم ما
است که تقلید چنین کسی جایز نیست خلاصه بنا بر مراتب معروضه احتیاجی
باینکه در باب تقلید حی و میت و جایز بودن یا جایز نبودن آن و اختلافات
زیادی که در این باب بین اصحاب هست تفصیلی بنویسیم نبود زیرا که ما
اصل اجتهاد را بآن معنی اصطلاحی تفسیر کردیم و دیگر در جزئیات آن
حرف زدن زیادی است و واضح است جائیکه تقلید مجتهد زنده جایز نباشد
تقلید مجتهد مرده چه صورت دارد الا اینکه در اول کتاب و عده کردیم
و بعلاوه برای توضیح بیان ناچاریم در این خصوص هم فصولی بنویسیم و در

این مقام هم باز با اختصار می‌کشیم و با همان زبان ساده معمولی صحبت می‌کنیم و اگر وارد بر رد و بحثهای اصحاب هم بشویم سعی داریم آنها را با عبارات ساده بیان کنیم

فصل برای استحضار عامه مینویسیم که اصحاب رضوان الله علیهم در این باب بر یک قول نیستند و اقوال زیادی دارند جمعی از ایشان از تقلید میت مطلقاً منع کرده‌اند و جایز نمیدانند چه اینکه در حیات آن مجتهد هم تقلید او را می‌کرده یا نمی‌کرده جمعی دیگر تقلید میت را جایز میدانند برای کسیکه در حیات آن مجتهد تقلید او را می‌کرده و جایز دانسته‌اند که بعد از مرگ او هم بر تقلید او باقی بماند و بعضی تقلید میت را تجویز میکنند و قیاساً مجتهد حی در میانه نباشد و اگر مجتهد حی موجود باشد جایز نمیدانند و بعضی هم تقلید میت را جایز دانسته‌اند ابتداءً و بقاءً مثل بعضی از اخبار بین و هر طایفه بر مذهب خود دلایلی دارند و البته منشاء این اختلاف جهات زیاد دارد یکی اختلافی است که در نفس اخبار مشاهده میشود و یکی دیگر اختلاف افهام فقها در وجه جمع آنها و تعیین موضوع هر یک از اخبار وارده و یکی از جهت اختلاف انظار و وجوه اعتباریه و دلایل عقلیه که هر یک اقامه میکنند که در بی در مان همین جا است و سایر وجود اختلافات حل میشود و اگر تمام منظور متابعت اخبار باشد چون میزان قویم در دست است ممکن است رفع اختلاف بشود ولی استحسانات و عقول مختلفه است که حد یقف ندارد و وجه جمعی هم ندارد مگر اینکه طبق دستور شرع مقدس عقلهای ناقصه را کنار بگذارند و در دین خدا دخل و تصرف نکنند و حضرت صادق علیه السلام فرمود آن

دین الله لا یصاب بالعقول خلاصه و قول مشهور بین اصحاب همان قول اول است که تقلید میت جایز نیست و باید از مجتهد حی تفحص نمود و تقلید او را کرد و بفرمایند وجه عبادات اشخاص قبول در گناه خداوند نیست و مرحوم شیخ اوحد اعلی الله مقامه و مرحوم سید اجل اعلی الله مقامه نیز تأیید این قول را می‌فرمایند و تقلید میت را جایز نمیدانند و موافقت با مشهور می‌فرمایند و دلایلی هم اقامه میکنند ولی باید اصطلاح و کلمات هر یک را فهمید و کلام هر یک را حمل بر منظور و مصطلح خودش نمود که از انصاف خارج نشویم مثل اینکه مرحوم مولای بزرگوار و جد امجد آقای حاج محمد کریم خان اعلی الله مقامه موافقت با قول اخیر می‌فرماید و تقلید میت را جایز میدانند و علی الظاهر قول آن بزرگوار با فرمایشات شیخ اوحد و سید امجد مخالف بنظر می‌آید و در نظر کسی که سطحی‌نگاه بکند و بعمق فرمایش ایشان بر نخورد و باشد بسیار غریب می‌آید و البته این طور انتظار نداشته و حق هم داشته زیرا که آقای مرحوم بقدر سر موئی از فرمایشات شیخ و سید خارج نمیشوند و آنچه در هر موضوع و هر بابی تفصیل داده‌اند شرح مجمل فرمایشات آن دو بزرگوار است و علم هر سه ایشان از یک سر چشمه است و محال است اختلاف بکنند ولی باید اصطلاح و مراد هر یک را فهمید و چیز یکی واضح شده است و محتاج به بیان نیست این است که این بزرگواران هم مثل سایر حکماء و محققین دنیا صاحب اصطلاح مخصوص و مشرب مخصوص هستند و باید مشرب و اصطلاح ایشان را از کلمات خودشان فهمید و کلام ایشان را حمل بر آن نمود و این قاعده که میبینی در کتب اصول جاری شده‌اند که اصول و قواعد را

وضع کرده اند و از کلامیین و حکمای یونان و منطقیین گرفته اند آنوقت
میخواهند اخبار آل محمد (ع) را با آن قواعد معنی بکنند و بسنجند و
و اسم آنها را ادله عقليه گذارده اند و آخر هم می بینید که نمیشود و
و هزار قول و هزار اختلاف پیدا میشود و در يك مسأله چندین قول
پیدا میشود و هر يك با همان دلایل و قواعد موضوعه رد بر يكدیگر میکنند
و امر باین جا میرسد که مشاهده میکنی این قاعده حسابی نیست و بر خلاف
همه دنیا است علمای دنیا هیچیک بناشان بر این نیست این با کدام قاعده
درست است که قاعده و قانون را از حکمای طبعیین یونان بگیري یا قاعده را
که ابوحنیفه ساخته است بگیري آنوقت فرمایش حضرت جعفر بن محمد (ع)
را با آن موازنه و تطبیق بکنی و کجا آن بزرگوار ملتزم بوده که آن
طور که آنها قاعده گذارده اند فرمایشی بکنند پس لحن اخبار را باید از
مطایب خود اخبار دست آورد مثل اینکه اصطلاح ابوعلی سینا را باید از
کتاب خود او فهمید یا اصطلاح حکیم فرنگی را باید از اصطلاح خود او
گرفت حال هم چنین است معنی فرمایش شیخ وسید آقای مرحوم اعلی الله مقامهم
را باید از فرمایشات و تحقیقات خودشان گرفت و با اینکه ایشان در عباراتشان
بر اصطلاح خاص جاری شده اند خودشان هم مکرر تصریح میفرمایند که
با اینکه مانعی از داشتن اصطلاح نیست ولی ما سعی کرده ایم در جمیع
جزئیات و کلیات بر اصطلاح اخبار آل محمد (ع) جاری بشویم و اصطلاح
خاصی نداریم الا اینکه چون اصطلاح آل محمد (ع) مهجور شده است
و در کتب علمیه متداوله با اصطلاحات دیگران جاری شده اند این
است که گاهی اصطلاح مشایخ ما (ع) ممتاز و غریب بنظر میآید باری

این جملات بطور معترضه بود قصد این است که باید اصطلاح هر يك از
اصحاب را فهمید و کلام او را حمل بر اصطلاح خودش کرد و اگر
تبع در فرمایشات مشایخ ما (ع) کسی داشته باشد میبیند که کلمات
ایشان اقسام مختلفه دارد گاهی با اصطلاح خاص خودشان جاری شده اند
و گاهی با اصطلاح اصحاب متکلم شده اند و گاهی هم مخلوط است و بر
متقد بصیر لازم است که تعمق نماید و ملتفت کلمات ایشان باشد و با آنکه
معنی فرمایش ایشان را از کسی که بصیر تر و مأنوس تر از خودش هست
و محکمت و آمشابهات کلام ایشان را بهتر تمیز میدهد بگیرد که امر بر او مشتبّه
نشود ان شاء الله و از خداوند متعال توفیق میخواهم که بنحو اختصار و
اجمال یانی که مقتضی است عرض کنم **وانه عای ما یشاء قدیر و بالا**
جابه جندیر و آنچه را که فی الجمله توضیح آنرا فعلاً در نظر داریم
همان قول اول و قول آخر است و اقوال متوسطه را در صدد نیستیم
فصل عرض شد که قول مشهور بین اصحاب رضوان الله علیهم که
عامه مسلمین هم بر آند و قول مخالف در حقیقت شاذ و نادر است همان قول
اول است که تقلید میت جایز نیست مطلقانه ابتداءً و نه بقاءً ولی ما قبل
از بیان دلایل ایشان میگوئیم که اگر منظور عدم جواز تقلید مجتهد
میت است بآن معنی و اصطلاح که ما ذکر کردیم از بیانات خودشان
یعنی مجتهدی که استقرأغ و سع در تحصیل مظنه بحکم شرعی میباشد و با
دلایل عقليه موضوعه استنباط احکام شرعیه فرعیه را میباشد بتفصیلی که شرح دادیم
و ظاهر هم همین است که مرادشان همین باشد این صحیح است و تقلید چنین
مجتهد مبتی جایز نیست و مشایخ عظام اعلی الله مقامهم هم جایز نمیدانند ولی

علاوه بر آن هم ما اثبات کردیم که تقلید چنین مجتهد در حال حیات هم جایز نیست و قول او حیا و میثا امر دود است و دیگر در این مقام اعاده دلایل نمیکنیم و اگر مراد از تقلید میت اخذ روایات و احکام و فتاوی آل محمد علیهم السلام است از مجتهد میت و غرض این باشد روایاتی که در حال حیات از او میگرفتیم و او را تفرقه و امین میدانستیم و مطمئن بودیم عین آن روایات و احکام را بعد از وفات او قبول نکنیم و جایز ندانیم یا آنکه روایات اصحاب و محدثین اموات را که مدار تمام عمل و احکام شرعیه بر آنها است و علم بصحت آنها پیدا کرده ایم نگیریم و مراد از عدم جواز تقلید میت این باشد این محل حرف بلکه خلاف اجماع و بداهت است و آقای مرحوم اعلی الله مقامه تقلید میت را باین معنی که اخذ روایت از او بکنیم جایز میدانند و تمام مرادشان در آنجا که تجویز فرموده اند همین است و این امری است مسلم و جاری بلکه اجماع همه اصحاب بر همین است بلکه بغیر این ممکن نیست و بنا بر اینکه روایات آنها گرفته نشود هیچ مستندی در دست ما امروز برای هیچ حکمی باقی نماند و دلایلی که اصحاب آورده اند برای عدم جواز کافی بمقصود آنها نیست و دلالت بر مطلبشان ندارد بلکه آنچه از کتاب و سنت استدلال نموده اند بر مطلب ما دلالت دارد که معتقد بجواز آن هستیم و اینک بعضی از دلایل اصحاب را که بر عدم جواز تقلید میت اقامه کرده اند ذکر خواهیم کرد از آن جمله است که استدلال به آیه نفر نموده اند که خداوند میفرماید فلولاً نفر من کل فرقة منهم طائفة لیثقیهوا فی الدین و لینهوا قو مهم اذا رجعوا الیهم لعلمهم یحذرون والبتة نفر نمودن

و تفرقه در دین و انذار قوم تکلیف احیاء است نه اموات عرض میکنم صحیح است ولی دلالتی در آیه مبارکه بر وجوب تقلید حی دون میت نیست و شبهه هم نیست که او امر و نواهی شرعیه بر اموات نیست ولی دلالت آیه دخل بموضوع ما ندارد و نیز استدلال باین آیه شریفه نموده اند فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و گفته اند مسئولین احیاءند نه اموات عرض میکنم صحیح است ولی میدانید همیشه بنا بر همین بوده که همه رعیت و مقلدین مجتهد را مشا هده نمیگردانند و نمیکنند و اغلب بکتاب فقیه مراجعه میکنند و سؤال و جوابی واقع نمیشده بنا بر اینکه ایجاب میکنند بموجب این آیه که همه باید سؤال بکنند آیا میگوئید رجوع بکتاب فقیه سؤال است یا نیست اگر سؤال است از کتاب مجتهد میت هم سؤال میکنند و اگر رجوع بکتاب سؤال نیست و سؤال را واجب میدانید و مواجهه باید بشود پس عمل همه آنها که رجوع بکتاب میگردانند و میکنند باطل است و حال اینکه قائلی باین قول نیست و همه تجویز کرده اند و اسگهی میگوئیم خود فقیه چه میکنند آیا مراجعه باخبار میکنند یا از امام مشافهة سؤال میکنند شبهه نیست که مواجهه با امام نمیکند که سؤال نباید اگر از مجتهد سابق سؤال کرده سخن در او میگوئیم او چه کرده است که فقیه شده و اگر رجوع باخبار سؤال است رجوع بکتاب مجتهد میت هم سؤال است بدون فرق و بهر حال که این آیه هم دلالتی بر وجوب تقلید حی دون میت ندارد و همچنین استدلال بآیه و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلهم یتنبطون موافق اخبار راجع باولی الامر است مورد است برای اینکه ضمیر یتنبطون موافق اخبار راجع باولی الامر است

و دخلی بمجتهدین اعیان یا اموات ندارد و اما آیه شریفه *وجعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها ظاهره و وقدرنا فیها السیر* مراد از قرای ظاهره موافق تفسیر اهل بیت سلام الله علیهم رسل و نقله اخبار و فقها و خدام و قوام با مرایشانند و البته وجود دارند و جعل پروردگار و بنای ایجاد بر وجود ایشان است اما در آیه مبارکه چیزی که دلالت کند بر وجوب تقلید حی و دین میت نیست و قیقه میت هم بنص آیه شریفه از قرای ظاهره است همچنانکه امام (ع) قریه مبارکه است و آیه شریفه مطلق است و بی جهت تخصیص با حیات نمی توان داد بلکه مجوز هم بعین آیه شریفه استدلال میکند و صحیح است و اما اینکه بمقبوله عمر بن حفصه استدلال نموده اند *انظروا الی رجل منکم روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما* که گفته اند مخاطبین باین امر محکم مکلفند در هر عصر که نظر بشخص حی نمایند عرض میکنم صحیح است ولی حدیث شریف در باب حکم و حکمیت است نه روایت و شبهه نیست که حاکم باید حی باشد ولی صحبت در جواز اخذ از میت است در مسائل حلال و حرام و حدیث دلالتی بر منع از آن نمیکند و نیز استدلال میکنند بحدیث شریف که ابو بصیر روایت میکند از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرماید در آن حدیث هر گاه آیه در باره مردی نازل شود پس بمیرد آن مرد آن آیه هم خواهد مرد پس کتاب هم میمیرد و لکن کتاب زنده است و جاری میشود در باره آیندگان همچنانکه جاری شده است در باره گذشتگان و استدلال میکنند که اگر مردی که عالم بآیه است بمیرد و دیگری قائم بعلم او نشود آیه میمیرد یعنی علم بآن از میان میرود

عرض میکنم صدر حدیث این است که امام (ع) در تفسیر این آیه شریفه فرمایش میفرماید *انما انت منذر و لکل قوم هاد* فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله منذر بود و علی هادی بود بعد از آن سؤال میفرماید از ابو بصیر که یا با محمد هل من هاد الیوم عرض میکند بلی جعلت فداک همیشه هادی بعد از هادی از شما هست تا اینکه امر بشا رسید؛ فرمود *رحمک الله یا با محمد* عرض میکنم ظاهر از حدیث این است که امام (ع) هادی را تفسیر با میر المؤمنین فرموده و استدلال بهمین آیه شریفه فرموده که همیشه هادی باید در میان باشد و اگر بنا باشد کسی که آیه شریفه صدق بر او نماید و در باره او تأویل شود در میان نباشد آیه کتاب خواهد مرد و البته این طوری است و این در باره ائمه اطهار است نه مجتهدین و الآن هم امام عصر عجل الله فرجه حی است و کتاب خدا هم بواسطه او حی است و احکام او نافذ است و جاری است و قرآن برای زمانی دین زمانه نیست و بهر حال مربوط بموضوع نمیشود و استدلال بحدیث دیگر میکنند و آن صحیحه حرث بن مغیره نصری است میگوید شنیدم از حضرت ابی عبدالله (ع) که میفرمود *ان العلم الذی نزل مع آدم علیه السلام لم یرفع و دادات عالم الا و قد ورثه ائمه ان الارض لا تبقى بغير عالم یعنی علم آن چنانیکه با آدم (ع) نازل شد بالا نرفته است و نمیمیرد عالمی مگر اینکه بتحقیق ارث میدهد علم خود را بدرستی که زمین باقی نمیند بغير عالم عرض میکنم و لاحول و لا قوة الا بالله که دلالت این حدیث شریف و امثال این که لاتحصی است و منحصر بیکی و دو تا نیست اولوبا لذات در باره ائمه اطهار است علیهم السلام و مفاد حدیث این است هر عالمی که از میان برود عالمی دیگر مثل*

او قائم مقام او است و شکی هم در این نیست ولی هیچ دلالتی در این اخبار
بروجوب تقلید مجتهد حی باین معنی که اصحاب اراده دارند و عدم جواز
تقلید میت باصطلاحیکه متعارف نموده اند ندارد و مراد از همه اخبار امثال این
حدیث این است که زمین بدون حجت و عالم نیست و همیشه عالم حیی مثل
عالمیکه از میان رفته است ضرور است و همه اینها ظاهر در ائمه اطهار است
صلوات الله علیهم و اما اینکه میگویند دلالت این خبر در سایر علماء
بطریق اولی است زیرا که علم ایشان ظن است و بیشتر احتیاج دارد
باینکه کسی قائم بان باشد و حی باشد این استدلال قطعی نیست زیرا
احتیاجی هم بمظنه نیست که کسی قائم بان باشد یا نباشد و بهر حال که ما
ما فعلا در صد بیان معنی این خبر و نظائر آن نیستیم مگر همین قدر که
عرض شد که این اخبار دلالت دارد بر لزوم وجود عالم و حجتی در هر
عصر و حکم لزوم تقلید حی و عدم جواز تقلید میت در نص این اخبار نیست
چنانکه بر اهل بصیرت پوشیده نیست و فعلا تفصیل زیاده بر این نمیدهم الا
اینکه از وجوه دلایل اعتباریه و عقلیه اصحاب هم که در عدم جواز تقلید
میت ذکر کرده اند مختصری اشاره میکنیم و اگر چه قدری هم از اذهان
اخوان و آنها که مهارستی در علم اصول اصحاب ندارند مشکل هم میشود
ولی ضرر ندارد که بنوع ادله اعتباریه اصحاب که همه تقض و ابرامها
و رد و جثها را با این دلایل میکنند و خیال میکنند اینها دلیل قطعی است
دیگران هم قدری آشنا بشوند و بنا بر این فصل دیگر عنوان میکنم
فصل فرموده اند اگر بنا بود تقلید میت جایز باشد لازم میآید که اگر
در مسأله چهار قول از چهار مجتهد میت باشد مقلد بهر يك از آن اقوال

که خواست عمل نماید یا آنکه یکی را ترجیح بدهد و هیچیک ممکن نیست
زیرا که اگر مقلد بهر يك از اقوال که خواست بگیرد لازم میآید که
بخلاف قول همان مجتهد میت عمل کرده باشد زیرا که از جمله احکام
همان مجتهد میت یکی این است که تقلید بدون دلیل جایز نیست یکی این
است که اختیار کسی که مجتهد نیست درست نیست یکی این است که
رد حکم عالم جایز نیست یکی این است که ترجیح بغير مرجح جایز
نیست یکی این است که عمل بقول میت جایز نیست و این مقلد در جمیع
این احکام مخالفت آن مجتهد میت را کرده است اولاً بدون دلیل تقلید آن
میت را کرده ثانیاً مجتهد نبوده و از پیش خود اختیاری کرده و درست
نیست ثالثاً حکم آن سه نفر را که قول آنها را ننگرفته رد کرده است
و رد حکم عالم جایز نیست را بعباً باین قوی که گرفته ترجیح بغير مرجح
داده است خامساً عمل بقول میت کرده است و بنا بر این مراتب اگر
بگوئیم تقلید میت صحیح است باید بگوئیم که بخلاف قول همین میت هم صحیح
است که بگیریم و اگر این لازمه باطل است پس تقلید میت هم باطل است
و جایز نیست عرض میکنم حرفهائیکه شنیدی یکی از دلایل اعتباری اصحاب
ما اصولیین است بر عدم جواز تقلید میت که باینها قطع حاصل میکنند و باده
کتاب و سنت این طور قطع حاصل نمیکند و میگویند از کتاب و سنت
بیعی از مظنه حاصل نمیشود و این حرفهها را غالباً معتبر تر میشمارند و همین
است که حیی بینی و با کمال صحت و امانت روایت کرده ایم و ممکن است
مطالعه کنند رجوع بکتاب اصولیه نماید و چون این حرفهها را میگویند و
مینویسند و باور میکنند ما هم ناچاریم حرفهائی در مقابل بنویسیم زیرا

الكلام بجز الكلام نهایت این است ماسعی میکنیم حرف را هم بماند بگوئیم و همه عقول هم تصدیق نمایند و آنچه مینویسیم ما خود از فرمایش مرحوم آقا اعلی الله مقامه است پس عرض میکنم اولاً چنین مقلدی تقلید بدون دلیل نکرده زیرا اصل مسأله اجتهاد و تقلید اجتهادی است و این اجتهاد بر همه کس واجب است یعنی هر مکلفی تقلید هر کس را که میکند باید با دلیل و برهان باشد و کور کورانه تقلید هر مجهولی را نمیتوان کرد و باید انسان بفهمد این مطلب را و معنی اجتهاد همین است که از روی بصیرت و فهم انسان کاری بکند پس این مقلد لاجمله اجتهادش این است که باید تقلید فقهی را بنماید اعم از اینکه حی باشد یا میت و هم چنانکه اگر چهار مجتهد حی حاضر بود که هر کدام صاحب قوی در مسأله بودند این مقلد مخیر بود قول هر کدام را میخواست میگرفت مثل اینکه بنای همه مسلمین بر همین است هر کدام تقلید هر مجتهدی را که خواستند میکنند و انکاری بر آنها نیست هم چنین در میانه مجتهدین اموات هم مخیر است قول هر يك را خواست میگیرد بلی مگر اینکه بعضی ها هستند که تقلید اعم را واجب میدانند برای او هم اشکالی نیست اگر اجتهادش حکم کرد که تقلید میت جایز است تقلید میت اعم را میکند و اشکالی وارد نمیآید و اما اشکال دوم هم وارد نیست که گفته اند کسی که مجتهد نیست حق اختیار قول شخص خاصی را ندارد سؤال میکنیم اگر اصلاً این مسأله اجتهادی است همچنانکه ما میگوئیم این مقلد هم در این باب اجتهاد خودش را کرده و اگر میگوئید اصل مسأله تقلیدی است و کسی هم این طور نگفته میگوئیم در این مسأله تقلید مجتهدی را میکند که تقلید میت را جایز میدانسته و

و ضروری هم وارد نمیآید زیرا جواز تقلید حی که اجماعی است پس اشکالی نخواهد داشت یکی از فقها را حی باشد یا میت اختیار میکنند و اما اینکه میگویند رد حکم عالم کرده یعنی بقول آن سه نفر مجتهد دیگر که نگرفته است رد حکم عالم کرده این طور نیست پس هر کس مجتهد حی را هم تقلید میکند رد حکم سایرین را کرده و حال اینکه این طور نیست مثل اینکه فرضاً فقهی که یکی از دو حدیث را بگیرد و فتوی میدهد حدیث دیگری را رد نکرده البته بلکه از باب تخییر یکی از آنها عمل کرده یا مثلاً یکی از اقسام کفاره را که اختیار میکنی باقی دیگر را رد نکرده و اما اینکه میگویند ترجیح بلا مرجح داده این هم نیست و این مثل این است که دو ظرف آب یاد و قرص نان داری هر کدام را خواستی اختیار میکنی و آن درگیری را هم دور نمیاندازی و اگر این نوع ترجیح بغير مرجح قبیح بود میبایستی هر کس میگوید لا اله الا الله و در همان حین نگفته است سبحان الله این ترجیح بغير مرجح باشد بلکه این هر دو ذکر مندوب است هر کدام را خواست از باب تخییری که امام (ع) قرار داده اختیار میکند و اما اشکال پنجم که میقی را که تقلید میکند تقلید میت را جایز نمیدانسته از همه مضحک تر است از گجا که هر مجتهد میقی تقلید میت را جایز نمیدانسته و این ادعای علم غیب است و ثانی اینکه در جمیع مسائل تقلید يك فقیه واجب نیست بر فرض که جایز نمیدانسته ممکن است این مسأله را از مجتهدی تقلید بکند که او جایز میدانسته باقی مسائل را از این مجتهد میت بگیرد بفرض اینکه این را اعم دانسته و تقلید اعم میخواست بکند و فقها هم روایت از امام هستند هیچ دلیلی قائم نشده که باید جمیع مسائل را

از يك نفر گرفت و کدام مجتهد است که در جميع مسائل بدون استثناء اجتهاد کرده باشد و حکم جميع مسائل را بیان کرده باشد و چنین مجتهدی نیامده و نخواهد آمد پس جایز است که انسان مسائل خود را از دو مجتهد یا بیشتر بگیرد و اگر روایت از امام میکنند همه را وی از امامند و بعلاوه اگر مسأله را از مجتهد خاصی نسگرفتی و از مجتهد دیگری گرفتی شرکی واقع نمیشود و مجتهد امام نیست که شرك با وجایز نباشد باری گفته اند و اگر مقلد یکی از اقوال اربعه مجتهدین اموات را بترجیح خودش بگیرد خلافتی بین علما نیست که این ترجیح معتبر و مؤثر نیست و اگر یکی از مجتهدین حین موجود باشد باید بقول او بگیرد برای اینکه ظن اصابت بحکم قطعی از مقلد غیر مقطوع است و اگر چه مصاب باشد زیرا در حدیث نبوی است در تقسیم قضات که میفرماید کسی هم که حکم حق کرده و نمیدانسته در آتش است پس ظن مقلد صحیح نیست و باید رجوع بظن مجتهد و ترجیح او نماید. عرض میکنم جا دارد همین جا بگوئیم حدیث شریف نبوی مطلق است و شامل ظن مجتهد و مقلد هر دو هست زیرا میفرماید **و رجل قضی بحق وهو لایعلم** و مجتهدین هم خود قائلند که علم حاصل نمیکنیم و بمظنه حکم میکنیم و اطلاق حدیث شامل میشود هر مردی را که حکم کند در حالی که نمیدانسته خلاصه و جواب این حرف این است که کسی که بدرجه اجتهاد نرسید ناچار تقلید مجتهد را مینماید و راه شناختن مجتهد برای مقلدی که اهل اطلاع نیست تحقیق از اهل خبره است و لو اینکه مجتهد نباشند و اگر کسی تصدیق مجتهد سابق را شرط بداند کلام را با و نقل میکنیم پس راهی جز تحقیق و تفحص از اهل خبره برای مقلد نیست پس

اگر جمعی از اهل خبره شهادت دادند که فلان شخص میت مجتهد بوده کسی که تقلید میت را جایز دانسته تقلید او را میکند نهایت اگر تقلید اعلم میکند اعلم اموات را بگوید اگر تقلید اعلم را لازم نمیداند هر کدام را خواست اختیار میکنند پس چرا ترجیح مقلد معتبر نیست البته معتبر است زیرا بقدر خود اجتهاد کرده و این مسأله هم کلیتاً اجتهادی است و تقلیدی نیست که اینک جمعی هم معتقدند و در قوانین مصرح است که شناختن مجتهد از اصول دین است و امری که از اصول دین شد تقلیدی نیست و دلیل دیگری از دلایل اصولیین بر عدم جواز تقلید میت این است که گفته اند جواز تقلید میت قول شیعه نیست و قول عامه است و بسیاری از علما تصریح با این مطلب نموده اند که این قول در شیعه مستحدث است و زمان طویلی در شیعه گذشته است که این قول در میان آنها نبوده و همین دلیل بطلان این قول است. میگوئیم اما اینکه احدی از شیعه قائل باین قول نبوده که مسموع نیست زیرا ادعای غیب است و البته مراد اصحاب این است که اطلاع بر قائمی پیدا نکرده اند و مسلم است که شهادت نفی نمیدهند و عدم اطلاع دلیل قاطعی نیست و اما اینکه این قول عامه است بسیاری از مسائل هست که عامه هم میگویند و نه هر چه را که عامه گفتند باید رد کرد و مخالفت عامه مورد مخصوص دارد نه هر چه عامه گفتند بر ما واجب است آن را ترك کنیم و اما الآن که جمعی از اخباریین قائل باین قولند و خلاف اجماع و ضرورتی هم نگفته اند کلینی علیه الرحمه هم در اول کافی مینویسد که این کتاب را نوشته است برای اینکه بعد از خودش عمل با و بشود و کافی کتاب فتوای او است و دلیل دیگر اصحاب

این است که اگر امت در مسأله بر دو قول باشند و دلیل دلالت کرد که حق انحصار یکی از دو قول دارد و اصحاب یکی از دو قول منقرض شدند و منحصر شد مسأله بیک قول اجماع کرده اند که حکم طایفه منقرضه باطل است. اما جواب اولاً میگوئیم مورد این بحث در ما نحن فیه نیست و اصحاب قول بجواز تقلید میت منقرض نشده اند و نخواهند شد بلکه دلایل قوی با آنها است و کتاب و سنت و اجماع و ضرورت مؤید قول آنها است و قولشان هم مستحدث نیست و قول عامه هم نیست چنانکه بتفصیل بیان خواهد شد و ثانیاً میگوئیم در توحیه دلیلی که آورده اند که اصل دلیل تا درجه صحیح است ولی نه بآن کیفیت که خیال کرده اند و بیان مطلبی که استدلال کرده اند این است که البته دنیا قائم بحق است و دایر بر حق نهایت ممکن است در مقابل حق هم قوی یا اقوالی باشد و بر فرض اینکه قوی در میانه امت از میان برود و منقرض شود آن یکی که باقی ماند. البته حق است زیرا که دنیا خالی از حق نمیشود اما بطلان قوی که منقرض شده است نه از این باب است که اصحاب آن قول میت هستند بلکه موت آنها کشف از بطلان قولشان نموده و در حیا نشان هم باطل بوده نه اینکه نفس موت کاشف از بطلان باشد بنا بر این اگر از اهل قول حق هم کسی بمیرد قولش باطل میشود و حال اینکه حق همیشه حق است و باطل همیشه باطل است پس بطلان قول طایفه منقرضه از باب این است که قولشان بر خلاف حق یقینی بوده و انقراض آنها کشف از این معنی نموده است. و دلیل دیگر از ادله اعتباریه که آنرا اصح دلایل و اقوای از همه شمرده اند این است که دلایل قحه چون ظنی است بین آن دلایل

و نتایج آنها لزوم عقلی نیست چنانکه در محل خود بیان شده پس آن دلایل من حیث هی دلالتی ندارند و لکن دلالت آنها از حیث افاده ظن است برای مجتهد و حجت ظن مجتهد است و آن حجیت بموت او زایل میشود پس حکم او بلا دلیل میماند و از این جهت تقلید میت جایز نیست. عرض میکنم این دلیل اقرار صریحی است بر اینکه دلایلی که اقامه میکنند مستلزم نتیجه نیست پس اقوالشان بی دلیل میشود و بعلاوه اتباع مظنه در هفتاد آیه قرآن و سنت متواتره بیغمبر (۳) منع از آن شده است و در این عبارات کتابها جواب باید نوشت و اینکه میگویند حجیت ادله از حیث افاده ظن است نه از جهت خود ادله میگوئیم اگر دلیل از کتاب و سنت است چه طور میشود که منتج نتیجه نباشد و حجیت نداشته باشد و حال اینکه حجیت بر خلق فرمایش بیغمبر و ائمه اطهار است چه میشود که کتاب خدا و فرمایشات ائمه اطهار حجیت نیست و ظن مجتهد حجیت است و اگر آنها منتج نتیجه قطعی نیست پس تکلیف بر امور نظریه واقع شده است و این بر خلاف همه عقول است ولی ما میگوئیم که خداوند بندگانش خود را بتکالیفی مکلف فرموده و برای آن تکالیف ادله قطعیه قرار داده که همه آنها منتج نتیجه است زیرا که بیان بر خداوند است و در کتاب خود فرموده و ما کان الله لیضل قوماً بعد اذ هدینهم حتی یبین لهم ما یتقون پس متابیع بیان خدا و رسول هستیم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم که خلفاء رسولند و اما قضا و مجتهدین اگر آنچه میگویند بروایت از آنها است قول آنها مطاع و متبع است و راوی هستند خواه می باشد خواه میت و اگر از خودشان میگویند قولشان مردود است خواه می باشد خواه میت و از

جملة ادله اصحاب یکی این است که تقلید خلاف اصل است خارج میشود از این اصل تقلید حتی باجماع اصحاب و بجهت لزوم عسر و حرج زیرا همه مکلفین قادر بر اجتهاد نیستند پس آنچه باقی ماند که تقلید میت باشد برخلاف اصل است و جایز نیست. عرض میکنم چون بحث مادر این مقام مفصل نیست با عبارات مختصره جواب عرض میشود و باید هوش خود را جمع کنی که ملتفت عرض ناشی زیرا غرض ما القاء خلاف ورد و بحث بیجا و قول لا نسلم نیست ما حرف حق را قبول میکنیم و باطل را نمیبندیریم و میگوئیم حق و باطل مخلوط با هم نباید بشود و اینکه گفته میشود تقلید خلاف اصل است اساساً صحیح است و معنی آن این است که تقلید جاهلانه و بی دلیل نباید کرد و اجتهاد لازم است اما اجتهاد همه امت یک نوع نیست و کسی که عالم با احکام نیست کفایت است که اجتهاد در معرفت راوی احکام نماید و پیش از آن تکلیف نمیشود چنانچه خود اصحاب تصریح کرده اند که عسر و حرج لازم نیاید و بعد از معرفت راوی و مجتهد تقلید میکند و این تقلید خلاف اصل نمیشود و تقلید یک اولاً و بالذات صحیح است و مقرون برهان تقلید امام است علیه السلام و لا تقلید الا عن امام معصوم و اطاعت ایشان واجب است و اما تقلید غیر امام برخلاف اصل است و ثابت نشد مگر از جهت روایت از امام و تقلید غیر معصوم از غیر این جهت مطلقاً جایز نیست و اما از جهت روایت جایز است و آنچه که برخلاف اصل است مطلقاً و استثنائی هم باجماع و غیر آن ندارد اجتهاد رعیت است در آنچه که از طریق روایت نرسیده نه تقلید خلاصه که اگر گرفتن روایات از روایت و جتهدین تقلید است که این خلاف

اصل نیست و اجماع همه اصحاب بر همین است و از صدر اسلام تا کنون روایات را از احیاء و اموات هر دو میگیرند و عمل امت بر این است باقی میماند سخن در اینکه گفته میشود تصریحات کتاب و سنت کافی جمیع مسائل نیست پس تنها اخذ روایات از روایت کافی نیست و لابدیم فقیه مستنبطی داشته باشیم که سایر احکام غیر صریحه را از فحوی و دلالات و اشارات یا اعتبارات عقلیه بقول جمعی استنباط نماید و فتوی دهد و تقلید غیر معصوم از جهت این احکام واجب شده و این احکام هم بطور یقین از ادله مفهوم نمیشود پس محتاج بظن شدند و ظن فقیه باین جهت حجت است که تعطیل احکام نشود. عرض میکنم در اصل این موضوع مخالفتی نداریم ولی میگوئیم اگر فقیه این نوع احکام را از فحوی و اشاره بلکه روح اخبار بطور یقین میفهمد و فتوی میدهد این عین روایت است و مانعی ندارد و بنا بر همین است و اگر یقین ندارد و مظنه است فتوی نباید بدهد زیرا خداوند میفرماید ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً و حکم فقیه در این مقام توقف در فتوی و سعه در عمل است و عمل باخبر سعه در همین مقام است که برای فقیه یقین حاصل نشده و همچنین در اخبار تثلیث صراحتاً تکلیف فقیه را معین فرموده اند که باید خود داری از فتوی نباید و توقف نباید تا خود و جمعی را هلاک نکنند پس در عین حال که عمل بسعه میکند اگر ظنش یکی از دو شق مسأله میرود مانعی نیست زیرا مظنه هم مثل یقین امر قهری است و اختیاری نیست ولی امر بآن مظنه نمیکند که از خلاف آن نهی نباید زیرا عمل بمظنه و حکم بآن جایز نیست ولی احتیاط خود را میکند و سخن ما در این است که این مطلب هم داخل بحی و میت

ندارد و روایت از قیبه میقی که باین طور عمل میکرده و فتوی میداده
مانعی ندارد مثل اینکه روایت اخبار صریحه از روایات اموات مانعی
ندارد و عمل امت بر آن جاری شده و اجماعی هم بر خلاف آن نشده پس
فتها هم روایات و ائمه علیهم السلام هستند و روایات از آنها گرفته میشود
ولو نقل بمعنی کرده باشند و نقل بمعنی واجب نیست از یک حدیث باشد
و ممکن است قیبه معنی و دلالت اخبار متعدده را روایت نماید و فتوی هم
بدهد و دلیل دیگر آنکه میگویند مسأله تقلید میت اجتهادی است و باید
از مجتهد حی بگیرند و رجوع بمیت اگر نایند دور لازم میآید و اگر
حوال انرا هم از مجتهد حی بگیرند و در سایر احکام رجوع بمیت نایند این
بر خلاف اعتبار است. عرض میکنم از خلاف اعتبار در دست نمیفهمم چه
اراده میکنند و نشنیده ام اعتبار هم اصلی باشد مثل کتاب و سنت و اگر
منظورشان ادله عقلیه است سابقاً هم بیان کردیم اعتباراتیکه دلیلی از کتاب
و سنت نداشته باشد معتبر نیست بلکه جایز نیست و از شرع هم نرسیده است
که تقلید یک نفر را احتیاً باید کرد و ممکن است از هر قیبه و مجتهدی که
جامع شرایط است حکمی و روایتی را بگیریم و عمل کنیم و فرموده اند
در حوادث واقعه بروایات اخبار ما رجوع کنید و ممکن نیست که همه مقلدین
بر او و واحدی رجوع کنند بنا بر این اگر بر خلاف اعتبار جمعی قائل
باشیم مانعی نخواهد داشت و بهمین قدر از ایراد ادله اعتباریه اصحاب اصولیین
اکتفا میکنیم و بازم دلایلی از همین قبیل دارند که احتصاراً ترک کردیم
و فایده در ذکر آنها نیست

فصل دلایلی را که اصحاب رضوان الله علیهم بر عدم جواز تقلید میت

ذکر کرده اند هم آنها را ذکر کردیم و جوابها را بطور اختصار ایراد
کردیم و اگر با تعمق در آنچه عرض شد دقت نایند تصدیق میکنید
که هیچیک از دلایل مذکور صحیح و قطعی نبود و سواى شهرت
چیزی نیست و رب مشهور لا اصل له و اما آنچه را که زراره روایت
میکند از حضرت باقر علیه السلام خذ بها اشتهر بین اصحابك و دع الشاذ النادر
آن در باب روایتی است که مشهور بین اصحاب باشد و ملاحظه
کردی که روایت صریحی در این باب ندارند بلکه خلاف آن مشهور
است و اشاره بآنها خواهیم کرد پس بنا بر اینکه قول بعدم جواز دلیل
ثابتی نداشته باشد جواز آن متعین میشود زیرا که مسلم است حق از میانه
است بنا بر مرفوع شود و جمعی قائل بجواز تقلید میت هستند و از جمله
ایشان چنانکه در اوایل باب عرض شد عالم عظیم الشأن آیه الله فی العالمین
مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه جدر زرگوار
این بمقدار است که صراحتاً بر خلاف مشهور بین متأخرین اصحاب تقلید
میت جایز میشارد و فتوی میدهد و بعد از ایشان عالم عظیم الشأن آیه الله
فی الارضین مرحوم حاج محمد خان سید و مولای بزگوار عبادنا
و سنادنا و استادنا المرحوم الحاج زین العابدین خان اعلی الله مقامها
که اشتهار این دو برادر بزگوار هم اظهر من الشمس فی ابعه النهار است
بر این عقیده بودند و بر ما است که در این مقام علاوه بر آنچه در ضمن
فصول سابقه عرض شد اشاره بنوع دلایل خود بطور اختصار بنماییم و من
الله التوفیق پس عرض میکنم بر هر کس که تابع در اخبار و سیرت
یعقوب (ص) و ائمه اطهار صلوات الله علیهم و اصحاب ایشان نموده

با شد شبهه نیست که نسبت اصحاب پیغمبر آن بزرگوار و نسبت شیعه با ائمه اطهار در آن اوقات بلا تشبیه مثل نسبت مقلدین امروز بود بعلما و فقهای خودشان که همه روزه در احتیاجات دینی و احکام و مسائل خود از ایشان سؤال و استفتاء مینمودند و آنها هم جواب میفرمودند و عمل امت بر فرمایش ایشان بود و همه در این باب علی السوی بودند و عالم و جاهل و شهری و بدوی فرق نداشتند همه آمدند و مسأله خود را سؤال میکردند و ائمه علیهم السلام هم جواب از زبان سائل و لحن او میفرمودند و توضیحی که لازم بود میدادند و بیان مطلب را که هو حق میفرمودند زیرا که ما مور با بلاغ بودند و ابلاغ آنست که حقیقت مطلب را با شیخ خاص علی قدر مراتبهم بفهمانند و بزبان آنها و عرف آنها سخن بگویند و بنا بر این بود الا اینکه رؤساء اصحاب ایشان که بیشتر ملازم خدمت ائمه اطهار بودند و هم خود را مصروف خدمت میداشتند البته پیش از دیگران از فرمایشات ائمه (ع) را میشنیدند و ضبط میکردند بلکه اغلبشان قلم و کاغذ حاضر داشتند و آنچه می شنیدند مینوشتند و کتاب میکردند و برای خود و اولاد خود نگاه میداشتند چنانچه اهل تابع این مراتب را میدادند پس امثال اینها بیشتر از احادیث را می شنیدند و حفظ میکردند و مکرر میشد که ائمه علیهم السلام ابتداء امر میفرمودند بکسانی که راه آنها دو بود یا در شهرهای دیگر بودند و نمی توانستند خدمت امام برسند که به یکی از آن علماء اصحاب برای سهولت و اینکه عسر و حرجی و آردنیا بدرجوع نایند و مکرر هم میشد که بعضی از مردم خودشان استدعا میکردند خدمت امام علیه السلام که عالمی را بآنها معرفی فرماید که روایات را از

او بگیرند و بشنوند و امام معرفی میفرمود که فلان ثقة است و بعضی از این اخبار را سابقاً ذکر کرده ایم و تکرار نمیکنیم خلاصه که علمای اصحاب هم بناتشان بر همین بود که آنچه از امام علیه السلام شنیده بودند بدون زیاده و نقصان عیناً روایت میکردند یا بر حسب اجازه امام (ع) نقل بمعنی میکردند و در تمام طول زمان ائمه اطهار و و ایل غیبت قاعده بر این بود حتی اینکه کتب علمای صدر اول که حاضر است و مستند جمیع شیعه امروز همان کتب است ملاحظه بکن و بین که غیر از الفاظ اخبار چیزی در آنها نیست و از این قبیل کلمات که ما تجویز میکنیم یا ما واجب میشماریم یا ما حرام میکنیم در آن کتب نیست اینک کتاب کافی است در عنوانین ابواب آن ملاحظه کنید که مثلاً میفرماید باب الرکوع و نمیفرماید باب و جواب الرکوع و هکذا از ترس اینکه مبادا بر خلاف الفاظ فرمایش امام بشود زیرا این الفاظ و جرب و استحباب و حرمت و کراهت باین تمصیل که در کتب اصحاب است در اخبار نبود و اغلب مدار فرمایش ایشان بر امر و نهی بود و این کتب از همه که کافی باشد و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار کتب فتوای آن اصحاب کبار بود رضوان الله علیهم و فرقی میان اینها با آن اصول سابقه که داشتند مثل اصول اربعه نبود الا اینکه در این کتب اخبار را جمع کردند و محبوب نمودند و شیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب نهایی خودش هم بهمین طریقه که تهذیب و استبصار جاری شده بود جاری شده الا اینکه در آن زمان پیش آمدهائی شد که شرح آن را از کلام خود شیخ که در اول کتاب مبسوط نوشته در باب اول همین کتاب روایت کردیم

بنا بر آن مقتضیات خود را ناچار دید که کتاب مبسوط را بنویسد و بر
 طریقه سنیان چنانچه خودش تصریح فرموده جاری شود منتهی با این نیت
 که قول حق و فرمایش امام با آن سبک و طرز که آنها معمول داشتند بیان کند
 و میفرماید اگر اشاره بوجه دلیل میکنم نه بوجه قیاس است و
 اگر حکمی را بحکمی تمثیل میکنم غرض مثال است نه قیاس یا اینکه
 حکامیت از مخالفین میکنم نه اینکه این را اعتبار صحیح بدانم خلاصه
 معروف از طریقه اصحاب و امری که بین همه آنها مجمع علیه بود و بر
 خلاف آن اگر میشدند و حثت میکردند چنانچه شیخ در مقدمه مبسوط
 تصریح میکند همان طریقه اول بود که عرض کردیم و بنای امت مرحومه
 بر این بود که عالم را امام علیه السلام میدانستند و مردم را متعلم همچنانکه
 در حدیث وارد شده است نحن العلماء و شیخنا المتعلمون یعنی ما علما
 هستیم و شیعیان ما متعلمین و روایت شده است این التقلید الذی کنتم
 تقلدون جعفر و ابا جعفر که در مقام تعبیر بعضی از شیعه میفرماید که
 دوست میداشتند طریقه سنیان را بیش بگیرند و در دین و احکام اجتهاد بکنند
 میفرماید کجا است تقلیدی که از جعفر و ابا جعفر میگردید و سیرت شیعه
 باین نحو جاری بود و کسی حق اظهار عقیده در امر دین مطلقاً نداشت
 و آنچه از سیرت ائمه اطهار صلوات الله علیهم و اصحاب ایشان پارسیده
 همین است و شبهه در این مطلب برای کسی نیست و این است آنچه معروف
 از مذهب شیعه است که اجاعشان بر آن بوده و الآن هم اجماع بر آن منعقد
 است که تقلید حی را واجب میدانند یعنی تقلید امام حی و تقلید غیر ما را

بالا انتقال بر احدی جایز نیست در نزد قاطبه شیعه بر خلاف عامه عیاه
 که تقلید میت را جایز شمردند و علای خود را در مقابل آل محمد علیهم السلام
 داد داشتند و تقلید آنها را بعد از مرگشان هم نمودند چنانچه الآن هم تقلید
 اصنام اربعه خود را میکنند و اینجا است که بر اصحاب ما اصولین اشتباه شده
 و گفته اند که جواز تقلید میت قول عامه است و این قول در شیعه نبوده و
 مستحدث است و این را از ادله عدم جواز تقلید میت شمرده اند و ما ذکر کردیم
 آنرا و این اشتباه ناشی از لفظ تقلید است که ما که تقلید میت را احایز
 شمرده ایم بمعنی دیگر استعمال کردیم نه بآن معنی که سنیان استعمال میکنند
 که از مجتهد و عالم خود شان تقلید میکنند در هر چه بگویند و لو بر ای
 و استحسان و دلیل عقل خود باشد اماما تقلید را بمعنی اخذ روایت استعمال
 کرده ایم پس ملتفت باش که تو آن اشتباه را نکنی پس معلوم شد
 اجماعی که در شیعه منعقد است بر عدم جواز تقلید میت آن تقلید امام
 میت است و مرحوم آقای بزگو ار (ام) هم مخالفت این اجماع را العباد
 بالله نموده اند و این از ضرورت شیعه است که بعد از مرگ امام که از دنیا
 برود امام حیی قائم با مر او است و زمین خالی از وجود امام نمیاند و اگر
 خالی از وجود امام میاند هر ائینه اهلش را فرو میبرد و بطور کلی هر امام
 میتی که امام حیی قائم مقام او نیست بر باطل است باری پس این
 اجماع صحیح است ولی چیزی که هست مخصوص بمحل خودش هست
 و تجاوز از آن نمیکند و شامل سایر مجتهدین نمیشود که تقلید حی آنها
 واجب باشد و تقلید میتشان جایز نباشد پس ملتفت باش و هر چیزی را
 بجای خود بگذار بلی اجماع قائم است بر وجوب وجود امام حی در هر

عصری از اعصار و بنای شیعه بر این بود که همیشه تقلید امام حجت را
 مینمودند و الآن هم بهمین طور و بعد از غیبت امام ثانی عشر عجل الله فرجه
 شیعه تقلید آن بزرگوار را مینمودند و فرمایش او را از روایت اخبار میگردانند
 زیرا که خود امام (ع) بآنها مینویسد اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها
 الی رواة حدیثنا فانهم حجتي علیکم و انا حجة الله یعنی در حوادث
 واقعه رجوع بروایت اخبار ما بکنید که آنها حجت بر شمایند و هیچوقت نفرموده
 است که رجوع بمجتهدین نائید که حکم مظنه خود را بر شما بگویند و ظن
 آنها را بر ما حجت قرار نداد بلکه مرجع ما را روای حدیث قرار داد که عین روایت
 را میرسانند یا نقل بمعنی ناید بطوریکه عرض شد و در آن حدیثی هم که امام (ع)
 میفرماید هر يك از قتها که صیانت نفس خود را ناید و دین خود را حفظ کند و
 مخالف هوای خود باشد و مطیع امر مولای خود باشد پس بر عوام است که
 تقلید او را نایند اگر از اول تا آخر آن حدیث را ملاحظه نائید
 میدیدید که مراد از این تقلید اخذ روایت است نه تقلید در هر چه از ظن خود
 بگوید و معدلت اختصاصی بحی یا میت هم ندارد و مطلق است و از مضامین
 همه اخبار ظاهر است که در آن اوقات لفظ فقیه اطلاق میشد بر کسی که
 اخبار را ضبط کرده و دانسته و عارف بآنها شده است و فتوی دادن هم معنی
 همین بود که مضمون خبر را فقیه بگوید و مقلدین امثال نایند و معنی تقلید هم
 همین بود که وثوق و اطمینان بفقیهی نایند و روایات را از او بگیرند خلاصه
 در اوایل غیبت امر بر این نهج بود و دستور و امر ائمه علیهم السلام همین بود
 حتی اینکه شیخ طوسی علیه الرحمة میفرماید که مدتی بود میخواستم کتاب
 مبسوط را بنویسم و شیعه مطلقاً قبالی نداشتند و میترسیدم آن کتاب را بنویسم

و ای کاش که مبادرت باین امر نفرموده بود تا اینکه خداوند اینطور خواست
 و این امتحان عظیم پیش آمد و کتاب مبسوط نوشته شد و پشت سر او دیگران
 بر آن سبک و سلیقه جاری شدند و بکلی از نیت شیخ هم غفلت کردند و بنای
 تفریع فروع شد و در اول هم نسبتاً درست تفریع کردند و قائل بوجوب تحصیل
 علم شدند و مظنه را موافق آیات و اخبار جایز ندانستند و اصل اولی را وجوب
 تحصیل علم دانستند پس از آن خورده خورده قائل شدند که اصل اولی منقلب
 شده و وجوب تحصیل علم را تخصیص با صول دادند و در فروع مظنه را
 جایز شمردند نهایت این است مظنه را که حاصل از اخبار باشد جایز دانستند
 بعد از آن کم کم جمعی قائل بظن مطلق شدند و ظن مجتهد را مطلقاً
 حجت دانستند و خورده خورده قیاس را تا درجه رخصت دادند و حال آنکه
 اجماع شیعه بر حرمت آن قائم بود و قیاس اولویت را جایز شمردند و بعضی
 گفتند که اصلاً منع از قیاس برای آنها بود که رجوع باخبار نمیکردند
 نه بر ما که رجوع باخبار میکنیم و بعضی دیگر نوشتند که اجماع بر منع
 قیاس معلوم نیست و صراحتی ندارد در اینکه شامل ما هم باشد که در زمان
 غیبت هستیم و دسترسی بامام نداریم و چون اصل حجیت ظن است ممکن است
 از قیاس هم ظنی حاصل شود خلاصه چون امر باینجاها رسید و تقلید مجتهد
 و فقیه را هم واجب شمردند و باب اجتهاد را باز کردند و گفتند مردم یا
 مجتهدند یا مقلد و در شروط مجتهد حرفها گفتند و اجتهاد را باقسامی قرار دادند
 و مجتهد مطلق و متجزی معین کردند و از این قبیل تفریعات بی اصل و ما
 چون اصل اجتهاد را نفی کردیم دیگر بفروع آن نپرداختیم بلی باین طورها
 شد و این اوضاع پیش آمد و لکن بنای شیعه و اجماعشان از صدر اول و ضرورت

مذهب بر این بود که ما هم میگوئیم و تغییر نداده ایم عالمی که تقلید او واجب و علم او حجت است او امام معصوم است و جمیع شیعه مقلدین او هستند و علماء و فقهاء رسل و نقله آثار و زوات اخبارند که اگر نقل اثر و روایت خبر نایند کلام آنها و حکمشان مسموع است و اگر از گمان خود گفتند کلامشان مردود است همچنانکه امام (ع) فرمود *خذوا ما رووا و ذروا ما راوا* یعنی بگیرید آنچه را که روایت کردند و ترک کنید آنچه را که رأی دادند و این فرمایش در باره جمعی از روای اخبار است و سابقاً هم اخباری در این باب روایت کرده ایم و در کتاب المین و فصل الخطاب اغلب اخبار در این باب روایت شده است مراجعه فرمایند پس بنا بر این صحیح است که بگوئیم قول باجتهاد و تقلید اساساً در شیعه مستحدث است و نه اصل این الفاظ و نه آنچه از اینها اراده میکنند در شیعه نبود اجتهاد و تقلیدی نداشتند تا چه برسد بتقلید حی و میت و مرحوم میرزا صاحب قوانین علیه الرحمة تصریح میکند که اجماع در مسائل اصولیه بطور کلی ممنوع است برای اینکه همه آنها مستحدث است و در عصراول نبوده. عرض میکنم موافق فرمایش امام (ع) *خیر الا هور قلا دها و شر الامور محدثا* تنها پس صحیح است که تجویز نمیکنیم تقلید میت را و اجماع هم بر همین است و مراد تقلید امام میت است و امام حی لازم است بلکه ما میگوئیم که عمل ما باخبار ائمه ما ضیه سلام الله علیهم هم بر حسب اذن امام حی موجود است که اگر اذن او نبود عمل بآن اخبار نمیکردیم پس مدار بر وجوب تقلید حی است و جمیع شیعه در این باب متفقین مگر بعضی از متأخرین که عده قلیل هستند که تقلید میت را ابتداءً و بقاءً جایز میدانند و آنها از تقلید همین معنی اصطلاحی

متأخرین را اراده میکنند و تقلید مجتهد میت را جایز میدانند و این البته بر خلاف اجماع شیعه است و اما تقلید بآن معنی که ما میگوئیم و در عصر اول هم بهمین معنی استعمال میشده که اخذ روایت باشد از فقیه در هیچ حال معنی از آن نیست زنده باشد یا مرده ما روایت را میگیریم و جمیع شیعه هم بنایشان بر همین است عامه هم بنایشان بر همین است و در اسلام منع از آن نشده و حاق مطالب این است و قتی که ما تجویز نمیکنیم تقلید احدی را جز معصوم علیه السلام یا کسی که روایت از معصوم میکند بلفظ یا معنی و بدون روایت از کسی تقلید نمیکنیم میخواهد علم داشته باشد یا مظنه پس مجتهد حی یا میت در نزد ما فرق نمیکنند و از مجتهد غیر راوی حیاً و میتاً نمیگیریم و اما اخذ روایت را در حال حیوة و مات هر دو میکنیم و اثر مخصوصی برای موت راوی نیست پس جمیع ادله اعتباریه که صحیح باشد و واقعاً دلالت داشته باشد و جمیع آیات و اخبار صریحه و آنچه را که از فحوی و اشاره و التزام استدلال بآن در وجوب تقلید حی و منع از تقلید میت میشود جمعاً راجع بامام است علیه السلام لا غیر

فصل حالا که قدری متوجه بمطلب شدید بعضی از اخوان محصلین و مشتاقین که مراجعه باین مطالب دارند و میخواهند معنی فرمایش شیخ جلیل و سید نبیل اعلی الله مقامها را بفهمند عرض میکنم که بفرمایش ایشان مجتهد ائینه ناینده ایست که حکایت نور پروردگار را برای خلق میکند و واجب است سالم باشد و حی باشد و او است که واسطه میان دو حی است و خداوند عالم است حی بالذات و خلق او هم حیاتی هستند که از فضل خود او حی شده اند و میان خدا و خلق لابد از واسطه ایست

و ممکن نیست واسطه مرده باشد و آن واسطه کسی است که اگر
بمیرد و عنایت او از عالم برداشته شود مرئی برای عالم باقی نمیماند و
و خلق مستمسکی و وسیله ندارند و سیلی برای خلق بسوی خدا باقی نمیماند
و واجب است که آن واسطه حتی باشد و سیل و دلیل بسوی پروردگار باشد عرض
میکنم جمیع این مراتب صادق بر معصوم علیه السلام است و جاری در
حق او است و دخلی بر او ندارد پس امام است علیه السلام عالم و شیعه
متعلمین هستند و شیعه بر دو قسمند جمعی از آنها متصدی جمع اخبارند و
ضبط آنها و تصحیح مبانی و معانی آنها را مینمایند بقدر حاجت خود و
حاجت دیگران و البته همه این جماعت هم در یک درجه نیستند و هر کدام
علی قدر مراتبهم زحمتی میکنند و امام (ع) فرمود *اعرفوا منازل شیعتم*
علم قدر روایتهم عنا البته بعضی کثیر الروایه اند که رفع حاجت خود و
حاجت شهری بلکه مملکتی بلکه عالمی را میکنند و بعضشان روایات
کمتری دارند و یغمبر (۳) فرمود من حفظ من اعنی اربعین حدیثاً فی
امر دینه یربده به وجه الله والدار الاخرة بعنه الله يوم القيمة فقیها
عنا لیس یعنی هر کس از امت من در امر دین خود چهل حدیث حفظ نماید
خالصاً لوجه الله خدا او را در روز قیامت بر میانگیزند فقیه و عالم و باین
مضمون قریب چهل حدیث وارد است حتی آن که فرموده اند الحمد یث
واحد فاحذنه عن صادق جبر من الدنيا وما حملت من ذهب و فضة
یعنی حتی یک حدیث را که از صادق بگیری بهتر است از دنیا و جمیع طلا و نقره آن
و اخبار باین مضمون زیاد است قصد این است که منازل و مختلف است
ولی روایت همه را میگیریم و قبول میکنیم و حتم است بر همه شیعه که روایت

ثقة عدل را بگیرند يك حدیث باشد یا بیشتر فرق نمیکند و مقصود این است
که جمعی از شیعه اهل این کارند و جمعی دیگر اهل مکاسب و صنایع هستند
و مرمت معاش مینمایند و در مسائل دین سؤال از جماعت اول میکنند و بقول
و روایت آنها عمل میکنند همچنانکه این جماعت ذر سایر احتیاجات از قبیل
خیازی و نجاری و حدادی و غیره رجوع آن جماعت میکنند و مثل آن جماعت اول
مثل روایت و وسائط میانه مجتهدین و مقلدین است زیرا میدانی همه مقلدین
بشخص مجتهد نمیرسند و از روایت و آنها که خدمت مجتهد رسیده اند
مسائل دین خود را میگیرند و يك ندارند که یکی از آن روایت و وسائط
بمیرد و از میان برود و اصل را حیوة مجتهد میداند حال ما هم همین را میگوئیم فقها
و روایت اخبار و محدثین اگر از دنیا بروند عبرتی بموت آنها نیست و ما روایانشان
را میگیریم و قبول داریم و اصل این است که امام علیه السلام حی و حاضر
باشد و الحمد لله حی است پس از این توضیحات ان شاء الله ملتفت شدی که
در حقیقت اختلافی بین فرمایش شیخ جلیل و سید نبیل با آقای مرحوم اعلی الله
مقامه نیست الا اینکه جهاتی و عللی بوده است که فعلاً ما در صدد توضیح
آن یش از آنچه توضیح دادیم نیستیم و بآن جهات گاهی تعبیر از امام علیه
السلام بمجتهد آورده است و البته صحیح است و آن بزرگوار است مجتهد
حقیقی که در عالم کسی مثل آن بزرگوار اجتهاد در عبادت پروردگار
نکرده و زحمت او را نکشیده پس مراد شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله
مقامها هم همین بوده است که تقلید امام حی واجب است و تقلید امام میت
جایز نیست و تقلید مجتهدین اموات را هم جایز ندانسته چون قول مشهور هم
همین بوده است و اما تقلید مجتهد حی را که فتوائی بدون نص امام علیه السلام

یا بر خلاف نص امام العیاض بالله بدهد شیخ مرحوم قطعاً جایز نمیدانسته است ولی معذلت کله کلمات آن بزرگوار در این مقام خالی از تشابه نیست و باید رد بمحکات نمود و علاوه بر این میگوئیم که فرمایش شیخ اجل اعلی الله مقامه مطاع است برای اینکه مطابق با کتاب خدا و اهل بیت اطیاب است سلام الله علیهم و خود آن بزرگوار در شرح فوائد میفرماید که خطا در کلمات من راه ندارد برای اینکه آنچه میگویم از فرمایش آل محمد علیهم السلام گرفته ام و آنچه را که آقای مرحوم اعلی الله مقامه در این مقام بیان فرموده اند چون مأخوذ از کتاب و سنت است قطعاً مطابق فرمایش شیخ است و لو اینکه ما و تودر ظاهر کلمات او متشابهاتی را ببینیم باید حمل بر محکات نهائیم و ما در این مقام برای توضیح فصل مختصر دیگر عنوان میکنیم و بعض آیات و اخبار را که مستند فرمایش مرحوم آقا است ایراد میکنیم و شاید همین فصل را خاتمه این باب قرار دهیم

فصل ما حصل عراض این بود که مجتهد و حجت حقیقی امام معصوم است علیهم السلام و تقلید احدی غیر از امام جایز نیست و اجتهاداتی که مأخذی از اخبار اهل بیت علیهم السلام ندارد بر شیعه حرام است و تقلید کسی هم که باین نحو اجتهاد نماید که در مبایه عامه معمول است حرام است اگر حی باشد حرام است اگر میت هم باشد حرام است و اما اخذ روایات از فقها و مجتهدین اعم از اینکه عین روایت خبر باشد یا بصورت فتوی و با لفاظ دیگر روایت کرده و وثوق بآنها داری جایز است و حی و میتشان فرق نمیکند از احیاء شان میگیریم از امواتشان هم میگیریم احیاء و سیرت شیعه هم بر همین بوده و هست پس اجتهاد و تقلیدی باین اصطلاحات که مصطلح شده نیست و اینها

حرفهای مستحذی است که احیاء از شیعه بر آنها نشده و ممکن نیست که بر خلاف کتاب خدا و سنت متواتره و بداهت عقول احیاء در شیعه و امت مرحومه واقع شود بلی گاهی ممکن است برای چهار نفری افتباهی در تعبیر بشود یا بالفرض در اصل مطالب اثتباهی میکنند البته معصوم نیستند و اینها احیاء نمیشود باری دلیل ما بر اینکه اطاعت هیچ مجتهدی حیاً و میتاً واجب نیست بلکه جایز نیست از کتاب خدا آیات بسیاری است از آن جمله است قول خدای تعالی **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم** یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و اطاعت کنید اولی الامر را و در تفسیر اولی الامر فرموده اند که مراد ائمه اطهارند علیهم السلام و فرموده است **وما اختلفتم فیهِ من شیء فحکمه الی الله** یعنی در مورد اختلاف حکم خداست و فرموده است **وان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الرسول** یعنی در مورد نزاع بخدا و رسول رد نهائید و فرموده است **و لو رزوه الی الله و الرسول و اولی الامر منهم لعلمه الذین یتنبطونه منهم** یعنی اگر بسوی خدا و رسول و اولی الامر بر میگرددانند هر آینه میدانستند آنها که استنباط میکنند از اولی الامر که آل محمد علیهم السلام باشند موافق تفسیری که فرموده اند حالا اگر سنیان هر عالم و مجتهدی را هم از اولی الامر میشمردند برای اینکه شرکت در نبوت و امامت نمایند ما نباید سنی باشیم و اصلاً رجوع بتفسیر آنها برای عمل و استدلال خطا است و نباید کرد و میفرماید **فا سألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون** یعنی از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمیدانید و اهل ذکر آل محمدند علیهم السلام کا اینکه ذکر رسول خداست و خداوند میفرماید **قد انزل الله الیکم ذکر الرسول لا**

پس در همه این آیات امر بر جوع بسوی معصوم شده است نه بسوی مجتهدی که از مظنه حکم میکند و خودش یقین بمسأله ندارد و علم قطعی ندارد و هر روز رأی مجددی دارد و بعضی از اخبار را هم ذکر میکنیم فرمود حضرت ابو عبدالله (ع) *يغذوا الناس على ثلاثة اصناف عالم ومتعلم وغذاء فنحن العلماء وشيعتنا المتعلمون وسائر الناس غداء* یعنی صبح میکنند مردم که بر سه قسمند عالم و متعلم و غداء پس ما ائمه علماء و شیعیان ما متعلمین هستیم و سایر مردم غنایند یعنی خاشاک و حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود *بمحمد بن عبیده انتم اشد تقلیدا ام المرجة قال قلت قلادنا و قلادوا فقال لم اسالك عن هذا فلم يكن عندي جواب اكثر من الجواب الاول فقال ابوالحسن عليه السلام ان المرجة نصبت رجلا لم تفرض طاعته وقلدوه وانكم نصبتهم رجلا وفرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فارسی حدیث این است که سؤال میفرماید از محمد بن عبیده که شما بیشتر تقلید کردید یا مرجه میگوید عرض کردم ما تقلید کردیم آنها هم تقلید کردند فرمود سؤال از این نکردم میگوید جوابی بیش از این نداشتم فرمود مرجه نصب کردند کسی را که اطاعت او فریضه نبود و تقلید کردند و شما نصب کردید مردی را و طاعت او را فریضه دانستید اما تقلید نکردید و مطلب واضح است یعنی شما تقلید امام مقررش الطاعة را نمیکنید و آنها تقلید غیر امام را که مقررش الطاعة هم نیست میکنند و محل شاهد ما همین است که غیر امام هیچکس مقررش الطاعة نیست هر که میخواهد باشد و نیز فرمود *ياك ان تنصب رجلا دون الحجة فتصدقه في كل ما قال* یعنی پرهیز که کسی را غیر از حجت خدا نصب کنی و اطاعت*

کنی او را در هر چه میگوید و نیز از آن حضرت است *من دان الله بغير سماع من صادق الزمه الله التيه الى الفناء ومن ادعى سماعا من غير الباب الذي فتحه الله فهو مشرك وذلك الباب هو الامين المامون على سر الله المكنون* یعنی هر کس دین بوز زد بخداوند بدون سماع از صادقی خداوند او را ملزم مینماید و هر کس مدعی شود که از غیر بابی که خداوند مفتوح کرده شنیده است او مشرك است و آن باب امین بر سر مكنون خداست و ظاهر است که مراد از حجت و باب و امثال اینها در درجه اول امام است علیه السلام که معصوم و مطهر است و اگر بر دیگری هم در مقامی اطلاق شود از این جهت است که از امام و حجت معصوم روایت کند و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در حدیثی *انما الطاعة لله ولرسوله ولولاة الامر وانما امر الله بطاعة الرسول لانه معصوم مطهر لا يامر بمعصية وانما امر بطاعة اولي الامر لانهم معصومون مطهرون لا يامرون بمعصية* وقال *مالم يخرج من هذا البيت فهو باطل* یعنی جز این نیست که طاعت برای خداست و برای رسول خدا و برای اولی الامر و این است و جز این نیست که خداوند امر فرمود بطاعت رسول برای اینکه معصوم و مطهر است و امر بمعصیت نمیفرماید و امر بطاعت اولی الامر فرمود چون معصوم و مطهرند و امر بمعصیت نمیکند و فرمود هر چه از این خانه بیرون نیامده باطل است و ملاحظه میکنی که حدیث صریح است که اطاعت احدی غیر از معصوم جایز نیست چرا که امر بمعصیت میکنند و خودشان عاصی هستند پس اطاعت دیگری را ما نمیکنیم و لو بهر اسمی که خوانده شود تقلیدش جایز نیست و فرمود *من اخذ دینه من افواه الرجال*

از ائمه الرجال ومن اخذت به عن الكتاب والسنة زالت الجبال ولم يزل
 یعنی هر کس دین خود را از ذهن مردم گرفت همان مردم او را زایل میکنند
 و هر کس دین خود را از کتاب و سنت گرفت کوه ها از جای خود زایل
 میشوند و او زایل نمیشود و حضرت ابی عبدالله (ع) در رساله خودش نوشت
 و اتبعوا آثار رسول الله وسنته فخذوا بها ولا تتبعوا الهوا انكم و رايكم فتضلوا وان
 اضل الناس عند الله من اتبع هواه و رايه بغير هدى من الله و فرمود ايها العصابة
 عليكم بان اتبعوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسنته و آثار الائمة الهداة من اهل
 بيت رسول الله صلى الله عليه وآله من بعده و سنتهم فانهم من اخذ بذلك فقد اهتدى
 و من ترك ذلك و رغب عنه ضل لانهم هم الذين امر الله بطاعتهم و ولايتهم
 و مفاد این اخبار از اخبار لا تعد و لا تحصى که سابقاً ذکر کردیم و در این
 جا هم تبرکاً ذکر کردیم همین است که جز اطاعت خدا و رسول و ائمه
 اطهار (ع) اطاعت دیگری جایز نیست و در حکم کفر و شرك و ضلالت است
 و خداوند امر بطاعت غیر ایشان فرموده پس معلوم است که اجماعی بر لزوم
 تقلید مجتهد در عیبه نیست مگر اینکه العیاذ بالله برخلاف این اخبار اجماعی باشد
 و این هم محال است پس معلوم است که لزوم تقلید و اطاعت مجتهد از جهت
 روایت او است که ائمه عليهم السلام امر فرموده اند روایات ایشان را بگیریم
 حتی اینکه عذری برای ما در تشکیک در روایات آنها قرار نداده اند و در
 این باب مرده و زنده ایشان فرق نمیکند و این است مراد مشایخ ما از اینکه
 اجازه در تقلید میت داده اند و این تقلید برای همه کس جایز است بلکه واجب
 است و این اخذ روایت است و نه این است که چنین بینداری که فقط علما و فقها و
 مجتهدین حق دارند که روایات را بگیرند و دیگران حق ندارند مرا جمعه

باخبار ائمه خود نمایند و باید البته عامی و مقلد باشند خیر این تکلیف ابتداء
 بر همه است و اگر اسمش را اجتهاد میگذارند این اجتهاد را همه باید بکنند
 زیرا همه مکلفند و اخبار لزوم و وجوب تحصیل علم اختصاصی بفقها و مجتهدین
 ندارد اخبار لزوم تسلیم و اقیاد در مقابل روایات خصوصیتی بکسی ندارد و بی
 جهت تخصیص داده نمیشود بلی هر کس را خداوند در درجه قرار داده و
 اندازه از فهم و فقه نصیب او کرده و اغلب از مردم خودشان از بی این کار
 نرفته اند و بی امور دیگر رفته اند و مسلم است مکلف هم هستند و تکلیفشان
 این است مثل سایر امورشان که نمیدانند رجوع بخبره این کار نماند و مسائل
 دین را در آنچه بحد ضرورت و بداهت نرسید از اهل حدیث و اهل علم
 بگیرند و اهل علم بر آنها ترجمه کنند و نقل بدعی کنند مثل اینکه اگر
 کسی معنی شعری را هم ندانست باهل شعر رجوع میکند و چیز تازه نیست
 ابتداء همه کس این تکلیف را دارد منتهی اگر تحصیل کرده و خود معنی
 فرمایش امام را دانسته میگیرد و عمل میکند اگر آن اندازه فهم ندارد از
 با فهمتری میگیرد که اطمینان و وثوق باو پیدا کرده باشد و بداند که از پیش
 خود نمیگوید و قسم بحق خدائی که من و تو را خلق کرده است مطلب غیر
 این نیست نه این است گمان کنی من میخواهم مطلب را آسان بکنم خیر
 خداوند بهمین طور آسان قرار داده این امر دین است و عسر و حرجی خداوند
 در آن قرار نداده و مشکل نیست و پیغمبر فرمود کل مشکل حرام و دین پیغمبر
 سمحه سهله است آخر نه این است که این تکلیف پسر چهار ده ساله و دختر
 نه ساله است و جمیع رعیت جاهل مکلفند و باید دین خود را از امام خود بگیرند
 و اجتهادشان همین است که امامشان را بشناسند بقدر خودشان و در غیبت

امام راوی صادقی و درستکاری دست یاورند که دروغگو نباشد و از او بگیرند و این همه شروط که در کتب ملاحظه میکنی برای مجتهد قرار داده اند اکثر اینها شرطی است که اول سنیان درست کردند و تدریجاً در کتب ذیبعه هم که همانها را درس خواندند نوشتند و اخبار ما خالی از اینها است و بعضی از آن شروط اساساً لزوم ندارد مثل اینکه فقهای اصحاب ائمه علیهم السلام این علوم و شروط را نداشتند و در کار هم نبود حالاً هم هیچ تازه نشده الا اینکه امام ما غایب است ولی عنایت و توجهش بر جا است همان ایام ظهور هم همه کس خدمت امام نرسیدند و دین خود را از روایت دیگر یافتند و این حرفهای قلمبه هم نبود و اصل عیب اینجا است که بعضی گمان میکنند اگر واجدان شرطی که نوشته اند شدند آن وقت مفروض الطاعه میشوند هیئات خیال میکنند چهار کلمه عربیت و منطقی و کلام یا تاریخ غیر معتبر بعضی از رجال را که انسان دانست آن وقت مختار مطلق میشود که هر چه بگوید واجب است مردم بپذیرند ولو بر خلاف کتاب و سنت باشد و ظن او حجت میشود و رأی او معتبر میشود و او لوبت در حقوق و اموال مسلمین پیدا میکند و مردم مجبورند قیاس و استحسان او را هم در احکام دین بپذیرند نه والله این نیست پس بهتر است قدری مردم را وا گذارند که از عقب تحصیل بروند و علمی و فقهی پیدا کنند و اجتهاد را انحصار ندهند و بگذارند باخبار ائمه خودشان رجوع نمایند و همه کس بقدر خود اجتهاد نمایند و دین خدا را بفهمند و این همه مردم را با آن الفاظ مشکله مغلقه نترسانند و غالب مقاسد و بی اعتنائی مردم بدین که میبینی امروز شایع است از همین جهت است که بکلی مراجعه باخبار آل محمد (ع) نکرده اند آنها که مطلقاً اعتناء بدین ندارند که ندارند آنها هم

که اندک اعتنائی بدین دارند که مراجعه باخبار را انحصار میدادند و گمان میکنند این کار فقط شأن مجتهد است و مسأله همان است که از ذهن مجتهد بیرون آمده چرا باید مردم عامی چندین سال نزاع کنند آن یکی بگوید مجتهد نو گفته است آب قلیل بملاقات نجاست پاک است آن یکی بگوید خیر و برای تطهیر آن کمر لازم است چرا خودشان نباید باخبار مراجعه کنند و بفهمند اساساً کمر موضوع ندارد و از شرط تطهیر القاء کمری دفعاً نیست و این فتوی این قدر غریب و عجیب است که حتی جامعه اسلام هم قبول نکرده و ای بسا شهرهای بسیار که کر در آنها وجود ندارد یا اگر هست فرضاً یکی در مسجد شاه اصفهان افتاده و زنگ زده است در حالی که در هر خانه از مسلمین روزی چندین مرتبه حوضشان یا محل دیگری نجس میشود و تطهیر میکنند یاد کمر نمیب آیند اما این نزاع در کتابها و در زبانها هست و امثال این مطلب بسیار است باری بنا بر این شده که اگر کسی بنای تحصیلی میگذارد ابتداء بکتب مشکله این فن رجوع میکند و در واقع گیج و مبہوت میشود زیرا اصطلاحاتی بگوشش میخورد که در عمرش نشنیده زیرا اغلب این کتب بمنظور تفهیم و تفهم نوشته نشده و بیشترش مشکل تراشی یا اظهار فضل است و جمیعش ضماری است که مرجعش معلوم نیست بعد از هزار زحمت و سالها گر سنگی و دود چراغ که خورد و این عبارات را درست کرد تازه اگر اهل فهم باشد میفهمد که اینها هیچ نبود و آنچه هم که بود قابل عمل نبود مثل آنهمه تفصیلی که در الفاظ صیغ عقود نوشته اند که مطلقاً از طرف شارع مقدس امر با الفاظ مخصوص بترتیب مخصوص که نوشته اند از تقدم و تأخر در اخبار نرسیده چه در عقد نکاح که اهم آنها است و چه در سایر عقود

لازمه و غیر آن ملاک رضایت طرفین است و الفاظی که دلالت بر آن بکنند بهر زبانی که باشد خوب است و این مشکلات نیست و اگر اینطورها که مینویسند بود جمیع معاملات هندیها و چینهای مسلمان بلکه همه مردم از عرب و عجم باطل بود و چه دلیلی بر عدم صحت این حرفها بالا تر که باز جامعه اسلام بنده برفته بلکه شو انسته بفهمد این حرفها چیست و عمل باینها منحصر بچهار نفر مقدسین خشک است که از دیگران احمقترند و اخبار آل محمد خالی از اینها است باری بسیاری از مطالب را بعد از زحمت بسیار که در حل عبارات کشیدی انوقت میفهمی که هیچ نیست و ان هی الا کسر اب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه ثم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفیه حسابه باری پس از توضیح جوانی و تلف کردن عمر تازه میفهمد که هیچ نبود جز الفاظی تو خالی و حال آنکه دانست برای دنیا که نه نان میشود نه آب اما آخرش که نعوذ بالله شکوک و شبهاتی است که کلی یقین بیچاره طلبه را از امور بدیهه ظاهره هم سلب کرده و در امورش مبتلا بسواس میشود و درباره خدا و پیغمبر و امام هم العیا ذل الله تازه شک دارد و **خسر الدنیا و الاخرة ذاک هو الخسران اللمین** شمارا بخدا انصاف دهید آیا این حرف شد که در یک مسأله استصحاب انسان عاقلی هفت سال درس بدهد و جمعی بدخت هم هفت سال گوش بدهند و عمر خود را تلف بکنند و حال اینکه یک حدیث امام را که شنیدی و یا گرفتی از تهم این زحمت کفایت میکند که میفرماید **لانقض الیقین بالاشک حالایا و بین** چه همه پیرایه بر این بسته میشود که بر هیچیک آنها کتاب و سنتی نازل نشد و جز توضیح عمر چیزی نیست بلی وقتی که این نوع اصول را مقدمه استدلال قرار دادند ذی المقدمه هم آن نوع احکام و مسائل میشود که بعضی را برای نمونه ذکر کردم و نتیجه هم تولید وسواس

برای جماعتی و انکار کلیه احکام اسلام برای جماعت دیگر و انزجار از مسلمانی میشود که پیش چشم خود الآن میدینی و اگر این بیچاره طلبه نصف این مدت بلکه ثلث آن را صرف مراجعه اخبار کرده بود مردمی میشد صاحب کمال و در دین خودش بصیرت پیدا میکرد و بدرد هزار عامی دیگر هم میخورد زیرا هزار درجه فهم اخبار خاصه اخباری که در مسائل فروع است فهمش آسانتر از این کتب است و ائمه اطهار برای تفهیم امت فرموده اند و این مشکلات و احکامیکه قاطبه مردم را از دیانت متفرق میکند در آنها نیست بلی اگر گذارده بودند و بیگذازدند که مردم از بی اخبار و علوم آل محمد علیهم السلام بروند دیگر زیر این بارها نمرقتند و آنها هم که از دین خارج شدند خارج نمیشدند و در خانه هائی هم مسلما بسته میشد خلاصه که میترسم قلم طغیان نباید و از حد لزوم تجاوز نباید لذا از این مرحله خود داری میکنیم **و لله الامر هو بالغه** پس برگردیم بهما نجا که کلام منتهی شد پس برای استحضار و تذکر اخوان خودم عرض میکنم که این موضوع اجتهاد و تقلید باین معانی مصطلحه که گوشها را پر کرده است و فروع زیادی که بر آن متفرع نموده اند که اهم آنها موضوع تقلید میت است که شهرت مردم بر عدم جواز آن شده است حقیقت امرش همین است که شرح دادیم و مجملآ باید بدانیم اولاً که همه ما مکلفیم و ذمه همه مامشغول بعبودیت پروردگار است و را و در رسم بندگی خدا را شبهه نیست که باید از خود خداوند آموخت و آموختن از خدا رجوع بسوی پیغمبر اوست و رجوع به پیغمبر رجوع بائمه اطهار است صلوات الله علیهم و رجوع با ایشان رجوع با خبار ایشان است که امروزه در میان ما حجت و قائم مقام ایشان است پس چه آسوده نشسته ایم

و چرا از پی کار بلند نمیشویم و چه انتظار داریم و اگر فردا از ما سؤال شود
 اولم نعمت کم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم التذیر چه جوابی
 حاضر کرده ایم آیا گمان میکنیم که بقدر لزوم بنا تذکر نداده اند و راه کار
 را نیا موخته اند و آیا هزار بار تکرار لازم است یا گمان میکنیم همیشه هادی و
 معلم بزور و اجبار ما را وادار نمایند و مثل اطفال خورد سال بزور بمکتب -
 خانه ببرند بلی در اول پدرمهربان نسبت بطفل عزیز نادان خود همین معامله را
 میکنند اما بعد از آنی که بقدر لزوم مطالبی را گو شزد نموده اند و اطفال
 بزرگ شدند دیگر مختارشان قرار میدهند و کار بآنجا میرسد که باید خود
 آنها از پی معلم بدوند و ای بسا معلم بآن درجه که در اول اصرار داشت
 دیگر تضييع وقت خود را نماید و تا تفهمد که واقعاً جمعی در صدد فهم مطلب
 هستند خود را نشان ندهد و بزحمت نیندازد پس ای برادران باید سعی و
 کوشش نماییم و در صدد تحصیل علم و عمل بر آئیم و حضرت صادق (ع) (۱۳)
 میفرماید که ای کاش تازیانه بر سر جوانان شیعه میزدند تا تفقه در دین
 می نمودند و باید نشان بدیم که حقیقتاً در صدد علم و عمل هستیم و خداوند
 بداند که راست میگوئیم *فلیعلمن الله الذین صدقوا اولیعلمن الکاذبین*
 پس ما همه اخوان مؤمنین را دعوت بمراجعه اخبار آل محمد علیهم السلام
 میکنیم و التماس داریم که این نصیحت مشفقانه را که مقدمه و سرمایه سعادت
 جمیع مسلمین است بپذیرند و فایده اول آن این است که عموماً ملتفت و
 متوجه میشوید که این مشکلاتی که شنیده اید در امر دین نیست و یک امر
 بسیار عادی است و موافق فطرت خداست که همه خلق را بر آن فطرت
 قرار داده و این همه مشکلاتی که برای مقدمه اجتهاد شنیده اید قرار داده شده

و بسیاری از احکام مشکله که فطرت مشتمل بر آنها است و پیداست که از
 زبان غیر اهلش بیرون آمده و اهلیت نداشته اند که احکام خدا را که موافق
 فطرت و صلاح جمیع بشر است بیان کنند همه از اول نبوده و حالا هم نیست
 و بکلی این سالبه ما با تنفأ موضوع است اولاً اجتهاد نیست و اگر هست
 بمعنی کوشش کردن در فهمیدن او امر و نواهی آل محمد است علیهم السلام
 و مقدمه آن فقط تحصیل عربیت است که با درس خواندن ممکن است با
 معاشرت عرب هم ممکن است و پس از آن بلافاصله مراجعه باخبار آل محمد
 علیهم السلام و دیگر جمیع شروط از همان مراجعه خود اخبار حاصل میشود
 زیرا آنچه گفته اند و در کتب اصولیه شرح و بسط داده اند اگر اصول آن
 از اخبار است که در خود اخبار موجود است و میبینید و خالی الذهن هم که
 باشید و ذهن انسان ابتداء متوجه آن همه تشکیکات و شبهات نشده باشد البته
 صافی تر است و اعتدال و فطرت اولیه خود را از دست نداده و بهتر میفهمد
 و اگر مطالب دیگر است که در اخبار نیست و مأخوذ از علماء اولیه اصول
 باشد که امثال ابو حنیفه باشند که ما مطلقاً کار دست آنها نداریم و ما
 را در اخبار منع از مراجعه آنها فرموده اند و فرموده اند *لا تأتیهم ولا تسألهم*
فانهم حصر مستنقره و بدانید که کلام اثر نفس متکلم است و مراجعه
 بکلام هر کس نباید انسان از آن کلام متأثر میشود و مراجعه بکلام سنیان انسان
 را سنی میکند و همه میدانید که این علمای سنی همه مخالف با ائمه ما بوده
 اند و همیشه در جمیع امور در صدد مخالفت ایشان بودند حتی علوم خارجه را
 که آن خلفا وارد در اسلام شما کردند و ترجمه ها نمودند و مدارس برای
 تدریس آنها باز کردند امثال علم منطق و کلام که الآن جزو مقدمات اجتهاد

قرار گرفته است همه را برای مخالفت ائمه شاره وارد در اسلام کردند و در مقابل ایشان مسندهائی باز کردند و امر را با این جا رسانیدند و علمای صدر اول ما هم که بآن طورها جاری شدند البته اجباری در خود دیدند و تقیه شديده که داشتند آنها را وادار میکرد زیرا سلطنت و حکومت با آنها بود و اگر نه عالم بزرگ و شیخ الطائفة ما را چه بر این میداشت که کتاب مبسوط برسبك و سلیقه سنیان بنویسد و چه احتیاجی باین کار داشت و آیامدرک جمیع مسائل را از اخبار خود مان نداشت و حال اینکه عمده اخباری که ما امروز در دست داریم بروایت خود آن شیخ بزرگوار است پس بدانید که مثل آن بزرگوار عالم و محدثی را تقیه و ترس مخالفین باین راهها و امیدارد سایرین هم که البته باز مدتها تقیه داشتند جمعیشان هم اشتباه کردند و نفهمیدند و چه اشکالی است که گاهی مطالبی بر بعضی علما هم مشتبّه شود البته معصوم نبوده اند ولی امروز بحمدالله تقیه ما از این جهات مرتفع شده است و ترسی و تقیه از سنیان نداریم و اساساً او ضاع عالم طوری است که تا درجه عقیده ها آزاد است و ممکن است تا درجه انسان عقیده خود را اظهار کند پس بهتر است که بصرف عادت راه نرویم و مطالبی هم اگر در میان شهرت دارد باصل شهرت مراجعه کنیم بینیم علت چه بوده و آیا اصل و مأخذی هم داشته یا نداشته اگر نداشته ترك کنیم و بی جهت بر خلاف حقیقت لجاجت ننماییم و من در این مقام هیچ مطالبی را بر خلاف عادت و عقیده جماعتی نمیخواهم اظهار کنم الا اینکه عرض کنم که متفق علیه جمیع شیعه همین است که اخباری را که در دست داریم و از طرق موثقین علما بهار رسیده است خاصه کتب اربعه که مدار عمل جمیع شیعه در اصول و فروع بر آنها است حق است

و تمام مراتب دین ما در اینها مذکور است پس مرجع ما همین کتب است پس رجوع بهمین کتب باید نمود و مسائل دین را دست آورد و البته مراجعه بکتب فتاوی علمای سلف و استدلالی که فرموده اند مؤید بسیار قوی است برای ما در فهم اخبار زیرا آنها زحمتی کشیده اند و باصطلاح استخوانی خورد کردند و عمری را در نوکری آل محمد علیهم السلام صرف نمودند و جمعیشان واقعاً عارف بلحن اخبار شدند که اصل و عمده شروط همین يك فقره است و پس که باید انسان عارف بلحن آل محمد (۳۴) بشود و البته جمعی از آنها نه همه آنها عارف بلحن و اشارات اخبار شده اند و مراجعه آن کتب کمک بسیار بزرگی است اما باین شرط که همیشه این نکته را که عرض میکنم متوجه باشیم که آنچه بر خلاف اخبار و از اجتهادات و قیاسات عامیه جزو شده است یا بواسطه تقیه است که داشته اند یا حقیقتاً امر بر آنها مشتبّه شده و آنها را کنار بگذاریم و فقط آنچه را که از اخبار عیناً یا معنی روایت کرده اند بگیریم و استفاده نماییم و در هر مورد اشخاص آل محمد علیهم السلام را باید مفترض الطاعه و اسوه دانست و بر اطاعت غیر ایشان از علما و غیر علما در اسلام دلیلی قائم نشده و اجماعی هم نیست و در اینکه در همه آنها امکان سهو و خطا و اشتباه هست شبهه نیست پس تقلید نیست جز از معصوم علیه السلام و اجتهاد نیست جز سعی در صحت روایت بر حسب دستوری که از خود آل محمد علیهم السلام رسیده و سعی در فهمیدن لحن و منظور ایشان که آنها اگر برای کسی از مراجعه خود اخبار حاصل نشد از جای دیگر حاصل نخواهد شد و قواعد اصولی که واضح آنها امثال ابوحنیفه است از مکتون خاطر آل محمد (ع) خبر نمیدهد پس تقلید حی و میت از مجتهدین موضوعی نیست که

بحثی بعد از این لازم داشته باشد اخباری است که آل محمد علیهم السلام در میان ما باقی گذارده اند از برای آنها هم روایتی است بعضشان از دنیا رفته اند رضوان الله علیهم بعضشان در قید حیوة هستند ملاک امر این است که و ثوق و اطمینان بآنها پیدا کنی بعد از آنی که و ثوق و اطمینان پیدا کردی اگر زنده است فبها المراد مسائل دین را اگر نمیدانی از او میگیری اگر از دنیا رفته کتاب او را که مطمئن هستی این کتاب از خود او است آنچه نوشته و روایت کرده عمل میکنی و همین است اجتهاد و همین است تقلید و همین است تفقه چیز دیگر نیست و تو هم عیناً آنچه را از او شنیدی یا در کتاب او که بسبب روایت نوشته باشد یا فتوی فرق نمیکند هر چه از او فهمیدی بر دیگری روایت میکنی که او هم عمل کند تو هم بقدر خودت میشوی راوی و میشوی مجتهد یا بهر اسم میخواهند نهایت نو باند از خودت روایت داری دیگری که کثیر الروایه است زیاد تر روایت دارد و اصل و اساس و ملاک امر فهم اخبار است لا غیر که در اخبار خودشان فرموده اند ما فقیه نمیشاریم کسی را مگر اینکه لحن ما را دانسته باشد و شناخته باشد و این مطلب را البته هر کسی باید در نفس خود تجربه نماید و بفهمد و انسان البته بر نفس خود بصیر است بشرطی که غرض و مرض را کنار بگذارد مسلماً میداند که میفهمد یا نمیفهمد و اگر اینقدر جاهل است که نمیفهمد که نمیفهمد او محل سخن ما نیست و کلام ما متوجه او نیست ولی البته عموم مشتغلین اگر خود را این غرض نمایند میفهمند که اهل فهمند یا نیستند اگر دیدند که اهلیت و استعداد دارند کار بکنند و داخل شوند و اگر فهمیدند که اهلس نیستند دخالت نکنند و امر را فاسد نمایند و از آن فتوی های عجیب و غریب ندهند و کار را

بکار دان و واگذارند و در امر حلال و حرامشان هم مثل سایر امورشان باهل خبره آن که و ثوق بخبر و یت آنها پیدا کنند رجوع نمایند و آسوده شوند ولی عرض من در این مقام متوجه اهل فهم و استعداد است که واقعاً اعتناء بدین میخواهند داشته باشند و سنت و فریضه میخواهند بفهمند و تشخیص بدهند و بآن اندازه عقل دارند که خود را مکلف دانسته اند و در صدد بندگی خدا بر آمده اند میخواهم این پرده را از جلوجشم آنها بردارم که بداند این امر اجتهاد و تقلید باین طورها که مشهور شده نیست همیشه نباید اشخاص منتظر مجتهد باشند که از جائی وارد بشود و تا زنده است کور کوران تقلید نمایند و ندانند و نفهمند که مأخذ حرفهای این مجتهد از کجاست و همین که از دنیا رفت از بی مجتهد دیگر بگردند که تقلید میت حرام است و اغلب هم مجتهد را بلباس او میشناسند چون عقلشان در چشمشان است و میخواهیم حقایق را گوشزد نمایم و باید بدانیم که همه ما عموماً مجتهدیم یعنی باید کوشش در امر دین نمایم و این واجب کفائی نیست که يك نفر که این اجتهاد را کرد از گردن دیگران ساقط باشد پس بنا بر این هیچکس غیر از مجتهد مکلف نیست پس همه باید در دین خود اجتهاد نمایم و تکلیف خود را در اصول و فروع و حلال و حرام بفهمیم و همه ما مقلدیم یعنی باید دین خود را از آل محمد (ع) که خلفا و ناطقین از خداوند هستند بگیریم و این هر دو امر منحصرراً را هس مراجعه اخبار ایشان است که عرض کردم روایت این اخبار بعضی مرده اند و بعضی زنده و حیوة و ما نشان تأثیری در روایاتشان ندارد و همین که بهمان راههای عادی که در سایر امور و علوم خود جاری میشوی امانت و صحت هر يك از آنها را فهمیدی اعم از اینکه مرده باشد یا

زنده روایات او را میگیری پس این تکلیف عمومی همه ما است و همه باید مراجعه باخبار کنند و دین خود را از مأخذ حقیقی آن بگیرند و بر بعضی پیرایه ها و حواشی که از خارج ملحق شده مطلع شوند و این اندازه مقید بتقلید کور کورانه نباشند و مقتضی میبینم که در این مقام برای تشجیع اخوان اشاراتی ببعضی از مشکلات که القا شده و چشمها را میترساند و از اسباب انحصار امر اجتهاد در جماعت مخصوصی شده است بنهیم تا بداند این اشکالات در دین نیست و البته ذکر همه آنها مقدور نیست ولی برای نمونه چند چیز را ذکر میکنیم که در کتب اصول مشایخ عظام اعلی الله مقامهم هم بتفصیل بیان شده است و بنا بر این فصل دیگر عنوان میکنیم

فصل البته برای لزوم وجود فقیه و مجتهد و ازی جامع الشروط دلایل بسیاری است که اصحاب شمرده اند و برای مشایخ ما اعلی الله مقامهم هم در این باب بیانات عالیه است که شاید در کتب سابقین هم باین تنقیح و تفصیل نیست و شبیه هم بحمد الله در این باب نیست ولی غرض ما این است که همه مطالب بهم مخلوط نشود و آنچه ما عرض میکنیم با لزوم وجود فقیه یا فقهای کاملین که مرجعیت تامه داشته باشند منافات ندارد و ما نفع الجمع نیست ما میگوئیم البته باید باشند و اجتهاد و روایت خودشانرا بنهیند و مشغول بهدایت و تعلیم و بیان حلال و حرام باید باشند اما نه این است که امثال من و تو مردم دیگر نباید اجتهاد در دین بکنیم و حلال و حرام خود را از اخبار بگیریم زیرا دانستی تقلید منحصر است بآل محمد علیهم السلام و تقلید دیگر را نمیکنیم و اگر عالم و فقیه حاضری و حیی هم هست یا فقهای متعددی هم هستند البته نعمت و جودشان مغنم است و فوز عظیم است اما تقلیدشان را استقلالاً نمیکنیم منتهی این است که ایشان هم با شرط امانت

و وثاقت راوی خبری هستند که از آنها میگیریم از سایر روایات هم که واجد این شرطند حیا و میتاً میگیریم و دیگر انحصارش نمیدهیم زیرا اصل تقلید تقلید از امام است لا غیر ما میخوایم همه بدانند که باید اجتهاد کنند و این تکلیف عمومی است و خصوصی نیست و همه بدانند باید رجوع باخبار نمایند و فقیه نمایند و میخوایم بعضی از مشکلات و سدهائی را که در جلو این راه وسیع انداخته اند که جلوگیری از سعادت مسلمین نموده است برداریم و میخوایم بگوئیم اساساً این امر مشکلی نیست پس میگوئیم ای برادران بر شما باد بمراجعه اخبار آل محمد علیهم السلام که در مثل امروز این اخبار خلفاء پروردگار شایند و سعی کنید بفهمید و عمل کنید و اگر نفهمید در صد دبر آید و تفحص کنید و فهمیدن معنی خبری مشکلتر از فهمیدن يك شعر عربی نیست در شعر مشکلی چه میکردید در معنی خبر هم همان کار را باید کرد و اگر شنیده اید که در حدیث وارد است که حدیث ایشان صعب و مستصعب است و جز ملك مقرب یا مؤمن منتحن یا نبی مرسل آنرا نمیفهمد آن بعضی از اخبار ایشان است و همه اخبار این طور نیست خاصه آنچه را که در باب حلال و حرام و امر فروع دین فرموده اند که آنها را برای تفهیم امثال ما و تو فرموده اند و این مشکلات را ندارد و اگر شنیده اید که فرموده اند برای کلام ایشان هفتاد و چه است صحیح است اما وجه ظاهر هم دارد که برای همه فرموده اند و همه آنها میفهمند و آن وجوه سبعین را من و تو اگر نفهمیم سهل است ولا یکلف الله نفساً الا ما اتيها همان فقیه بلد هم آنها را نمیفهمد و فهم آن وجوه مختص با شخصی است که فوق ما و تو هستند و آنها را کاملین شیعه ایشان میفهمند که فعلاً سخن ما در اطراف آنها نیست و شان آنها اجل از

این است که در این مباحث واردشان کنیم اما ظاهر کلامشان همانکه ما و
 نو میفهمیم فقها هم همان حدود را میفهمند و اگر با و نمیکنی تجر به بکن
 و صدق عرضم را بفهم و اما ظاهر کلمات آل محمد علیهم السلام همان
 است که بر اوی بدوی و شهری و بازاری همه یک قسم فرموده اند
 ما هم اگر اهل زبان شدیم میفهمیم و قسم بخدا که عبارات کتب مشکله استدلالیه
 فقها هزار درجه فهمید نش از اخبار مشکله است و نمیدانم چرا عوض اینکه
 کار ما جهال را آسانتر بکنند مشکلتر کرده اند و این کتابها برای چه
 منظوری نوشته شده پس مراجعه باخبار میکنی اگر فرضاً حدیثی را تفهیمی
 با قواعد عربیت و رجوع بقراین از متشابهاست میشود و طور تازه نمیشود و
 حدیث متشابه را رد بخود آل محمد علیهم السلام میکنی و در وسعت خواهی
 بود تا بفهمی و دانائی را بینی و بتو حالی کند و اگر بگویند که در اخبار
 ققیه و غیر ققیه مخلوط است و مجتهدی باید تا اینها را تمیز بدهد عرض
 میشود که ققیه اخبار از خود خبر پیدا است و اگر در نفس خبر چیزی
 که دلالت بر ققیه بکند نیست ققیه هم نمیتواند بفهمد زیرا صرف مطابقت حدیثی
 با قول سنن دلیل ققیه نمیشود و در جمیع مسائل قول تبعه منفرد از قول
 عامه نیست و اما اجماع عامه امری است که نه من و نو میفهمیم نه ققیه خاصه
 در این اعصار و اینکه در بعض اخبار امر بمراجعه با جماع عامه شده منوط
 باین است که اجماعشان فهمیده بشود و در اعصار اولیه تا اندازه ممکن
 بود و اما امروز آقدر اقوال دارند که اجماعشان معلوم نمیشود و بهمین
 جهت است که شیخ کلینی علیه الرحمه هم در مورد تعارض اخبار همان اخبار
 سعه را اختیار کرده زیرا چاره جز آن نیست و بهر دو حدیث متعارض

که راه علاجی برای ترجیح تفهیمی عمل میکنی و اجازه فرموده اند
 و اگر گفته شود که در اخبار موافق و مخالف قرآن را باید تمیز داد
 و شناخت عرض میکنم البته صحیح است ولی بحمد الله این زحمت را علما
 و محدثین سلف کشیده اند و اخباری که با ضرورت کتاب مخالف باشد
 بحمد الله در اخبار ما یانست یا اگر هست بسیار نادر است و اندک شخص که
 اعتنا بدین دارد و تا درجه مطلع است خلاف ضرورت قرآن را میفهمد و
 اما اخباری که مخالف غیر ضروریات و محکات کتاب است البته باید با آنها
 گرفت و ترك نکرد زیرا شارح مجملات و مشتهات از آیات کتاب اخبار
 است و کلیتاً در تفسیر قرآن باید رجوع بآل محمد (ع) نائیم نه آنچه را که
 متبادر بذهن خودمان میشود یا سنن تفسیر کرده اند و آل محمد علیهم السلام
 اعلم بکتاب خداوند از ما دیگران و اگر گفته بشود که مجتهد و ققیه موارد اجماع
 را میشناسد و امثال ما نمیدانیم عرض میشود اما اجماعی ضروری که محصل
 خاص و محصل عام باشد که هر دو معروفند و اشخاص اهل دیانت آنها را
 میفهمند و میشناسند و غیر آن دو از سایر اقسام اجماع که در کتب ذکر
 کرده اند از اجماع مرکب و منقول و سکوتی و مشهور و غیرها این اجماع
 مطلقاً مستندی از شرع و اخبارند ارد و صرف اجماع چهار نفر یا ده نفر ققیه بر
 مسأله منشاء اثری نیست باید فهمید امام (ع) چه فرموده و تفحص از این قبیل
 اجماع هم لازم نیست و از کتاب و سنت نرسیده و هیچ وقت نفرموده اند
 هر وقت حدیثی از ما بشمار رسید تفحص کنید ببینید جمعی از اصحاب اجماع
 بر خلاف آن کرده اند یا نکرده اند و اما اجماع ضروریه که اظهر
 من الشمس است و محتاج بتفحص در کتب و اقوال نیست و اگر گفته شود

در اخبار معارضاتی هست عرض میکنم هر جا بمعارض بر خوردی بقاعده که در اخبار فرموده اند عمل میکنی و ابتداء اگر یکی را غیر ثقه روایت میکند نمیگیری و در اخبار ثقه اگر ثقه را از غیر ثقه تمیز دادی یا اساساً ملتفت شدی که معارض نیست بلکه دو موضوع است که اغلب هم همین طور است فيها المراد و اگر بهیچیک از قواعد و مرجحات توانستی عمل کنی و قرینه دست نیامد هر دو صحیح است و بهر دو عمل میکنی و فتوی یک طرف نمیدهی و توقف میکنی و اگر ابتداء بمعارض بر خوردی فحوص از معارض بطوری که نوشته اند و مسجل کرده اند ابدأ لازم نیست و مطلقاً در کتاب و سنت وارد نشده و بصرف امکان و احتمال بودن معارضی اضیع وقت و تعطیل احکام جایز نیست و جمیع ادله جماعت در این باب ظنی است و اعتنا بآن نمیشود تصور بکن اگر در زمان امام بودی فرضاً زراره که از ثقات اصحاب امام است بر تو روایت میکرد که امام علیه السلام در این مسأله نیاز تو چنین فرموده آنا عمل نمیکردی بروایت او تا روی دور دنیا را بگردی بدینی دیگری از اصحاب امام را میدینی که روایتی برخلاف آن و معارض آن داشته باشد آن وقت بقاعده ترجیح عمل کنی و پس از آن عمل بفرمایش امام بکنی و نیاز خود را معوق میگذاردی تا تحقیق و تفحص خودت را باندازه وسیع بکنی ابدأ این کار را نمیکردی وامری باین کیفیت نشده است حالاً هم همین طور فحوص از معارض ابدأ لازم نیست آنچه نوشته اند ظنونی است بدون دلیل و اگر گفته شود که تو محکم و متشابه را نمیشناسی عرض میکنم موافق فرمایش امام محکم آن است که واضح الدلاله باشد اگر دلالتش واضح شد عمل میکنی و اگر مشتبّه باقی ماند از تشابهات میشود و رد بخدا و رسول میشود و عمل بآن نمیشود تا دانا تری رفع اشتباه و تشابه را بفرماید و اگر گفته میشود که ما نسخ و منسوخ را نمیشناسیم عرض میکنم در اخبار آل محمد (ع)

نسخ و منسوخ ندارد و این مختص با حدیث رسول است ما رجوع بآل محمد میکنیم و مرجع ما اخبار ایشان است و حضرت صادق (ع) فرمود وسعت ندارد بر شهادت آنچه بر شما وارد میشود و نمیدانید مگر ثبت و خود داری ورد بسوی ائمه هدی تا شما را بر راه وسط و ادرند و رفع جهالت فرمایند و اگر خیال کنی که خبر صحیح را از غیر صحیح نمیشناسم عرض میکنم در این خصوص حرفها زده شده و اصحاب ما اصولیین مخصوصاً از آنها برده اند و رجال روایت را بخيال خود زیر و رو کرده اند ولی تنها راهیکه برای این مطلب هست و راه قطعی همان است که آقای مرحوم اول اعلی الله مقامه بیان فرموده و اعتماد بر آن نموده است و راه دیگر هم مطلقاً ندارد و آن این است که رجوع بقرائین باید کرد و حقیقت این است که باید تسدید امام عصر عجل الله فرجه شامل شود و بغیر تسدید ابدأ ممکن نیست پس همینکه خبری را در کتب مصححه ثقات اصحاب دیدی که غالباً ضمانت صحت آنرا هم نموده اند و متوجهاً الى الحجّة علیه الصلوة و السلام ملاحظه کردی و قر این صحت آنرا دانستی این صحیح است و اگر هم بطلان آنرا از قراینی و جهاتی حضرت حجت علیه السلام بتو نرسانید و تفهمنید باز هم صحیح است و الا هیچ راه دیگری برای تصحیح اخبار جز این نیست و آنچه اصحاب نوشته اند ظنون و احتمالاتی است که علم قطعی بآنها حاصل نمیشود سهل است که ظن هم حاصل نمیشود و اینکه خودشان گمان میکنند مظنه حاصل میکنند و همی است و کیست که عالم بغیب باشد که بتواند حرف هزار سال قبل را صحیح و سقیمش را از این راههای غادی بفهمد و انسان عقل هم اعتماد باین تحقیقات و احتمالات نمیتواند بکند الا اینکه شرعاً همه مأموریم که اخبار وارده از طرق ثقات را بگیریم و در تمیز صحیح و سقیم هم راه منحصر است بآنچه عرض شد و آن تسدید امام است علیه السلام

که جمیع امور در دست او است و هر چه را که او خواست بنظر مجتهد و طالب صحیح میآورد و آنچه را که نخواست نمیآورد و زمام قلوب در دست او است و آنچه اصحاب در این خصوص نوشته اند پیش از او هاجمی نیست و ما تحقیق خود را در این موضوع سابق بر این ذکر کردیم پس اگر حدیثی در کتب ثقات بطوریکه عرض شد صحیح دانستی عمل میکنی و آنچه را که صحیح ندانستی رد میکنی یا ثمة اظهار صلوات الله علیهم و البته از اهل حدیث و خبرت و بصیرت هم در صدد تحقیق و تفحص بر میآئی شاید آنها نور او اوقف بر حقیقت نمایند و فرمودند **علم الناس من جمع علم الناس الى علمه** بی همین يك مسئله تسلیم است که شاید در افرادی انحصار داشته باشد و عامه مکلفین بواسطه اعراض و اغراض و اشتغالات دیگری که دارند وای بسا اغلب اصفیه و تهذیب اخلاق ننموده اند و گرفتار بها و مشتهیاتی که دارند مشکل است که باین کیفیت محل توجه حضرت حجت عصر عجل الله فرجه واقع شوند و این امر محتاج به توجه و اصفیه و انقطاع تام تمامی است تا کسی باین طور محل توجه آن بزرگوار واقع شود و قلب خود را باین طور تسلیم اراده آن حضرت نموده باشد که کالمیت بین یدی الغسال یقلبه ذات الیمین وذات الشمال متماثل بهر طرف خواست بفرماید و این نوع تسلیم مقدور و میسر و برای هر کس نیست و اشخاص معدودی را باین طور خداوند خلقت فرموده و قلب آنها را امتحان کرده و پس از آن مورد توجه امام شده اند که ما در صدد شرح این احوال در این کتاب نیستیم ولی معدک ما این امر را انحصار نمیدهیم و تکلیف عمومی بجای خود است و باید بگوئیم و همه کس باید و وظیفه خود را انجام بدهد و خود را منقطع بسوی حجت عصر بشاید و باخبار ایشان مراجعه بکنند و در صدد فهمیدن حکم آن بزرگوار

بر آید اگر فهمید فیها المراد و اگر نفهمید به خبر لا رجوع میکند و خبره این کار هم همیشه هست همچنانکه خبره مهندسی و معاری و تجاری و زراعت همیشه هست و تا وقتیکه کسی واقعاً این احساس را از خود ننموده که مطالب را واقعاً فهمیده است مبادرت بفتویٰ تمایذ و کمال احتیاط را در امر دین باید نمود و مخصوصاً باید تذکر بدیم که مخالفت بامشهور در میان علماء مظنه خضار است و شق عصای مسلمین و القاء خلاف نباید کرد و قوی بر خلاف قول آنها نباید گفت مخصوصاً در جائی که قائلیم ندارد احداث قول جدید نباید کرد و این عرایض که عرض میکنم البته بطور کلی است و هر کدامش تفصیل زیاد دارد و غرض ما اشاره برای بعض اهل خبره است نه همه کس و مقصود اصلی و عمدت ما اینست که رجوع باخبار را نباید ترك کرد و الا انسان عامی و جاهل میماند و فرمودند در حدیث که **من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی** یعنی هر کس تفقه در دین تمایذ اعرابی است و بیابانی است و فرمودند افضل عبادات تفقه در دین است و فرمود حضرت امیر (ع) مثل حفاة جاهلیت نباشید که تفقه در دین نمیکند و از خداوند تعقل نمیکند و فرمود سه چیز است که مسلم بآنها کامل میشود تفقه در دین و تقدیر در معیشت و صبر بر نوائب و از صادقین علیها السلام رسیده است که فرمود اگر جوانی از جوانان شیعه را نزد من بیاورند که تفقه در دین نمیکند هر آینه تأدیب میکنم او را و از بشیر دهان روایت شده است از حضرت ابو عبدالله علیه السلام که فرمود لا خیر فیمن لا یتفقه من اصحابنا یا بشیران الرجل منکم اذا لم یستغن بفقهاء احتاج الیهم فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو لا یعلم یعنی خیر نیست در

کسیکه تفقه نمیکند از اصحاب ما ای بشر بدرستی که مردی از شما هرگاه مستغنی نشود بفقهِ خود محتاج میشود بسوی ایشان (عرض میکنم یعنی سنیها) پس هرگاه محتاج بانها شد داخل میکنند او را در باب ضلالت خودشان در حالی که نمیدانند و نمیفهمند عرض میکنم از این اخبار لاتعد ولا تحصی است و همه عام است و خطاب بجمیع امت است اعم از مجتهد یا مقلد و تخصیص داده نمیشود مطلقاً و عموماً مکلف تفقه و اجتهادند و در این حدیث آخر تصریح میفرماید امام علیه السلام و روحی فداد بان منظوری که ما در این کتاب داریم و بیان علت را میفرماید که اگر عموم مسلمین تفقه نکنند و مراجعه باخبار آل محمد علیهم السلام نمایند جاهل میمانند و محتاج بدیگران میشوند و آنها هم گمراهشان میکنند و ناچار میشویم که بعقاید آنها راه برویم و احکام خودشانرا در ماجاری میکنند و ما هم نمیفهمیم همینطور که ملاحظه میکنی وای چه بسیار احکام در اصول و فروع که الآن در السنه و افواه جاری است بلکه عمل بر همانها است که ما خذ آنها از سنیان است و اخبار ما بکلی خالی از آنها است و یا آنکه بر خلافش وارد شده است الا اینکه مردم اطلاع ندارند و من حیث لایشعر میبینی جمعی را که مثلاً تقلید از فقیهی یا مجتهدی میکنند بدون اینکه بفهمند و بدانند که ما خذ احکام این مجتهد چیست و از کجا است و آیا مستندی از اخبار دارد یا ندارد یا اینکه ما خذ حکمش شهرت بی اصلی است یا اجتهادی از خودش است و عقل ناقص خود را مقیاس قرار داده و چه بسیار که میبینی روی همین احکام ای بسا مسلمانی و مؤمنی را تشبیح میکنند یا تکفیر مینمایند یا غالی میشمارند که چرا بر خلاف فلان ملا حرف زده است در حالی که حرف فلان ملا مطلقاً ما خذ نداشته و خودش

هم اغراضی داشته و اهل علم هم بنوده و خود را بلباس اهل علم بیرون آورده و بیچاره جاهل هم من حیث لایشعر از او پیروی میکند با کمال حسن نیت و گمان میکند که پیروی این پیروی امام است و تقلید امام خود را امینا بد در حالی که حرفهای این ملا جمیعاً از رأی و اجتهاد است و از فرمایش امام نیست پس از این جهت است که خداوند همه ما را مکلف بتفقه در دین قرار داده و ما خذ دین شیعه اخبار آل محمد است علیهم السلام پس همه باید رجوع باخبار نائیم و اشخاص را هم بواسطه اخبار بشناسیم زیرا که میزان ثابت فرمایش آل محمد است (ه) و اگر عموماً از این راه میرفتند اختلافات بسیار کم میشد و توحید کلمه پیدا میشد و همه مسلمین سعادت مند میشدند و بر یک طریقه مستقیم میشدند و خداوند میفرماید وان لولا ستماء علی الطریقه لاسقینا هم ماء اغدفا باری سخن بسیار است و اگر در مقامی خود داری نکیم بسیار بطول میانجامد و مقصد اصلی ما در این کتاب بیان مسأله اجتهاد و تقلید و معنی اصطلاحی و معنی حقیقی این دو کلمه بود و باندازه مقتضی و بقدریکه این رساله فارسی عامیانه متحمل بود منظور خود را در ضمن فصول این کتاب بیان کردیم و چون اصل مسأله از مسائل اصول بود و عامه اخوان ما بلکه غالب از اهل علم و ادب هم آشنا باین مسأله کمتر بودند سعی کردیم بقدر مقدور بر آن اصطلاح مخصوص اهل اصول جاری نشویم و با زبان عامیانه خود مان صحبت کنیم و امیدوارم اهل علم و ادب بر این عبارات ما نکته نگیرند زیرا منظور ما برخلاف اغلب مؤلفین اظهار فضل نبود بلکه مراد ما بیان مطلب بود و آشنا نمودن اذهانی

که از این مراحل قدری دور بودند و باین مناسبت بسیاری از مسائل اصول را هم در ضمن بیان شرح دادیم که میتوانیم بگوئیم اگر دوره تحصیل اصول را بهزار و دوست سال تجدید نموده اند ما در حدود هشتصد سال آنرا شاید در این اوراق مختصره کتاب ناقابل خود گنجا ندیم که شاید در چند ساعت از اول تا آخر آنرا ممکن است مطالعه کرد و آنچه را هم که ذکر نکرده ایم قسمتی از مباحث الفاظ است که مربوط به علم اصول نیست و فی حد نفسها مباحثی است که صرف وقتی هم در حقیقت لازم ندارد و اینها چیزی است که باید طبیعی اشخاص باشد مثل علم معانی و بیان و منطق که اگر طبیعی است که تحصیل حاصل است و اگر نیست تحصیلش هم منتج نتیجه نیست مثل اینکه هیچکس با تحصیل علم عروض شاعر نمیشود و منتهی درجه این است که اصطلاحاتی تحصیل میکنند و اما آنچه از کلام دارد آنچه ما خدش از متکلمین یونانی است لازم نیست سهل است بلکه بحث در آن حرام است و فرمود حضرت صادق (ع) **لعن الله اصحاب الکلام بقی لون هذا ینقاد و هذا لا ینقاد و هذا ینساق و هذا لا ینساق و هذا نعقله و هذا لا نعقله** تا آخر حدیث و اگر ما خدش از اخبار آل محمد است که در اصول دین بیان فرموده اند و در ضمن مراجعه اخبار دیده میشود و اما آن قسمت که اهم مباحث اصول است و در ادله عقلیه صحبت کرده اند جمیع آنها لایسمن و لایغنی من جوع است و برای نمونه ما هم از آن دلایل عقلیه قدری صحبت کردیم و نوع ترتیب آن دلایل را فهمیدی پس دلیل عقل آن هم از این قبیل مجادلات و سفسطه ها و اجتهادات که اسمش را دلیل عقل گذارده اند در دین خدا

و احکام جزئیة فرعیه را دارند و ان دین الله لایصاب بالعقول و لایصاب الالباب لتسلیه و در جمیع جزئیات احکام دین باید تسلیم برای آل محمد علیهم السلام نمود و ما قال آل محمد قلنا و ما دان آل محمدنا فدع عنک قول الشافعی و ما لک به و احمد و المروزی عن کعب الابرار و خذ عن اناس قولهم و حدیثهم روی جد فاعن جبرئیل عن الیاری این است دین ما و اختیار ما و البته دیگری هم ممکن است اختیار دیگری داشته باشد و بعضی با کسی ندارند از این که مختار خود و مشایخ خود را مقتضی دیدم اظهار نمایم **فهوب انی اقول الصبح لیل ابعی الناظر ون عن الضیاء و بهمین جا این باب را خاتمه میدهم و سخن را کوتاه میکنیم**

❦ خاتمه ❦

نتیجه و خلاصه عرایض سابقه این شد که موضوع اجتهاد و تقلید و اینکه مردم را بدو قسمت کرده اند و مجتهد و مقلد گفته اند اگر منظور از این تقسیم و مراد از این الفاظ همان معانی است که اصطلاح عامه بر آن است که این تقسیم را نموده اند جریان آن در شیعه صحیح نیست و اگر فقط الفاظ اصطلاح را آورده اند و آن معانی را اراده ندارند اگر چه مشاحه در اصطلاح نداریم ولی بهتر همان است که شیعه حتی در اصطلاحات و الفاظ ظاهره هم تابع موالی خود باشد و علی ای حال چون این هر دو لفظ در اخبار خود مانع هم هست و در عرف شیعه متقدمین هم گاهی استعمال میشده ما هم استعمال میکنیم ولی بهمان معانی که آنها استعمال کردند و انحصاری نداشته و بآن معانی که آنها استعمال کردند ممکن است همه شیعه را اعم از عالم یا جاهل فقیه یا غیر فقیه همه را مقلد

بخوانیم صحیح است زیرا عموماً تقلید امام خود را میکنند و لا تقلید الا
 عن امام معصوم و باین معنی هم که روایات امام را از روایت میگیرند
 و عمل میکنند بگوئیم تقلید از روایت میکنند نقلی نیست چنانکه امام (ع)
 در باره عالم راوی از آل محمد علیهم السلام فرمود علی العوام ان
 یقلدوه و این تقلید هم خصوصیتی بجاهل ندارد علما هم باین معنی تقلید
 میکنند و روایات را از عالمی که وثوق دارند میگیرند و این تقلید میشود
 و نقلی نیست و فرموده است خواص از چنین عالمی تقلید نکنند بلکه
 مستبد بر آئی باشند بلکه آنها هم مکلفند روایات چنین فقیه را بگیرند پس
 باین معنی هم تقلید از غیر امام مانعی نیست و ممکن است جمیع امت و
 جمیع شیعه را مجتهد بخوانیم یعنی باید اجتهاد و کوشش و استفرغ
 و سع در فهمیدن حکم امام و عمل بآن بنمایند و البته اجتهاد هر کدامی
 بر حسب و سع خودشان است اما در اصول دین که عموماً باید دلیل
 اجتهادی و عقلی بقدر خود داشته باشند و در فروع آنها که تمکن دارند
 از مأخذ اصلی میگیرند و بعین فرمایشات ائمه اطهار رجوع میکنند و آنها که
 این درجه سواد ندارند بترجمین از روایت اخبار رجوع میکنند و بالاخره
 اجتهاد خود را میکنند تا حکم امامشان را بفهمند و عمل کنند و هر چه را که
 نفهمیدند بدانان تری مراجعه میکنند و البته مقدمه این اجتهادشان این است
 که سعی میکنند راوی صحیح و امینی دست یابند و عدول از چنین راوی را طبعاً و
 عقلاً و شرعاً جایز نمیدانند مثل اینکه در سایر احتیاجات دنیوی خود عمل میکنند
 پس میتوانیم بگوئیم عموماً مجتهدیم و میتوانیم بگوئیم عموماً مقلدیم و مال هردو
 کلمه یکی میشود مردم بیچاره را هم بی جهت و بدون اینکه وکالت عمومی از آنها

داشته باشیم تقسیمشان نمیکنیم نشبه بسنایم هم در این جزء زمان که آن ضرورتها
 مرتفع شده نکنیم البته بهتر است و در حدیث است که من تشبه بقوم
 فهو منهم و از نظر احتیاط هم این طور با احتیاط نزدیکتر است چرا
 انسان با اصطلاحی جاری بشود که ای بسا باید بقدریک کتاب در بیان
 مراد خودش حرف بزند و آخر هم بر عوام مشتبه شود و همان معنی معروف
 در میانه سنایان را تصور نمایند پس اجتهاد و تقلیدی بآن معانی عامیه نمیگوئیم
 بلکه ممکن است بزبان فارسی معمولی خودمان بگوئیم آقائی و نوکری
 البته آل محمد صلوات الله علیهم آقایان و موالی این امتند و سایرین اعم
 از علما و فقها یا جهال نوکران ایشانیم بلکه علمای امت در نوکری
 هزار درجه احتیاطشان باید بیشتر باشد و خداوند میفرماید انما یخشی
 الله من عباده العلماء یعنی در میانه بندگان فقط علما از خدا میترسند و بندگی
 و نوکری میکنند و خود سر نیستند و البته حال آقا و نوکر را همه میدانیم
 بر آقا است که فرمان بدهد بر نوکر است که بندگی کند حال اگر نوکر
 در حضور آقا است امر آقا را بلا واسطه میشود و اطاعت میکند اگر در
 خارج از حضور است فرمان آقا بواسطه رسل و رسائل باو میرسد و اطاعت
 میکند اگر نوکر زبانش زبان آقا است البته خودش کاغذ آقا را میخواند
 اگر زبان دیگر دارد بترجم رجوع میکند و البته در این مراحل احتیاطات
 لازمه را بجا میآورد و وسائط و رسل را میسنجد که مبادا قلابی باشند و لباس
 غلطی پوشیده باشند دیگر هیچ مطلبی نیست قاعده نوکری آل محمد علیهم السلام
 هم همین است لاغیر و اختلاف درجات نوکرها در دو چیز است یکی در
 فهمیدن او امر و منویات آقا که از کلمات و اشارات و عمل آقا میفهمند

واجب آقا را دست مآورد و باخلاق آقا آشنا میشود و البته هر کدام در این فن مهارتشان بیشتر است مقررتر میشوند و بر دیگران سبقت میگیرند و دویم در عمل کردن با آنچه میفهمد که البته این هر دو لازم ملزوم یکدیگر است و یکی از این دو قناعت نمیشود و هر کدامی بتنهائی عیبی دارد و مثل این دو در میانه امت آنکه دانا است اما عمل نمیکند منافق است و همان منافق علیهم السلام است که حضرت امیر علیه السلام در فرمایش خود از او شکایت فرمود که پشت مرا این جماعت شکستند و دویمی آن زاهد خشک مقدس نادان است که میخواهد عمل داشته باشد اما فهم ندارد و کج میفهمد و ای بسا جماعتی عمل و عبادت او را که میدینند حسن ظن پیدا میکنند ولی از نفهمی او گمراه میشوند و بجای میفتند که آن زاهد متسکی است که در حدیث مذمت فرمودند و اما آن عالم با عملی که فهم دارد میفهمد و میگوید و عمل هم میکنند این آن نوکر مقربی است که واقعاً باید همه چیز را از او گرفت و او را اسوه قرار داد و ترجیح او را مطاع و متبع شمرد زیرا که آقا هم قطعا این چنین نوکری را ترجیح بر دیگران میدهد و او را مخزن سر خود قرار میدهد بلکه زبان خود قرار میدهد و بجائی میرسد که امر این را امر خود قرار میدهد بلکه ممکن است در غیبت خود او را جانشین خود و مرجع سایرین قرار میدهد و البته از برای امام زمان عجل الله فرجه از این قبیل نوکران هست و اگر بگوئی ندارد انکار بدیهی کرده و دستگاه بسیار ناقصی برای او خیال کرده و اینطور نیست و بزرگترین دلیل آنست که در این مقام مناسب است یاوریم این است که بدیهی است که ما و تو که خود را خوب میشناسیم و بر نفس خود بهتر از دیگری بصیرت داریم میفهمیم که از نوکران مقرب امام نیستیم و درست بندگی

نکرده ایم و همه فرمایشات امام را هم نمی فهمیم پس محقق است که از ما دانا تر و مقررتر و مطیع تر برای امام بندگانی هست و آنها بهمه جهت از ما جلوترند و این معنی قابل انکار نیست و دلیلی دیگر نمیخواهد زیرا ماها مأموم واقعی امام نیستیم و خلاف امر امام بسیار از ما سر میزنند و مأموم واقعی کسی است که در جمیع جهات تبعیت کرده و امام را اسوه خود قرار داده و نوکری کرده در جمیع احوال و اخلاق و عادات و اعمال و البته چنین اشخاصی هستند و اگر بگوئیم نیستند باید بگوئیم امام مأموم واقعی نداشته و ندارد پس نفوذ بالله امامت نکرده زیرا امام کسی است که مأموم دارد اگر ندارد امام نیست و ایضاً شغل خود را نکرده یا اگر کرده بطور ناقص کرده و نتوانسته انجام بدهد و هیچیک از اینها نیست پس سابقین و مقربین هستند بدون شبهه ولی ممکن است معروف ما و تو نباشند زیرا واجب نیست شخصاً معروف ما بشوند بلکه جمعی از مقربین که در درجه اول هستند و از ابواب و نواب خانه شمرده میشوند مسلماً غایبند و در اخبار فرموده اند که باب ثانی عشر بغیبت امام ثانی عشر غایب میشود بهمان جهت و سبب که امام غایب شده و معنی ندارد که امام غایب باشد اما باب او ظاهر باشد و اگر کسی باب خانه را دانست داخل خانه هم میتواند بشود پس ابواب و نواب خانه بزرگ امر و ز غایبند و برای ما هم که معرفت ایشان و تصدیق ایشان واجب است معرفت نوعی است و معرفت بصفت ایشان لازم است نه اشخاص ایشان و میان این مطالب در غیر این کتاب است اما البته عامه رعایا و نوکرها دیگر غایب نیستند و حاضرند و امثال ما و تو هستیم که ادعای نوکری و بندگی امام را میخواهیم داشته باشیم برای ما هم دستور داده اند و بلا تکلیف نیستیم و رجوع ما را بروات اخبار خودشان قرار داده اند پس

رجوع بروات میکنند برای اینکه اخبار شان را بگیریم زیرا روات مقصود
 بالذات نیستند و کیفیت گرفتن اخبار را اجمالاً در ضمن فصول سابقه عرض
 کردیم و در فهم اخبار هم آنچه ظاهر الدلاله و محکم و بدیهی است میگیریم و
 عمل میکنیم و آنچه محتاج به اعمال نظر است باز انسان بر نفس خود بصیر
 است اگر اهل نظر است فهما المراد و اگر نیست رجوع باهل نظر و بصیرت
 میکند و بکسی مراجعه میکند که راهی را پیموده و زحمتی را کشیده و مطلبی
 را فهمیده و سرمشقی برای دیگران شده است و البته خود سری کردن و عدول
 از گفته او نمودن کار عاقل نیست بلکه در غالب موارد کار عبث و حرکت
 جاهلان است همانطور که اگر در منزل خود محتاج به در شدی رجوع به
 نجار ما هر میکنی و در ساخته و پرداخته را میگیری و بر اطاق خود مینشانی
 و استفاده میکنی ولی بخواهی خودت چوب تهیه کنی ای بسا توانی یا اگر
 تهیه کردی از عهده ساختن در بر نمیآئی چوب ها را هم ضایع میکنی و از
 دنیا میری و فاسد میکنی و تو گفته میشود **یا باری القوس بر یا است**
تحمسه لا تقصد لها واعط القوس بارها پس اینکه گفتیم بر همه
 تحصیل علم و اجتهاد لازم است درست گفتیم تو هم عقب این کار باید بروی و البته
 برو اما اگر دیدی از عهده بر نمیآئی تکلف مکن و خود را بزحمت مینداز
 و از راهی که خدا بر مثل تو قرار داده وارد بشو و رجوع بخبره و اهل
 فن بکن و آسوده بشو اما معذک بقدر امکان خودت عقب مقدمات کار برو
 آنوقت تجربه میکنی و میفهمی که اهل کار این هستی یا نیستی زیرا این عمل واجب
 عینی است و مثل نجاری و بنائی و آهنگری نیست که يك نفر که مقصدی شد
 از گردن دیگران ساقط میشود این امر دین است همه کس باید متدین بشود

و تا درجه سر رشته پیدا کند در همان مثل در خریدن هم که گفتیم رجوع
 به نجار بکن نه این است که میگوئیم اینقدر نادان و بی سر رشته باشی که چوب
 بید را از چوب چنار تمیز ندهی نه اینقدر تمیز را داشته باش اما نجاری نمیتوانی
 بکنی مکن و تکلف مکن حال در این باب هم همینطور از پی اخبار آل محمد علیهم
 السلام که در حکم مصالح دین هستند بهر درجه که میتوانی برو که در معرفت
 اشخاص و کسانی که رجوع بآنها میکنی کور نباشی و بداننی از پی چه
 اشخاص بروی اما اهل فتوی اگر نیستی ما هم نگفتیم همه کس صاحب فتوی بشوند
 و صاحب نفس قدسیه و ملکه ربانیه باشند البته رجوع باهل فن میکنی و در میانه
 آنها خوب و بدشانرا میشناسی مثل کسی که چوبها را میشناسد و نجاری
 که در از چوب بید میسازد باو رجوع نمیکند باری سخن بطول میانجامد
 و میخواهیم در ضمن این تکرارها و مطالب عامیانه مطلبی بفهمانیم و آخر
 هم جز اهل فهم کسی نمیفهمد و شاید عیب جوئی هم بکنند خلاصه که مدار
 بر متابعت اخبار است و در فهم اخبار یا خود شخص میفهمد پس عمل میکنند
 یا نمیفهمد رجوع باهل فن و خبرویت میکنند و اهل خبره هم همیشه هستند و
 محال است که نباشد مگر اینکه خیال کنیم خداوند در زمانی از بندگان خود
 بندگی نخواستہ باشد و وجود آنها را لغو قرار داده باشد و علت غائی برای
 اهالی آن زمان قرار نداده باشد یا اینکه بگوئی در زمانی ممکن است که همه
 مردم شخصاً تکلیف خود را میدانند و احتیاج بمعلم ندارند و این هر دو محال
 است و چنین زمانی نیامده و نخواهد آمد پس هیچ وقت غم بیهوده برای ملک خدا
 مخور که خداوند اسباب ملک خود را همیشه تمام میکند و ناقص نخواهد گذارد
 من و تو باید هر چه میتوانیم ساعی در بندگی باشیم اسباب کار را خداوند فراهم

خواهد فرمود تو همین قدر باش که بخواهی حرکت بکنی اگر راه را میدانی
 که میدانی اگر نمیدانی اتلاً اینقدر امانت باش که کجایم بخواهی بروی و مقصدت
 را معین کن در آن موقع دلیل و هادی پیدا میشود و راه را از چاه مینمایند
 استاد تو عشق است چو آنجا برسی * او خود بزبان حال گوید چون کن
 و زیاده بر این طول کلام میترسم موجب ملال شود و اما از اخبار آل
 محمد علیهم السلام با اندازه که غالباً محتاج الیهاست و در عمل باید
 رجوع کنیم برای کسانی که بیشتر اعتمادشان بمشایخ ما اعلی الله مقامهم است
 و ترجیح ایشانرا معتبر دانسته اند کتاب مبارک جامع الاحکام تألیف مرحوم
 آقای بزرگ اعلی الله مقامه و کتاب (الموجز) تألیف مولای بزرگوار
 و الدماجد را نشان میدهم که این هر دو کتاب ولو اینکه بصورت فتوی
 ملاحظه میشود که جاری شده اند اغلب عیون اخبار ائمه هدی است سلام الله
 علیهم و در بعضی جاها هم نقل بمعنی است و حتی يك كالمه فتوای اجتهادی و عقلی
 یا نظر شخصی ندارد و باین لحاظ همه اخوان کثیر الله امثالهم اجازه داده
 شده که باین دو کتاب عمل نمایند و مطمئن باشند بفرمایش امام خودشان عمل کرده
 اند و تقلید دیگری را تموده اند منتهی این است که ترجیح و اختیار ایشانرا ترجیح
 میدهم زیرا ایشان زحمت بسیار کشیده اند و به ثبوت هم رسیده که علم و احاطه
 و اطلاع ایشان از این حدود بالاتر است و اگر احیاناً در مورد عمل برای
 کسی در مسأله اشکالی دست دهد البته از داناتری سؤال میکند و بالاخره
 کشف میشود و لاینجل نمیند زیرا که خداوند اینطور نخواسته
 و محال است کسی خواسته باشد برهیز کاری کند و عمل نماید و خداوند
 را د علم را بر او ببندد زیرا خودش میفرماید و اتقوا الله و يعلمکم الله

یعنی تقوی پیشه نایند خداوند بشما تعلیم میکند و در این موقع یا این است
 که بقلب خودت القا میشود بطوریکه یقین نهائی و دلایل مسأله را از
 هر طرف بتو میفهماند و یا اینکه عالم خبری را در این مسأله بتو میشناساند
 و حسن ظن باو پیدا میکنی و مسأله خود را میپرسی و جواب خود را میشنوی و
 پیدا کردن حسن ظن نسبت بکسی یا سوء ظن این امری است قهری که خداوند
 باید بقلب تو القا نماید و این امری نیست که حکماً دیگری بتو نشان بدهد
 این اجتهادی است که و ذلیفه خود تو است و خداوند فرموده است
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله و جاهدوا فی
سبیله ای کسانی که ایمان آورده اند پرهیزید از خدا و وسیله بسوی
او را بجوئید و مجاهده و اجتهاد در راه او بکنید و آن چیزی که بر تو
هست این است که اولاً تقوی پیشه کنی و خود را خالص برای خدا نائی
و پس از آن مجاهده بی غرض نهائی و منظور و وسیله باشد که خداوند
معین کرده نه وسیله که تو معین کنی و میل تو بر آن باشد که اگر این اجتهاد
را بطور خلوص و بدون غرض و مرض نمودی خداوند البته راه را
مینمایاند و این را هم من نمیگویم بلکه خداوند میفرماید الذین جاهدوا
فینا لنهدهم سبیلنا یعنی کسانی که مجاهده نمودند در ما هر آینه
البته البته هدایت میکنیم آنها را براههای خودمان و تأکید هم بیش از این
نمیشود که خداوند در این آیه فرموده و حال اینکه اگر ساده و بی
تأکید هم فرموده بود میبایست قبول کرده و ان الله لا یخلف الیمیعاد
پس نبا بر اینکه کتبی که عرض شد نوشته و آماده است و زحمتی است
که مشایخ و بزرگان ما بر ما کشیده اند و باصطلاح نان پخته حاضریت

دیگر برادران از عقب چه میگردند و دیگر کسی رساله جدیدی برای عمل ما بنویسد چه لزومی است اولاً که تحصیل حاصل است و ثانیاً شاید باین خوبی نشود و البته همین طور است و چرا باید کتاب استاد را گذارد و از پی کتاب دیگر گشت و ترجیح بلا مرجح چرا باید داد و البته همه اخوان بمقدمه کتاب مبارك جامع مراجعه نمودند اند که میفرمایند امیدوارم این کتاب صدقه جاریه باشد تا آخر روزگار و منتهای ایام و تا روز قیامت عمل باین کتاب بشود و بمرور اوقات منقرض نشود و از میان نرود ان شاء الله و دیده اید که والد ما جد اعلی الله مقامه در اول موجز میفرماید که ما بهمه اخوان اجازه دادیم که بر همان فتاوی کتاب جامع باقی باشند و مدتی بآنها عمل میکردیم تا اینکه بعضی از اخوان اصرار و الحاح نمودند بر نوشتن رساله موجز بگمان اینکه بقاء بر فتاوی مشایخ ما ضیق جایز نیست و ما را ملجأ نوشتن این کتاب نمودند و اغلب هم اهل علم نبودند که مسأله را بآنها حالی کنیم و بفهانیم که لزومی در نوشتن این رساله نیست عرض میکنم کلام بزرگان و صادقین را باید حمل بر حقیقت نمود و علت همین است که مرقوم داشته اند و منافات ندارد که علل دیگر هم داشته است که در آن موقع از زبان آن خود داری فرموده اند و مقتضی ندیده اند و بهر حال که آنچه نظر قاصر بر آن مقصود شده همین است که در اینجا نوشتم و رساله جدیدی در هر روز لازم نمیدانم و چه میشود که این مسأله اجتهاد و تقلید هم همانطور که اول در میان شیعه نبوده و تدریجاً بواسطه دخالت سنیان وارد شده و از عقاید شیعه شده است تدریجاً باز تمام بشود و از میان برود و ترك

شود و چرا باید مردم لا ینقطع انتظار رساله جدیدی بکشند و بخود اخبار آل محمد علیهم السلام مراجعه نکنند اگر فارسی خواسته باشند هست عربی هم خواسته باشند هست و باید ان شاء الله این اشتباه خورده خورده مرتفع شود و حق مسأله را باید گوشزد اشخاص نمود و تکراراً برای اخوان خود توضیح میدهم که اسباب و حشمت ایشان نباشد که شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامها تصریح باین عرض ما نفرموده اند بلکه متشابهاً در کتب خود و موارد جواب و سؤالهائی که شده فرموده اند البته ضرورتی اینطور ایجاب نمیکرد و معذک حق مطلب را هم فرموده اند و اشاراتی برای کسانی که آشنا بلحن ایشانند در کلامشان گذارده اند و ما اشاره ببعض آنها نه همه آنها در این کتاب نمودیم و مرحوم آقای بزرگ اعلی الله مقامه تصریح فرموده اند آنچه عرض شد نهایت این است که جز علمای اصحاب سایرین اطلاع تامی پیدا نکرده اند و مولای من والد ماجد هم در مقاماتی توضیحاتی در این باب فرموده اند و در اول موجز هم میفرمایند که همه اخوان اهل علم نبودند که بتوانیم مطلب را توضیح دهیم اینک ما بحول الله و قوته و طلباً لمرضاة مقتضی دیدیم که مطلب را با زبان ساده و عوامانه خود بطوریکه عارف و عامی هر دو بهره ببرند تا در جه اظهار نائیم و بگمان حقیر فعلاً آن مواعی که در آن ایام مانع بوده است در کار نباشد یا اگر هست بآن اندازه ها نیست که مانع از اظهار حقی باشد منتهی این است که چند نفری شاید در اول و حشمتی میکنند چه مانعی است خوش خوشی آرام میگیرند و این مجوزی نیست که همیشه انسان خود داری نماید و اگر بنا را بر این بگذاریم هیچوقت نباید

حرف - بنی گفته شود زیرا همیشه حرف حق در ذوق جماعتی ممکن است تلخ باشد و مخصوصاً شیطان که همیشه در کمین است هيجانی میکند آن هم نقلی نیست و بزودی خواموش میشوند و آنچه چیزی که داریم و باقی میماند حرف حق است و ما هم اینقدرها محتاط و ملاحظه کار نیستیم که باین قبیل ملاحظات از اظهار حقی اغراض نایم و رضایت خلقی را ان شاء الله بر رضای خدا ترجیح نمیدهیم و چند آن با کسی نداریم و از فضل پروردگار امید داریم که این عمل مرا حائض برای خود قرار بدهد و او راضی باشد و چه خوش مضمونی است که شاعر در این باب میگوید *فلیتک الذی بینى وبينک عامرته و بینى و بین العالمین خراب لک فلیتک تحلو و الحیوة دریره و ولینک ترضی و الا نام غضاب پس خلاصه این شد که رساله نویسی و حاشیه نویسی که از عادات جاریه شده بود باید کم بشود و حالا که خداوند خواسته و مصادر اختلاف کم شده اختلاف را نباید زیاد کرد و خورده خورده رو بوحدت کلمه باید سوق شویم و از بی غرض اصلی و تعقیب کلمه لا اله الا الله باشیم و چرا مردم باید هر روز منتظر رساله تازه و رأی جدید باشند در صورتیکه امام عصر عجل الله فرجه و علیه السلام همیشه حی است و حاضر است و از دنیا نمیرود تا ظهور فرماید و زمین را پر از عدل و داد فرماید و اختلافات را از میان بردارد و فعلاً هم در مراعات بندگان خود اجمال نمیفرماید و ذکر ما را فراموش نمیکند و اگر چه از ما غایب شده است اما ماها از نظر او غایب نمیشویم و در زیارتش میخوانیم *السلام علیک یا صاحب المرئی و المسموع الذی بعین الله مواتیقه و بیدالیه عهدده و در حدیث میفرمایند ان لنا مع کل و لن اذنا**

ساعة و عینا نافرارة و لسانا ناطقا پس امام ما حی است و حاضر و صاحب تصرف و مرجع تقلید عمومی است پس تقلید حی و میت ابداً مورد ندارد همیشه تا دنیا دنیا است تقلید حی میکنیم و متوجه با امام خود هستیم و صاحب چشم و دست و زبان و قدرت تامه است و الحمد لله دست بسته نشده *قالت الیهود ید الله مغلولة غلت اید بهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کربف یشاء پس دستها و چشمهای امام همیشه کار میکنند و قبض و بسط مینمایند پس ترتیب عمل همین است که از روایث ثقات و آنها که محل اعتمادند همیشه میگیریم و در موقع اشکال هم البته خداوند رافع اشکالی قرار داده و میدهد و اهل دیانت رجوع میکنند و حل اشکال مینمایند بلی این چنین خبره بصیری همیشه لازم است و باید حل باشد زیرا میت رفع اشکال نمیکند و لی این مطالبی است و رای آنچه صحبت ما در آن بود و موضوع دیگر است و داخل در بحث اجتهاد و تقلید نمیشود و در این باب از برای مشایخ ما اعلی الله مقامهم کتابها است و بیاناتی که مختص بایشان است و همه چیز را نباید مخلوط کرد و هر چیزی را باید بجای خود گذارد بلی این از جعل خداست و تقدیراً و این طور جاری شده و حکمت او این طور اقتضا کرده *ولن تجد لسنة الله تبدیلاً و آنچه مشهود عموم است از اختلافات انظار خود اهل دین و مؤمنین و فقها و مجتهدین یا القاه اتی که از طرف شیاطین جن و انس برای اضلال موحدین میشود یا اختلافاتی که در خود اخبار ائمه دین علیهم السلام ملاحظه میکنی که قسمتی هم از طرف خود آن بزرگواران برای حفظ رقاب دوستان و بندگان خودشان نموده اند که فرموده اند *نحن اوقعنا الخلاف بینکم یا آنکه فرموده اند راعی شما بهتر مصلحت شما را میداند و مثل این چوپان که گاهی گوسفندان***

را جمع میکند و گاه متفرقشان مینماید او هم گاه مؤمنین را مجتمع و گاه متفرق
میفرماید و فرمودند اگر شما را بر امر واحد جمع کنیم با کمی جمعیت
دشمنان گریبان شما را بگیرند یا اختلافی که اساساً در نهاد بشر گذارده
شده که *مختلفة الطبايع هستند و خداوند میفرماید و لايزالون مختلفين الا*
من رحم ربك همه این موجبات بانفسها مقتضی است که رافع خلافی هم همیشه در
میان باشد و اگر نه حکمت پروردگار و دین او ناقص مینماید و دلایل این مطلب
در محال خود ذکر شده و طالبین رجوع میکنند پس بهمین جهت که
اختلاف هست و مشهود است رافع اختلاف هم هست و موجود است و کتاب
خدا و سنت رسول هم کافی باین منظور نیست بلکه گاه اختلاف در خود
آنها است پس غیر اینها رافعی لازم است و اخبار وارد در این باب بی شمار
است یکی دو حدیث را تبرکاً روایت میکنیم در کتاب المبین است از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام فرمود خداوند و انمیگذارد زمین را مگر اینکه
در او عالمی است که میدانند زیاده و نقصان را پس هر گاه زیاد کردند
مؤمنین چیزی را در میکنند آنها را و اگر کم کردند کامل میکنند برای
ایشان بعد از آن فرمود بگیرید این را کاملاً و اگر اینطور نباشد مشتبّه میشود
بر مسلمین امورشان و فرق نمیگذارند میان حق و باطل و فرمود باقی نمینماید
زمین مگر اینکه در آن کسی است که میشناسد حق را پس هر گاه زیاد
کردند مردم در او میگوید زیاد کردند و هر گاه کم کردند از او
میگوید کم کردند و هر گاه حق را آوردند تصدیق میکنند ایشان را و اگر
اینطور نباشد حق از باطل شناخته نمیشود عرض میکنم از برکات بیانات
علما اعلی الله مقامهم بقدری این مسأله واضح است که محتاج بروایت همه اخبار

باب در اینجا نیستیم و میتوانیم بگوئیم که در عداد ضروریات الحمد لله
شده است و شبهه نیست که برای خداوند در زمین همیشه حجت و رافع اختلاف
هست و این حجت درحقیقت واقع امام عصر است عجل الله فرجه و زیاد و کم
را او میداند و مطلع و شاهد است و اصلاح میفرماید نه فقهاء و محدثین و مجتهدین
ظاهر ولی مطلب اینجا است که گفتن امام و حجت ممکن است باقسام مختلفه
باشد که جمیعش گفتن است و عرب اشاره با دست را هم قال میگوید و امام
و حجت وقتی که خواسته باشد چیزی بگوید بهر قسم خواسته باشد و حکمتش
اقتضا نماید میگوید اگر خواسته باشد بفرد فرد مؤمنین یا غیر مؤمنین مطلب را
میفهماند و قلوب آنها را بهرطرف خواسته باشد متوجه مینماید و از هرچه خواسته
باشد صرف میکند و اگر خواسته باشد بر زبان عالمی جاری میفرماید که این
اقرب و اسهل طرفی است که امام (ع) امر خود را جاری میکند و غالباً هم
عادت بر این جاری است اما اختیار در دست خود او است بهر کیفیت که
خواست میگوید و میفهماند و اگر خواست از زبان عالمی و دوستی جاری کند
میکنند و در آن موقع زبان آن عالم زبان امام است و از طرف امام
نطق میکند زیرا محققاً با دلیل کتاب و سنت و ضرورت نطق خواهد کرد
و اطاعتش مثل اطاعت امام واجب میشود و رد بر او رد بر خداوند میشود و
واجب هم نیست که این ناطق همان ناطق واحد باشد که شخص اول شیعه و
سلطان زمان و باب امام عصر عجل الله فرجه هست او باشد و دلیلی از کتاب
و سنت در این باب اقامه نشده بلکه دلایل بطور اطلاق است و حقیقت امر
همان است که عرض شد اختیار بطور کلی در دست امام است از زبان
هر کس که خواست مراد خود را ادا میکند و ای بسا گاهی مطلبی را از

زبان مؤمنی جاری فرماید که آن مؤمن فقیر نمیداند چه موجبی بود که این طور گفت و کی محرك زبان و قلم او بود بلی اگر اتفاق افتاد که آن ناطق در زمانی خود آن باب اعظم باشد که در حکم قلب و قطب عالم است او خود میفهمد و میداند که چه میگوید و برای چه میگوید و کی محرك او است زیرا خود او محل ظهور امر و اراده امام علیه السلام است اما عرض کردم حتم نیست همیشه خود او ناطق شود و ممکن است برای امام (ع) که امر خود و حکم خود را بوسیله یکی از علماء و صلحاء یا فقهاء و روات اخبار از اهل ظاهر ابلاغ نماید و القا فرماید و آنها هم بیش از آن که حرفی را مطابق کتاب و سنت بگویند متوجه بچیز دیگر نیستند و این جماعت هم در مثل در حکم اعضاء و جوارحند که از خودشان احساس ندارند مثل اینکه دست تو مینویسد اما خود دست نمیفهمد چه مینویسد ولی قلب او است که محرك او است و اراده روح غیبی را قلب میفهمد نه سایر اعضاء و جوارح باری بیان این مطلب اگر چه از وضع رساله ما خارج است ولی دوست میدارم یک جمله کافیه با کمال اختصار در اینجا بنویسم و با خوان خود هدیه نمایم که ختام کتاب مامسک باشد و از خداوند و اولیاء او خواستارم که حق مطلب را بر قلم این ضعیف ناچیز جاری فرمایند و امیدوارم بنحوی ساده و عوام فهم همان طوریکه عادت من است بنویسم که ان شاء الله اشکالی در این مطلب بسیار مشکل که مزله اقدام و محل بحث خواص و عوام است باقی نماند و شاید باین نحوی که الآن در ذکر من خلجان میکند اگر توفیق بیابم و بنویسم در هیچ کتاب ندیده باشی و باین تنقیح نشیده باشی پس قدر آنرا بشناس و مغتم بشمار و آن جمله را در تلو لفظ تمیم بیان میکنم که

برای خودش مطلبی علی حده باشد و چون بنا بر اختصار است از ذکر دلایل مگر بطور اشاره خود داری میکنم و جان کلام را مینویسم بطوریکه ان شاء الله دلیل و مدلول با هم باشد و ان علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نورا

تمیم کلمه و حدت ناطق در میانه مؤمنین و مسلمین در این او اخر بسیار شایع شد و محل بحث عام و خاص گردید و مخصوصاً از صحت هفتاد سال قبل از زمان مرحوم عالم ربانی و حکیم صمدانی مولانا و عماد ناو سنادنا الاعظم و عمی الا کرم مرحوم حاج محمد خان کرمانی اعلی الله مقامه که میتوانیم بگوئیم مشیدار کان این کلمه مبارکه که شخص شخص آن بزرگوار بود و از برکات بیانات عالی شریفه که در درس خاص و عام و رسائل متعدده که مخصوص باین مرام تألیف فرمود اشتها را این امر زیاد گردید و اگر چه در اطراف بیانات آن بزرگوار در اول حرفها پیدا شد و رد و بحث بسیار از موافق و مخالف در این باب شد و ای بسا بعد تکفیر هم رسید و حوادثی پیش آمد که برای ذکر آنها موجبی نیست و خلاصه که اسباب شق عصا و تفرقه در میانه سلسله بلکه مسلمین گردید ولی در خلال جمیع این احوال آخر هم جز جمعی از اهل بصیرت و معرفت مطلب را نفهمیدند و الآن هم متوجه نیستند حتی همان جماعت که رد کردند و انکار نمودند خدا دانا است که بر حقیقت مراد آن عالم بزرگوار بی نبردند الا اینکه عداوتی در دلها مکنون بود و حسدهائی شعله ور بود و حرص بر حطام دنیا و ریاست بر عوام جمعی را راحت نمیگذارد این موضوع را بهانه فرار دادند و گفتند آنچه گفتند و کردند آنچه کردند

و بمراد خود هم نرسیدند فقط شق عصا و ایجاد اختلاف را کردند و البته خداوند بهمین طور خواسته بود ولی جواب آن اعمال در آخرت البته بر عهده خود آنهاست تا چه جوابی حاضر کرده باشند و بهر حال آن حرفها هم بجزند الله تمام شد و منقطع گردید و البته اراده برود گار غالب است و کل عزیز غالب الله مغلوب و چون این مطلب ارتباط تام تمامی با مطلب کتاب ما داشت ولی در حقیقت موضوع علی حده است و گاه برای بعضی که تعمق و تحقیق در مسائل نمودند اند مشتبّه میشود و مطالب را مخلوط میکنند خواستیم بزبان عوامانه خودم پرده را از روی این حقیقت بردارم و وحشت اشخاص را زایل نمایم تا برای آنها که حقیقتاً غرض ندارند اقلأً مشتبّه نمانند و حجتی هم تمام شود ولی چاره اهل غرض را نمیتوانم و خداوند کفایت امر آنها را خواهد فرمود پس اولاً بیان مراد ایشانرا از لفظ ناطق میکنیم که شاید قسمت عمده اشکال در همین جارفع میشود پس مراد ایشان نه آن معنی و ترجمه است که متبادر باذهان اهل لغت است که خیال کنند ناطق فقط بمعنی سخنگو است ولی برای این لفظ مثل سایر الفاظ شرعی یا علمی حقیقت اصطلاحیه است که آنرا هم باید دانست و اغلب در همان معنی استعمال شده و لو اینکه گاهی هم بمعنی سخنگو باشد ولی کلمات عالم را باید در هر موقع بجای خود گذارد و اراده او را دانست و بی جهت رد بر کلام حکیم و عالم ربانی نمودن آن هم از ناحیه اشخاصی که اهل آن نیستند و کلمات حکیم را تطبیق با عرف یا ضرورت اهل بازار میخوانند بکنند و حرف را دست عوام الناس بدهند سزاوار نیست و باید از غضب خداوند و عذاب آخرت

بترسند خلاصه که مراد آن عالم بزرگوار از لفظ ناطق معنی معبر و مؤدی و باب اعظم امام علیه السلام است که باجمیع مراتب اعم از زبان و غیر زبان و ظاهر و باطن خود نطق از جانب امام علیه السلام میکنند و از جانب او میدهد و میگیرد و نطق بحق مینماید چنانکه در زیارت حضرات نواب اربعه امام علیه السلام بطوریکه شیخ طوسی علیه الرحمه در تهذیب و سید جلیل علی بن طاووس در مصباح الزائر از ابوالقاسم حسین بن روح اعلی الله مقامه از حضرت حجت عجل الله فرجه روایت کرده اند و ما از تحجیه الزائر مرحوم نوری (ره) روایت میکنیم که در زیارتشان میخوانی اشهد انک باب الولی ادیت عنه و ادیت الیه تا آنکه عرض میکنی *حَمِّكَ عَارِفًا بِالْحَقِّ الَّذِي نَتَّحِيهِ وَأَنْتَ مَا خُذْتَ فِي النَّادِيَةِ وَالسَّفَارَةِ* و در زیارت حضرت سلمان اعلی الله مقامه عرض میکنی چنانکه در تحجیه الزائر است از مصباح الزائر السلام عليك يا ابا عبد الله انت باب الله المؤمني منه و اما خود عنه اشهد انك فذلت حقاً ونطقت صدقاً بهر حال که منظور از ناطق معبر و مؤدی و سفیر و باب اعظم و امثال این معانی است که این شأن شخص اول شیعه و قلب و قطب و مرکز است و البته در اخبار بسیار در فضایل امثال سلمان شنیده آید که پیغمبر (ص) سلمان را باب خود شمرد بلکه فرمود *سلمان باب الله في الارض من عرفه كان مؤمناً* و من انكره كان كافراً و سلمان باب امیر المؤمنین بود و میدانید که از برای هر يك از ائمه اطهار عليهم السلام بایی بود که در اخبار خودشان باسم و رسم ابواب هر يك را شمرده اند و نیز شنیده آید که فرموده اند *لكل عصر سلمان* برای هر عصری سلمانی است و البته امام عصر هم مانند آباء کرام

ابوابی دارد که بطور نوت هر يك با مر بایت خود قیام دارند و باب در هر زمان همان قلب و قطب و مرکز و شخص اول است و مراد از ناطق واحد شخص او است و وجود چنین بابی در نزد عقل و نزد اهل معرفت از بدیهیات و ضروریات اولیه است اگر چه پیش عوام مسلمین که در مراتب معرفت هنوز تا این درجه دقت نکرده اند ضروری نباشد مثل اینکه اغلب احکام فرعیه ضروری به شان را هم نمیدانند در اصول عقاید شان هم بسیاری از ضروریات را نمیدانند یا اگر لفظاً بدانند معنی آنرا نمیدانند فرضاً حتی همه عوام مسلمین اقرار بوحدهت پروردگار دارند اما از هر يك آنها سؤال کن بین چه معنی از این لفظ اراده میکنند یا اقرار بمعاد دارند و در نزد آنها ضروری است اما سؤال کن بین در معنی معاد چه میگویند و جائی که علماء در معانی همین الفاظ ضروری به اختلاف کرده اند حال عوام چه خواهد بود خلاصه غرض این است که وحدت ناطق باین معنی که عرض شد در نزد اهل حکمت و عرفان بدیهی است و محتاج بدلیل نیست زیرا سفیر و باب و نایب خاص تعقل نمیشود تعدد داشته باشد همچنانکه در خود ائمه اطهار (۳) این مطلب جاری است و ناطق ایشان در هر زمان یکی است با وجود کمال اتحاد معنوی و صوری که دارند اما تا حضرت امام حسن (۴) نشریف دارد امام حسین علیه السلام ناطق نیست و صامت است چنانکه در اخبار متعدده بیان شده و البته در مقام شیعیان ایشان این مطلب بطریق اولی جاری است و بهر حال که قلب و قطب و مرکز در هر دایره یکی است و تعددش معقول نیست پس در دوره آل محمد علیهم السلام که قطب و قلب عالمتد که فرمودند نحن ناشئمه القطب و اعلام الفلك مرکز شان یکی

است که شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد که اشرف کل و اول کاینات است و فرمودند اولنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد و در دوره انبیاء عظام که تالی مقام آل محمدند باز البته قلب و مرکز آنها یکی است که در اخبار و در نزد علماء اخبار اختلاف است که آیا نوح شیخ الانبیاء علیه السلام اشرف است یا ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلام و البته یکی از این دو بزرگوار اشرف از سایر است و هکذا در دوره شیمیان آل محمد علیهم السلام یعنی کمترین ایشان و آنها که پیغمبر (ص) در باره شان فرمود علماء امتی کا نبیاء بنی اسرائیل و در حدیثی فرمود افضل من انبیاء بنی اسرائیل مسلم اول و اشرفی دارند و لو اینکه در اخبار تصریح باسم او نشده و مکلف بمعرفت شخص اول شیعه در میان تمام شیعیان گذشته و آینده نیستیم ولی در نزد عقل محقق است که در میان متعددین یکی از آنها اشرف است و بطور کلی در خبر فرموده اند که الاثمان لا یفکان و دو چیز متحد که من جمیع الجهات متحد باشد خداوند خلق فرموده و از هر چیزی یکی خلق کرده و هر دو چیزی البته اختلافی دارند که دو چیز شده اند پس لا محاله یکی بالاتر و یکی پائین تر است و شبهه برای اهل حکمت در این باب نیست پس در هر زمانی هم که جماعتی از شیعه هستند و در میان آنها البته سابقین و کاملینی وجود دارند که بنام ثقیان و نجباء در اخبار فرموده اند و معرفتشان را لازم شمرده اند لا بد یکی از آنها اشرف و اعلی خواهد بود که در آن زمان شخص اولشان البته نسبت بسایرین در حکم قلب و قطب و مرکز خواهد بود و او باب اعظم و ناطق و مؤدی است و فرض تعدد در شخص اول محال

است و اگر گفته شود که همه تقباء و نجباء خدمت امام میرسند و ممکن است بلا واسطه فیضیاب شوند و محتاج بواسطه و احدی نیستند عرض میکنم مطلب فوق اینها است حکایت عالم اعراض را قیاس بحقیقت نمایند خدمت پیغمبر هم همه مردم میرسیدند و بلا واسطه فرمایش او را میشنیدند ولی باب اعظم معدنک امیر المؤمنین بود یا از آن بزرگوار همه مردم علی - الظاهر فیضیاب میشدند ولی باب اعظم او بعد از حسین علیها السلام سلمان بود و هکذا همه تقباء و نجباء از امام فیضیابند ولی بوسیله باب اعظمشان در هر زمان هر کس که باشد هم چنانکه همه اعضاء او از روح تو فیض - یابند ولی بوسیله قلب اول قلب بحر حرکت میآید و از اراده روح مطلع میشود و آخر قلب است که از حرکت میند سایر اعضا تابع و فیضیاب از قلبند و ما جعل الله لرجل من قلوبین فی جوفه و اگر بالفرض انگشت خود را بر روی قلب خود بگذاری و احساس حرارت هم بکنی مانعی نیست ولی فیض حیوة از مجرای طبیعی خود با انگشت میرسد و از این اتصال ظاهری که انگشت را روی قلب گذاردی نمیتواند انگشت کسب فیض نماید و همچنین انوار چراغ را که ملا حظه میکنی البته همه از فیض آتش غیبی است ولی فیض آتش غیبی اول بشعله میرسد پس از آن سایر انوار الا قدم فالأقدام نور میگیرند و اگر شنبده باشی و در اخبار متعدد وارد شده است که آل محمد علیهم السلام که اول ما خالق الله اند در جمیع مراتب ملک با تقسیم تنزل فرموده اند و در هر عالمی لباسی از سنخ اهل آن عالم پوشیده اند و قائم با امر خدا و افاضه بر خلق هستند و از خدا میگیرند و بخلق میرسانند صحیح است ولی تنزل ایشان در هر

عالمی به اشرف مراتب هر عالمی است که عرش آن عالم باشد که لطف مراتب آن عالم است و این است که در خبر است که بدن امام بلطافت عرش این عالم است و بعد از مردن هم در این خالك نمیاند پس در دوره تقبا هم که تنزل فرمایند بعرض عالم آنها تنزل میکنند و از عرش جز کرسی فیضیاب نمیشود سایر افلاك و عناصر هر يك در مقام خود افتاده اند و هر يك بواسطه و وسایط فیضیاب میشوند خلاصه که این امثال هم قدری از اذهان دو راست ولی چه کنیم اصل قضیه هم مشکل است البته امثال آن هم تا اندازه مشکل است ولی باید گفت و گوشها را آشنا کرد و علی ای حال که نایب خاص و باب فیض یکی است هم چنانکه قلب در بدن انسان یکی است و شعله در میانه انوار خودش یکی است ناطق در هر زمان هم یعنی مؤدی از طرف امام عصر عجل الله فرجه یکی است و البته در اصل موضوع هم که برای امام علیه السلام نایب خاص و باب مخصوص است اشکالی برای اهل معرفت نیست و همان است که بلفظ ناطق هم خوانده شد همچنانکه خود امام علیه السلام هم ناطق خوانده شده و در اخبار متعدد وارد است که در هر زمان امام ناطق و امام صامت است و بطور اطلاق فرموده اند که همیشه در زمین امر باین منوال بوده و بعد از این همیشه همین طور خواهد بود که امام ناطقی باید باشد و اگر امام دیگری هم هست البته صامت خواهد بود و بالا استقلال نطق نمیکند و اگر نطقی بکنند از جانب ناطق است و این است معنی صامت نه اینکه مطلب این باشد که صامت بکلی گنگ است و حرف نمیزند بلکه ممکن است نطق نایب مثل اینکه در زمان پیغمبر (ص) حضرت امیر و حسین علیهم السلام شریف داشتند اما صامت بودند و نطقشان از طرف پیغمبر (ص) بود و ناطق واحد او بود و هکذا در

زمان سلف مکرر میشد که انبیاء در زمان واحد متعدد بودند ولی البته ناطق و مرجع آنها یکی بود مثل اینکه در زمان ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلام اینطور بود و هکذا همیشه بهمین متوال بوده و خواهد بود و اخباری که در باب صامت و ناطق رسیده است عموماً مطلق است و شامل ائمه اطهار (ص) و انبیاء خدا و بزرگان و کاملین این زمان و کلیه حجتهای گذشته و آینده است و این از خصوصیات نوع حجج است نه اینکه مخصوص ائمه اثنی عشر باشد و در اخباری که بیان علت این امر را فرموده اند خوب این مطلب توضیح میشود و علاوه در اخبار بسیار دیده که اطلاق لفظ امام بر شیعه کامل هم میشود بلکه در قرآن دیده و در استعمال شایع است که بهر رئیس و پیشوا و قائدی امام میگویند و امام جمعه و جماعت بسیار شنیده و هم چنین لفظ ناطق یا شهید یا نذیر یا حجت و امثال اینها بر امثال این بزرگواران صادق است نهایت این است که حقیقت همه این الفاظ در درجه اول بر امام علیه السلام و ناطق کل و حجت کلیه اطلاق میشود و بر شیعیان ایشان بعنوان شعاعیت و حقیقت بعد از حقیقت است مثل اینکه بنور آفتاب هم آفتاب میگویند و شواهد این عرایض را اهل تحقیق میدادند و در اخبار دیده اند و امثال این مطالب امری نیست که بر ضرورت اهل بازار عرضه نمایند و صحت و سقم اینها را بدانند زیرا آنچه از ضرورت حجت شمرده شده است علم افراد مسلمین است نه جهل همالشان و این نکته دقیق را ملتفت باش که بدام شبهه اهل شبهه نیفتی ان شاء الله بهر حال مقصودم این است که ناطق و صامت برای کلیه حجتهای خداست و مخصوص بزمانی دون زمانی نیست و مخصوص بائمه اثنی عشر نیست که بگوئی در انبیاء خدا جایز است ناطقشان متعدد باشد یا اینکه در ابواب ائمه

اطهار جایز باشد که متعدد باشند زیرا علت و حدت ناطق و عدم جو از تعدد در همه جاری است و قصد این است که از طرف خداوند و حجتهای او اختلاف نباید باشد و امر پروردگار واحد است و اختلافات از طرف خلق و مجروحین است نه از طرف حجتهای خدا و اگر چه در این مقام بنای ما بر اختصار و بیان حاق مطلب بود ولی تبرکاً يك خبری را که در کتاب المبین از عوالم از علل فضل روایت فرموده است روایت میکنیم از حضرت رضا علیه السلام که میفرماید اگر بگویند چرا جایز نیست در زمین دو امام باشد یا بیشتر در يك وقت گفته میشود بعلمتهائی که از آنجمله این است که واحد فعل او و تدبیر او اختلاف نمیکند و دو نفر متفق نمیشود فعل آنها و تدبیر آنها بجهت اینکه ما نیاقتیم دو نفر را مگر اینکه همت و اراده آنها مختلف است پس اگر دو نفر شدند و قصد آنها و اراده و تدبیرشان مختلف شد و هر دو هم مفترض الطاعه باشند یکی از آنها اولای بطاعت نیست از دیگری و خود این اسباب اختلاف خلق و نزاع و مشاجره و فساد میشود و هیچکس اطاعت یکی از آنها را نمیکند مگر اینکه عصیان دیگری را نموده است پس جمیع اهل زمین عاصی میشوند و راهی بسوی طاعت و ایمان نمیابند و همه اینها از طرف خود صانع میشود که باب اختلاف را باز کرده زیرا که امر باطاعت مختلفین نموده است و از جمله علل یکی این است که اگر هر دو نفر امام باشند برای هر يك از دو خصم جایز میشود که خصم خود را دعوت نماید بسوی غیر آنکه آن یکی دعوت میکند در حکومت و هیچیک از دو امام هم اولای از دیگری نیست پس همه حقوق و حدود و احکام باطل میشود و دیگر آنکه هیچیک از دو حجت اولی بنطق و امر و نهی

و حکم نیستند از دیگری و بر هر دو واجب است که ابتدا بکلام بکنند و جایز نیست که یکی از آن دو سبقت بر دیگری گیرد زیرا که در امامت علی السوی و یک درجه هستند و اگر برای یکی سکوت جایز باشد برای دیگری هم جایز است و اگر بر هر دو سکوت جایز شد حقوق و احکام باطل میشود و حدود معطل میماند و گو یا مردم امامی برای آنها نیست تا آخر حدیث شریف و وقتی که بنا شد امر در دو امام معصوم باین کیفیت باشد در غیر ائمه اثنی عشر از انبیاء و حجج بطریق اولی امر باین منوال است و این علل در مؤمن کامل و نایب خاص امام و در همه انبیاء و ولات امر جاری است زیرا آنها هم مفترض الطاعه هستند و امر ایشان مثل فقها و مجتهدین نیست زیرا اطاعت فقها نوعاً واجب است و اطاعت شخص معین و معلومی از فقها واجب نیست و اگر در زمانی احیاناً یک فقیه پیش نیست اطاعت او واجب است و اگر متعدد هستند در زمانی اطاعت هر یک را که خواستی میکنی و کفایت میکند همانطور که عمل بر آن جاری است و بهر حال که سخن ما در اینجا در باب ناطق یعنی نایب خاص امام است که البته در هر زمانی واحد خواهد بود و اطاعت امر او مثل اطاعت امام واجب است و تخلف از امر او تخلف از امر امام و امر خداست و تعدد در وجود او جایز نیست مگر بطوری که فرموده اند که یکی ناطق باشد و دیگران صامت باشند و مطیع او باشند و اگر لزوماً در مقامی نطقی هم بکنند از جانب ناطق حقیقی باید باشد تا تولید اختلاف و فساد نشود و در این مطلب ان شاء الله برای اهل معرفت شبهه نیست و معنی وحدت ناطق اجمالاً همین است که عرض شده اینک نوع وجود

بزرگان و کمترین و تقیاء و نجباء را گفته باشند که در هر زمان باید یکی باشند هیچکس چنین چیزی نگفته بلکه موافق صریح اخبار متعددند و در بعض اخبار عدد تقیاء را در هر زمان دوازده نفر شمرده اند و در بعض اخبار زیادتر شمرده اند و اما نجباء که بیش از این اعداد بلکه تا صد نفر هم در بعض اخبار هست و هیچکس تحکم بر وحدت آنها نکرده است و اما اگر مغرضین و موردین این طور القا کرده اند که منظور آن عالم ربانی از اثبات وحدت ناطق اثبات وحدت فقهاء و علماء و مراجع تقلید و روای اخبار آل محمد علیهم السلام بوده است و فرموده باشد در هر زمان باید یکی باشد این بسیار ایراد و اعتراض احقانه است و چنین ایرادی بچنان عالم محققى نمیچسبد سهل است که یکی از علمای عادی هم چنین ایرادی نمیکند و کدام عالم یا جاهل است که چنین تحکمی کرده یا در کتابی نوشته و وحدت علم را در هر زمانی اثبات کرده باشد و این موضوع مطلقاً قابل جواب ورد و بحث نیست و اساساً نه اثبات تعدد در آنها میشود نه اثبات وحدت و هر دو قسمش ممکن است و هیچکدامش محال نیست ممکن است در یک زمانی یک قبیله بیشتر پیدا نشود و ممکن است ده نفر قبیله باشند بلکه ممکن است صد نفر و هزار نفر و ده هزار نفر الی ما شاء الله باشند و البته با اجتماع شرایط تقلید همه آنها جایز التقلید و مطاع خواهند بود بلکه اطاعت نوع آنها واجب میشود و این چه ایرادی است که بچنین عالم کاملی نسبت بدهند که مورد ملامت هر عاقلی بشوند بلی اهل غرض که منظورشان القاء شبهه و اضلال مردم است حرفهایی را که بخواهند بدست عوام الناس بدهند و آن بیچاره ها را تحریک نمایند از همین قبیل خواهد بود و حرف بیجا هم جواب زیادی لازم ندارد

ولی بر ما است که بعضی تو ضیحات لازمه را که واقعاً برای اشخاص بی غرض هم که بی اطلاع مانده اند ممکن است تولید شبهه نماید متعرض شویم و بحول و قوه خداوند خدمت ناقابل بشود و دفاعی از حق شده باشد ان شاء الله پس عرض میکنم اصل موضوع وحدت ناطق اجمالاً همین بود که عرض شد و این مطلب مطلقاً مربوط به علمای ظاهره نیست و صحیحی از وحدت یا تعدد آنها نیست و اگر باین توهم از کلمه وحدت ناطق وحشت کرده - اند و گوشتها چندان خراش داده شده است و وحشت نکنند و ان شاء الله تسکین یابند و این مطلبی است را جمع بفضایل اقباء و نجباء که اصل لزوم معرفت ایشان را حضرت علی بن الحسین علیه السلام بجا برین یزید جعفی میفرماید آیا میدانی معرفت چیست معرفت اثبات توحید است اولاً پس معرفت معانی ثانیاً پس معرفت ابواب ثالثاً پس معرفت امام را بعداً پس معرفت ارکان خامساً پس معرفت اقباء سادساً پس معرفت نجباء سابقاً تا آخر حدیث شریف و در کتب مشایخ ما اعلی الله مقامهم مفصل و مشروح بیان شده و این است مراد از رکن رابع ایمان یعنی معرفت و ولایت اولیاء آل محمد علیهم السلام که البته اول از اقباء و نجباء شروع میشود تا برسد به علمای ظاهره تا برسد بادنای دوستان و بندگان آل محمد علیهم السلام که معرفت و ولایت همه ایشان از رکن رابع است و عجب است که از این عنوان هم در اول اختلافاتی و عنواناتی پیش آمد و چه بسیار نسبتها که ندادند حق گفتند بدعت گذارده اند و خلاف ضرورت گفته اند و چه تهمتها که پناه میبریم بخدا از شر شیطان و شر این قبیل نفوس و جمعی بی غرض هم که با اهل غرض شرکت میکردند بواسطه بی اطلاعی و عدم مراجعه اخبار آل محمد علیهم السلام و اینکه در

کتب علمای سلف هم کمتر از این قبیل بیانات دیده بودند بیچارها وحشت میکردند ولی حرف حق اثر خود را تدریجاً بروز میدهد القاءات شیطان هم تدریجاً از میان میرود و حق است که باقی و ثابت میباشد همانطور که خدا میفرماید اما الزبد فیذهب جفاعة و اما ما ینفع الناس فیمکتفی الارض بهر حال که پس از آنی که عنوان رکن رابع بمیان آمد و شمه از فضائل آن بزرگواران اظهار شد که سابق بران بیان نمیشد هم چنانکه سید مرحوم (ام) در مقامیکه از فضایل نایب خاص امام ولزوم اطاعت او بیان میفرماید میفرماید سابق بر این از این بیانات نمیگردد ولی الآن زمان مستعد شده است برای اینکه قدر بیان و نه هر چه دانسته میشود گفته میشود و نه هر چه باید گفته شود و وقت آن رسیده است تا آخر فرمایش و چون بیانات آن بزرگوار و توضیحات مرحوم جد امجد (ام) قدری شایع شد ملاحظه کردی که چه غوغائی سر با گر دید برای اینکه يك کلمه حرف حقی گفته شده و حدیثی از آل محمد علیهم السلام شرح شده و بهر حال که این موضوع وحدت ناطق نیز یکی از فضائل این بزرگواران است که البته در کتب مشایخ سابقین بشرح و بسطی که مرحوم عم اکرم اعلی الله مقامه فرموده بیان نشده و علتش بی - استعدادی مردم بود تا اینکه خورده خورده مقتضی شد و بیان مختصری فرمود و همیشه تا دنیا بوده است امر بهمین منوال بوده در اوایل اسلام فضایل اشخاص آل محمد علیهم السلام را هم نمیشد بگوئی تا چه رسد بدوستان ایشان حق مسأله عصمت ایشان از ترس معاندین دین اظهار نمیشد و شنیده ام که شیخ صدوق علیه الرحمه که در زمان خودش ریاست شیعه منتهی باو میشد میفرمود خیال

دارم کتابی در اثبات سهو نبی بنو یسم و البته تقیه میفرمود و معرفت چنین شیخ عالم و محدثی به پیغمبر (ص) بیش از اینها است و لی البته مبتدیان سید و الآن الحمد لله از ضروریات مذهب شده است و عارف و عامی همه میداند بهر حال که صبر جتهای خدا زیاد است و خدام با صابرین است کم کم مطالب را میگویند و گوشزد عوام مینمایند و تحمل صدمه را هم ناچار باید بکنند خلاصه که حقیقت و حدت ناطق راجع به تقیاء و نجباء و بزرگان دین است که البته برای ایشان قطب و مرکزی است و فرض تعدد در نقطه مرکزی معقول نیست و البته این بیان مختصر ما و حشمت جمعی را کم کرد و حالا قدری مأنوس میشویم و عرض میکنیم که اشخاص تقیاء و نجباء در این زمان غیبت امام علیه السلام غایب هستند و با شخاص صهم ظاهر نیستند و هیچ تقییبی یا نجیبی هم ادعای تقابت یا نجابت ننموده مگر آنچه از چهار نفر نواب خاص امام علیه السلام که در اول غیبت تا هفتاد سال در میان شیعه معروف جمعی از شیعه بودند و ایشان را باسم و رسم و سمت نیابت خاصه میشناختند تا بعد از آنی که علی بن محمد صیمری اعلی الله مقامه که نایب چهارم بود زمان وفاتش میرسد توفیق امام علیه السلام صادر میشود خطاب باو که تا شش روز دیگر از دنیا میروی و صیت بسوی کسی مکن و برای خداوند امری است که خودش میرساند و البته جا نشین آن حضرت هم حاضر بوده منتهی امر شده بود که ظاهراً وصیت نکند و معرفی نماید و از آن وقت بنا بر معرفت صفات میشود که البته اکمل و بالغ از معرفت اسم است زیرا اسم از اعراض ظاهره است فرضاً اسم زید را یاد گرفتی این معرفت تامه نیست معرفت آن است که صفات زید را بدانی و لو اینکه شخص او را

هم ندیده باشی همان معرفت کفایت است مثل اینکه او پس قرن خدمت پیغمبر (ص) علی الظاهر نرسیده بود اما معرفت آن بزرگوار را از آنها که خدمت پیغمبر میرسیدند بیشتر داشت خلاصه اشخاص تقیاء و نجباء ناطق و مرکزی ایشان امروزه ظاهر نیستند و ما هم مکلف بمعرفت اشخاص نیستیم و کسی هم ادعای تقابت و نجابت نکند و ما نشنیده ایم پس بنا بر این و حشمتی برای هیچکس ایجاد نشود و تکلیف ماها معرفت نوعیه ایشان است و دانستن فضایل نوعیه ایشان و کمالات و خصوصیات نوع ایشان آن هم برای همه کس فرض نیست بلکه برای اهل علم و کمال و معرفت نه آن عامی که هنوز خدای خود را مثل نوری فرض میکند و فکر میکند روی آسمان هم هست و از پیغمبر و امام هم اسم بعضی را شنیده و هنوز اسم همه ائمه خود را هم ای بسا نمیداند و اصول دین و فروع دین را هنوز تشخیص نمیدهد البته معرفت تقیاء و نجباء و دانستن فضایل ایشان یا اقرار بوحده ناطق ایشان از او مطالبه نمیشود و بخصوص این همه در از نویسی میکنم که جواب همین قبیل شبهات داده شود که میگویند اگر این مسأله فرض و لازم است چرا عامه مسلمین و اهل بازار نمیدانند و از ضروریاتشان نیست من چه میدانم چرا نمیدانند حالا که جاهل هستند آیا علماء هم بیان نکنند و حالی نمایند و آیا این ایراد بر خود آن اهل غرض و طالبین ریاست وارد نیست که چرا نمیگذارند عوام اهل بازار بیایند و بشنوند و یاد بگیرند و چرا بیچاره ها را این اندازه میترسانند بلی برای این نمیدانند که مغرضین و هیئت کل شیطان نمیگذارند و لکن **لله امر هو بالغة** خورده خورده همه میداند و **لله الحجة البالغة** باری پس وحدت ناطق امر حتمی است

ولی کسی هم که نمیداند و جاهل است باین مطلب کافر نمیشود یا اگر کسی بعد از استدلال هم درست تفهیمد کافر نیست زیرا اساساً این مطلب از ضروریات عامه نیست و تا کسی امری را بطور بداهت تفهیمد میتواند انکار نماید ولی مگر اینکه منتهی بامر ضروری بشود که انکار آن مشکل میشود فرضاً اگر کسی امامت شخص امام و لزوم اطاعت او را دانست آنوقت بعضی از فرمایشات او را تفهیمد البته نباید انکار کند و این انکار کفر میشود برای اینکه فرض طاعت امام را دانسته بود خلاصه و اگر گفته شود با اینکه معرفت شخصیه ایشان لازم نیست و تقیاء و نجباء در زمان غیبت امام (م) غایب هستند و اگر کسی هم ادعای تقابت و نجابت نکرده پس چرا علمای شما اینهمه صحبت آنها را امیدارند و بیان فضایل آنها را میکنند و مردم را دعوت باطاعت و بندگی ایشان میکنند و از مخالفت ایشان میترسند بگذارند هر وقت آنها ظاهر شدند بیان فضل خود و معرفی خود را میکنند و اگر رنگی در کفش شما نیست چرا اینقدر اظهار امرشان را میکنید و سنگ تقیاء و نجباء را بسینه میزنید عرض میکنم انکان و لا بد اگر کسی بخواد بحثی داشته باشد این بحث را میتواند تا درجه داشته باشد و ناچاریم جواب بدیم پس میگوئیم اما جواب مفصل از این اعتراض در این رساله عوامانه مختصر گنجایش ندارد اما جواب مجملی که نمونه مفصل باشد این است که اولاً این بحث بر ما وارد نیست و اگر واقعاً بحثی دارند بر آل محمد علیهم السلام داشته باشند که چرا آنها اینها را در اخبار خود فرموده اند و اینهمه اصرار کرده اند و باز این هم را جمع بهمان عرض ما میشود که چرا مردم رجوع باخبار آل محمد علیهم السلام

نمیکنند و معالم دین خود را تحصیل نمیکنند و تفقه در دین نمینمایند و اگر میکردند چنین اعتراضات نمیکردند اگر تنها رجوع بتفسیر حضرت امام حسن عسکری (ع) که از معتبرترین کتب شیعه شمرده شده کرده بودند این اعتراض را بر ما نمیکردند و میدیدند از اول تا آخر آن کتاب در فضایل شیعه است و میفهمیدند که آن حضرت تهیه مقدمات غیبت فرزند خود را مینماید و میخواهد بفهماند که غیبت نزدیک است و دوره شیعیان ایشان نزدیک شده و بیان شأن آنها را میفرماید و آن مجلس درس را شروع میفرماید و آن فرمایشات را املاء میفرماید پس میگوئیم اصرار ما برای این است که آل محمد علیهم السلام اصرار فرموده اند حالا از خود ایشان پرس چرا فضایل شیعه خود را فرموده اند اگر من بگویم میگوئیم برای اینکه فضایل خود را بفرمایند چون معرفتشان بر مردم واجب بوده چاره نداشتند که بفرمایند و شیعیان نشان جزه خود شانتند و از فاضل طینت ایشان خلق شده بودند و شیعیان نشان را دوست میداشتند باین لحاظ فرمودند و از طرفی معرفت آل محمد (ص) و معرفت خدا هم برای ما حاصل نمیشد مگر از این راه باین جهت ناچار بودند بفرمایند و جهات بسیار دارد که در این رساله نمیگنجد و کتب مشایخ مخصوصاً از شاد العوام متکفل بیان آنها است و اگر بگوئیم چرا سایر علماء سلف باین درجه اصرار نداشتند و نگفتند عرض میکنم نمیدانم و اگر هم ناچار شوم بعضی جهات را میگویم و همه را نمیگویم و شاید جهات زیادی دارد و احتمالات زیاد میرود که هیچیک را بطور قطع نمیگویم ولی آدمیزاد احتمال میدهد اولاً بعضشان گرفتاری زیاد داشته اند و نرسیده اند جمعی که البته البته

تقیه داشته اند و این از جهات قطعی است جمعی شاید اهتمام زیادی در امر ولایت بدرجه که مشایخ ما داشته اند نداشته اند جمعی هم واقعاً نمیدانسته اند مگر واجب است همه علماء همه چیز را بدانند البته محیط بهمه چیز آل محمدند علیهم السلام و غیر ایشان احاطه ندارند و هر کدام از علماء تخصصی دارند یکی فقه میدانند یکی در اصول کار کرده یکی اهل حکمت است یکی ممکن است جامع معقول و منقول هر دو میشود و همه آنها احاطه بهمه علم نکرده اند یقیناً اغلبشان نمیدانسته اند و بیشتر وقتشان را مصروف احکام فروع نمودند از قبیل احکام نجاست و طهارت و معاملات و حیض و نفاس و امثال اینها و فهم مردم هم بهمین درجه ها بود و مسائل دین را هم غیر از اینها نمیدانستند حتی در آن دوره ها در مسائل توحید هم که هم مسائل است تعمقی مثل مشایخ ما (۴۱) کسی نکرده بود از عالم اصولی يك وقتی سؤال کردند بچه دلیل خدا یکی است فرمود اما یکی بودنش مجمع علیه است و اما زائد بر آن هم اصل عدم آن است بیچاره بهمین اندازه که در علم خودش دانسته بود جواب داده حالا این تکلفی است که توقع کمی هر مطلبی را همه علماء بداند این مطالب بیان آنها شأن حکمای ربانی است نه فقهاء و مجتهدین آنها اهل این مطالب و اسرار حکمت نبوده اند نمیدانند در این قیل مطالب چندان اجماعی هم از علماء نیست و همه اجماعها و اختلافها در همان مسائل طهارت و نجاست است چون تمام اوقات به بحث در همان مسائل میگذشته و باز میگوئیم این اعتراض را چرا اینجا میکنید مسائل توحید را هم علماء بیان کرده اند با اینکه معرفت ذات خداوند حاصل نمیشود بنابر این بیان صفات پروردگار را نمایند و در توحید تعمق نکنند و امام (۴۰) میفرماید چون خداوند میدانست جماعتی در آخر الزمان

میانند که تعمق در توحید میکنند سوره توحید و آیات سور حدید را نازل فرمود حالا آیا تعمق در توحید تمامیم و خدای خود را تا حد امکان نشناسیم اینکه کمال بی انصافی و دشمنی با علم است و هكذا در صفات پیغمبر و امام (۴) چرا علماء اینهمه جد و جهد کرده اند و حال آنکه آخر هم بکنه معرفت ایشان نمیرسیم ولی آیا بقدر امکان نشناسیم ائمه خود را چرا باید از انصاف خارج شوند اگر حقیقتاً بیانات مشایخ ما اعلی الله مقامهم نبود گمان میکنند قائمه برای اسلام باقی مانده بود و با بیانات اصولیه و احکام شرعیه فرعیه جواب ایرادات نصاری و خارجیین از اسلام داده شده بود و آیا اگر رحمت و جانشانیهای ایشان و کتب و رسائل متعدده که ایشان نوشتند و صفات ائمه اطهار را بیان کردند و مردم را با معرفت نمودند نبود آیا میدانید همین مبدءین جدید چه کردند بودند و بطور تمام مسلمین را گمراه کرده بودند حالا باید بگوئیم امام ما که غایب است چه لزومی دارد صفات او را بیان کرد آیا نمیدانی چرا امام تو غایب شده و باین بلیات دچار شده ایم و در جنگ دشمنان افتاده ایم برای این است که هنوز معرفت امام را حاصل نکرده ایم اگر معرفت پیدا میکردیم و اطاعتش میکردیم که البته ظاهر میشد آیا نمیدانی که امام از جهالت و نادانی من و تو مسلمان غایب شده نه از ترس دیگران امام از هیچکس نمیترسد و روزی که تشریف بیاورد دشمنان را باندک وقت از صفحه روزگار بر میدارد ولی امام از جهالت من و تو میترسد و صبر کرده تا بلکه قدری عارف بشویم و قدر او را بشناسیم مسلمان بی علم و معرفت برای چه خوب است هزار و صد سال قبل ائمه تشریف داشتند چه کردیم و چقدر استفادۀ نمودیم پس ای

برادر علم و معرفت لازم است میگویند چرا اینقدر این مسائل را میگویند
اگر نگفته بودند که همین عده قلیل مسلمان هم حالا باقی نمانده بود آیا نگاه
نمیکنند که این مبدعین جدید اغلب آنها را که گمراه میکنند از غیر
سلسله ما هستند مگر نادری از این جماعت که شاید روز اول هم مسلمانان و
مذهب را بنفای بخود بسته بوده و الا از اغلب ماها ما یوسند برای اینکه علمای
ما بحمد الله از صفات امام (ع) زیاد گفته اند و نوشته اند و ماها شنیده ایم و معرفتان
بیشتر شده و دیگر عقب امام های پوشالی نمیرسیم و اساساً میدانیم امام دارای
چه صفاتی باید باشد و چه علاماتی دارد و گوی این حرفهای شیطانی را
نمیخوریم و با این مزخرفات از دین خود نمیگذریم و همچنین معرفت ابواب
امام (ع) را ما بهتر از دیگران داریم و هر کس ادعا و عنوان بایست
کرد نمیندیریم این نعمت الحمد لله از برکات مشایخ عظام است اعلی الله
مقامهم حالا اگر بحرف این معترض بود و برای ما از صفات ابواب و
نواب و مقامات و صفات ایشان فرموده بودند میبایستی همه بایستی شده
باشیم العباد بالله ولی اغلب از مردم که نیامدند و نشنیدند بیچاره ها
گول خوردند و اغوا شدند و گمراه شدند و گناه این جماعت یقیناً
بگردن آنها است که نگذاشتند عوام بیچاره بیایند و بشنوند و با
معرفت بشوند و هنوز بعد از این تا آثار حرفهای آنها باقی است گناه همه
مردم و اضلال اینها بگردن آنها است و لکن ما میگوئیم و ما ظلمو فیما و لکن
ظلموا انفسهم و ما امیدواریم تا متمسک بذیل عنایت آل محمد علیهم السلام
و شیعیان ایشان باشیم و پیروی ایشان را نصب العین داشته باشیم از این
حوادث و حوادث غیر مترقبه دیگر محفوظ بمانیم ان شاء الله و هیچوقت

مزخرفات و تمویهات يك بابی در اذهان ماها خدشه نمیکنند ان شاء الله
زیرا اصل لفظ باب را هم بد بخت نمیدانسته و از مشایخ ما آموخته نهایت
این است کج و معوج نموده و ادعای بیجا کرده و خداوند رسواشان
میکنند و این رویه هر باطلی است که حرف حقی را میآموزند و مغشوش
میکنند و اسباب گمراهی مردم را فراهم میکنند ولی حرفهای شیطانی
چون اساس و ریشه ندارد از میان میرود و حق ثابت باقی میماند چنانکه
خداوند میفرماید **ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا
اتمى القى الشيطان فى امنيته فى نسخ الله ما یلقى الشيطان ثم یحکم
الله اياته و الله علیهم حکم لیجعل ما یلقى الشيطان فتنة للذین فى
قلوبهم مرض و القاسیه قلوبهم و ان الظالمین لفی شقاق بعدد
باری ابواب و نواب امام در غیبت امام غایبند اما فضایلشان گفته میشود
که اذهان مردم قبلاً آشنا شود و خورده خورده صاحب معرفت بشوند
و هیچوقت سنت پروردگار بر این جاری نشده که این مردم ناقص
جاهل آنرا مطلبی را بیاموزند مدتها و سالها باید گفت و ذهن آنها را
حاضر کرد و خورده خورده عادت نمایند و فرار و شانس آنها تمام
شود آنوقت حاضر بشوند و حقی را بشنوند و باید وحشت آنها را تمام
کرد زیرا حرف حق در اول تلخ میآید بذائقه آنها ولو اینکه در متن واقع
از غسل شیرین تر است ولی فعلاً ذائقه ها فاسد است باید کم کم اصلاح
کرد و بعلاوه میگوئیم معرفت قبایه و نجیاء و ابدال و او تاد امر و زه حتم
نیست و بمعرفت نوعه آن هم از اهل کمال و معرفت قناعت میشود چرا
اینطور است برای اینکه هنوز جاهلیم و همین امنت سر غیبت امام که نه**

ابواب او را میشناسیم نه خود او را و اگر صفات آنها را میدانستیم البته اگر ظاهر میشدند میشناختیم زیرا میگوئیم غایبند العیاذ بالله معدوم که نیستند در میان همین مردمند حتی خود امام هم در میان مردم است و در حدیث میفرمایند در بازارهای شماره میرود و بر فرشهای شامگام میزند معطلی در این است که ما بشناسیم و شناختن امام بشناختن ابواب و نواب او است شناختن آنها با بیان صفات آنها میسر میشود و باید عرض کنم و بدانید که غیبت ابواب و نواب ما تمد غیبت امام نیست و غیر آن غیبت است و چاره نیست این نکته را هم باید بگوئیم اما غیبت امام علیه السلام غیبتی است که امر و زه بشخصه و صفا نه غایب است اما ابواب امام علیه السلام باشخاصهم اگر چه غایب باشند اما بصفا نهم برای عامه مردم غایبند زیرا نشیده اند و استعداد ندارند اما چون بیان صفات آنها تا حدی در حیز امکان بوده و بیان هم شده است حتم نیست برای همه کس غایب باشند اما خودشان که عرض کردم موافق فرمایش امام علیه السلام در هر زمانی جماعتی هستند و متعددند و یک دیگر را مسلماً میشناسند نهایت ما آنها را نمیشناسیم و البته صفات ایشان را که علماء ذکر کرده اند و در اخبار آل محمد علیهم السلام بیان شده و اشخاصی هم که اهل معرفت بشوند ممکن است تدریجاً ترقی کنند تا آنجا برسند که آنها را بشناسند و یک نفر از سنخ آنها بشوند و پیغمبر (ص) میفرماید رب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و اصل علت غائی بیان صفات ایشان همین است که قوا بل مستعدّه تجر یک شود و ترقی نماید و شاید خدا خواسته باشد بجائی برسند و اعوان و انصار و بندگان امام زیاد شوند تا برسند

بآنجا که عده آنها تکمیل شود و همین که بسپرد و سیزده نفر برسند اصحاب امام علیه السلام موافق و عده که فرده اند موقع ظهور خواهد شد و عالم گلستان میشود ان شاء الله بهر حال پس باین جهات و جهات دیگر که از حدود فهم ناقص این ناچیز خارج است علمای اعلام سعی خود را در این باب مبذول داشته اند و اعتراضات و واردات و تهمت‌ها و غیبت‌ها و همه پیش آمده‌های سوء از طرف جهال یا اهل غرض را کان لم یکن پنداشته اند بمصداق آیه شریفه **ولا یلتفت منکم احد و اءضوا حیث تقو مرون** اعتنا با این مطالب نمیکند پس خلاصه مطلب این شد که ابواب امام برای عامه مردم غایبند ولی ممکن است اهل معرفتی در زمانی پیدا شود و ایشان را بشناسد و دلیلی نیست بر اینکه امکان ندارد کسی آنها را در این ایام بشناسد مثل اینکه امام را نمیشناسد منتهی این است که ما نمیشناسیم و همچنین دلیلی نداریم بر اینکه یکی از آنها یا بیشتر از یکی در صورت و لباس علمای هم هیچوقت ظاهر نشوند و نباشند و کیست که این ادعای علم غیب را بکند که بگوید البته نیستند شاید گاهی بلباس علم و بصورت فقیه یا مجتهد در میان مردم باشند بلی ادعای تقاب و نجابت و اظهار مقام خود را نمیکند منتهی آنچه دلیل بر آن قائم است همین است و لامن و نواز کجا میفهمیم فلان عالم متقی زاهد که خلاف شرعی و حرکت خلاف اعتدالی از او ندیده حتم کنی که این صاحب هیچ مقام دیگر هم نیست زیرا بنا نیست در پیشانی اشخاص بنویسند که این صاحب فلان مقام است ماز کجا میتوانیم این شهادت نفی را بدهیم بلی ماز خودمان خبر داریم که او را نمیشناسیم و هنوز آنجا نرسیده ایم

که اقیب یا نجیب بشناسیم و کسی هم که ادعائی نکرده پس ما ادعای بیجا در باره اشخاص نباید بکنیم زیرا ادعایینه لازم دارد و یینه در دست نیست و خود این ادعا مکتب انسان میشود خود او هم که فرض این است قبول ندارد پس حرف بیجا نباید زد ولی عرض من اینجاست که نمیتوانیم حتم کنیم که بلباس علما و فقها البته ظاهر نمیشوند و این تحکم است بلکه امکان دارد شخص ناطق و احد گاه در میانه مردم نطق کند و امکان دارد از اعوان و انصار و سایر ثقیان یا نجبای اخبار يك نفر بنیابت از او نطق نباید بلکه ممکن است دو نفر یا ده نفر یا بیشتر یا کمتر از همین قبیل نواب در بلاد مختلفه داشته باشد و مشغول خدمت باشند و هیچیک از اینها محال نیست ما و تو هم باید مشغول کار و بندگی خود باشیم و همانطور که عرض شد اگر خودمان تکلیفات دینی خود را موافق اخبار آل محمد علیهم السلام میدانیم فقها المراد اگر نمیدانیم عالم و راوی صادقی دست بیاوریم و از او بگیریم و تقلید کنیم و وظیفه خود را انجام دهیم و این اعتقاد را هم در دل خود محکم داشته باشیم که برای امام ما نایب خاص هم هست و واحد هم هست و همیشه از خداوند توفیق معرفت او را بخوایم و در راه او سعی و جاهد باشیم اما این مربوط با تقلید در احکام شرعی نیست و شاید سابقاً از عرض ما دانستی که هیچکس تحکم نکرده که همه باید از آن ناطق و احد و نایب خاص تقلید کنند زیرا که او غایب است و ممکن هم نیست همه مردم در دنیا از يك نفر تقلید کنند و برگرد يك نفر باشند و خداوند اینطور قرار نداده و هیچ عالمی هم اینطور نفرموده و این تهمت را هم نفر يك عالم کامل بزرگ از علمای آل محمد علیهم السلام که مداد قلمش

از هاء شهد او افضل است و حق بسیار برگردن اسلام و مسلمین دارد نزد جائی که خداوند میفرماید از هر فرقه يك طایفه باید بروند و تحصیل فقه در دین نمایند کیست که دیگر تحکم بوحدهت فقیه و مرجع تقلید نماید و کسی حکم کرده که همه کس باید تقلید يك فقیه بنمایند البته مراجع تقلید متعدد حالا اگر در مقامی هم بینی که عالمی را و حید یا فرید یا واحد خوانده باشند مانعی ندارد و از این القاب برای علما معمول است و مینویسند و ممکن است معنی صحیح هم داشته باشد و مصداق هم داشته و معنی آن این است که در میانه علما و احد است یا در میانه فقها فرد است نه این است که مراد این باشد که واحد ناطق باشد یعنی نایب خاص باشد نعوذ بالله و هیچوقت چنین اراده نشده و سابقاً عرض شد که در هر مورد کلام حکیم را باید حمل بر معنی مناسب نمود نه اینکه از بی بیا نه بر آیند و بمحض اینکه لفظ متشابهی دیدند بیرونی متشابه نمایند بلکه متشابه را باید عرض بر محکم نمایند و مراد حکیم را بفهمند و اگر تفهیمند سوال کنند و همچنین ممکن است گاهی لفظ ناطق را بر عالمی یا فقیهی اطلاق نمایند البته این هم صحیح است هر عالمی البته ناطق است و مسلم از جانب کسی سخن میگوید ولی نه این است هر جا که گفتند ناطق مراد آن ناطق حقیقی است البته ناطق حقیقی ممکن است گاهی ناطق ظاهری هم باشد ولی هر ناطق ظاهری ناطق حقیقی نیست پس خوب است ملتفت باشند و انصاف را پیشه خود نمایند و بهر حال که علما و فقها و ناطقین از طرف خدا یا شیطان متعددند و همیشه متعدد بوده اند و فعلاً هم بنای دنیا بر این است و قضای پروردگار تغییر داده نمیشود گوا اینکه حکیم میتواند اثبات

ناید که اگر مرجع تقلید هم در دنیا و در میان مسلمین یکی بود بهتر بود و اختلافات بکلی از میان میرفت و عظمت و ابهت اسلام هزار درجه بالاتر میرفت و مسلمین تقویت میشدند و گمان ندارم عاقلی هم باشد که انکار این معنی را نماید اما خیر نمیشود زیرا در این ایام خداوند اینطور نخواسته و ائمه ما این طور نخواسته اند و حکمت فعلاً بر همین وجه است که میبینی و اختلافات باید باشد و امام علیه السلام میفرماید نحن اوقفنا الخلاف بینکم و لولا ذلك لاختد برقابکم و یاها و عده داده اند که هر وقت نوبت ظهور حق رسید و امتحانات انجام شد و مؤمن و کافر از یک دیگر زائل شدند و ایام هدیه و تقیه سپری شد آنوقت امام شما ظاهر میشود و همه را بر امر واحد جمع میکند و کفار را عذاب میکنند اما هنوز وقت این آرزوها نرسیده و وقتی که امام ما هنوز همین طور خواسته باشد این اختلاف باشد فقها و علما و مراجع باید متعدد باشند و هیچکس حکم بوحده ناطق در ظاهر نکرده و نمیکند و شریعت تقیه هنوز اجازه نمیدهد ولی میتوانم عرض کنم که این مطلبی است که خداوند فطرت نوع قرار داده است مثل فطرت توحید و این هم متمم فطرت توحید است نمی بینی چطور طبیعتاً و فطرتاً همه مردم همیشه عقب اعلم میگرددند و میخواهند حکماً تقلید اعلم نمایند و اغلب هم خیال میکنند اعلم را پیدا کرده اند ولی اغلب علما حکم باین نکرده اند و مشایخ ما هم نفرموده اند و اصلاً میگوئیم با اینکه تقلید اعلم اولی هم باشد اما اطلاع بر شخص اعلم محال است و در وسع ما نیست این است که تقلید هر عالم و راوی و ققیهی که جامع شروط باشد تجویز میکنیم و تحکم نمیکنیم که البته اعلم باشد و مقصودم از این

جمله بیان تمایل فطرت بود بلی اگر در ظاهر هم امر بهمین طور جاری میشد خوب بود و حکم واقعی برود گارم همین است ولی امروز بایستی با حکام نفس الامری سلوک نمود و بر فرض کسی حکم واقعی را هم بدانند حکم بآن نمیکند هیئات هنوز چیزها از عقب داریم و خدا میفرماید و لنبلو نکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال و الانفس والتمرات و بشر الصابرين عرض میکنم بالاترین نقصها و کسرهای ما همین اختلاف ما است که موجب نقص اموال و انفس و ثمرات ما است و اگر بر یک طریقۀ عموماً مستقیم میشدیم آب خوش گوار میآشامیدیم چنانکه خداوند میفرماید و انساوا مواعلی الطریقه لا سقینا هم ماء غدقاً خلاصه که طول کلام و تذکر این احوال موجب ملال است سخن را کوتاه کنیم اولی است بلی در حتم کلام یک نکته باقی داریم آنرا هم نهفته نمیداریم و متوکلان علی الله و طلباً لمرضاة میگوئیم و آن این است که البته علماء و فقهاء و مراجع متعدد هستند و بوده اند و باید هم متعدد باشند و سنت پروردگار تغییر نمیکند ولی شخص متدین هو شیار گاهی در باره متعددین دقیق میشود و موارد اختلاف آنها را ملاحظه میکند اما اختلاف در جزئیات احکام شرعی و امور نظریه که در میان علماء هست البته مهم نیست و قسمتی از اینها در خود اخبار است و از طرف ائمه اطهار اتفاق شده ولی اختلافات دیگری مشاهده میکنند که از این حدود بالاتر است و میبینند که ای بسا در مسائل مهم طرفین تقیض را گرفته اند و هر دو حق نمیگویند چرا که اجتماع تقیضین محال است و هر دو بر باطل نیستند زیرا ارتفاع تقیضین هم محال است و

بعلاوه حق هم از عالم مرتفع نمیشود و خداوند ابا فرموده و اینجا است که شخص عاقل با حزم و با احتیاط کنجکاو می کند و دو قول مختلف یا اقوال مختلفه را بنا بر اینکه در مسأله اختلاف باشد که مناط کفر و ایمان است با موازین منصوبه از طرف خداوند و حجج او میسجد هر کدام مطابق شد او را میگیرد و بقیه را ترك میکند و محقق است که حرف حق که از جانب پروردگار است بالاخره یکی است و لو کان من عند غیر الله لو جدوا فیه اختلافاً کثیراً پس اختلافات همه از نزد غیر خدا است و حرف حق یکی میشود زیرا که خدا یکی است پیغمبر او یکی است کتاب خدایکی است قبله هم یکی است در میان اقوال مختلفه هم قول حق یکی است و آیا خداوند امر با اختلاف فرموده پس اطاعت کرده ایم یا نهی از اختلاف فرموده و عصیان و رزیده ایم و این مراتب البته مؤمن موحد که دین را امر واقعی پنداشته است و از پی حقیقی هست همیشه نصب العین خود خواهد داشت و بهمین جا کلام را ختم میکنیم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین و رهطه المخلصین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین تمام شد بر دست مؤلفش بنده مسکین مستکین ابوالقاسم بن زین العابدین ابن کریم اعلی الله مقامهم حامداً مصالماً مستفراً در شب یکشنبه ششم شهر شعبان المعظم هزار و سیصد و شصت و دو هجری علی مهاجرها الصلوة والسلام

در چاپخانه سعادت کرمان

طبع گردید

جہادی الاولی ۱۳۶۳

فہرست مطالب کتاب

اجتہاد و تقلید

صفحه	
۲	در بیان علت تألیف کتاب
۶	﴿باب اول﴾ در منشاء اجتہاد و تقلید
»	فصل در معنی لغوی و اصطلاحی اجتہاد
۱۲	فصل در اینکه اجتہاد در زمان پیغمبر (ص) نبوده
۱۵	فصل در اینکه اساس اجتہاد بعد از پیغمبر (ص) پیدا شده
۱۷	فصل در ذکر بعض روایات اہل سنت کہ مؤید مطالب فصل سابق است
۲۶	فصل در ذکر احادیث و آراء بر اینکه اجتہاد بعد از پیغمبر پیدا شده
۳۶	فصل در بطلان اصل و اساس اجتہاد
۳۹	فصل در اینکه شیعه در زمان ائمه مأمور بگریستن روایات ایشان بودند و مدار عمل آنها هم بر این بود
۴۷	فصل در بیدایش اجتہاد در عامه و سرایت آن در شیعه
۵۶	فصل در اینکه اجتہاد در اسلام در اول جایز نبوده و حالاً هم نیست
۵۹	فصل در اجماع علماء بر حرمت عمل بمظنہ
۶۳	فصل در رد استدلال صاحب تنبیح بر انقلاب اصل حرمت عمل بمظنہ

صفحه	
۶۷	فصل در رد استدلال عقلیه بعضی از مجتهدین
۷۳	فصل در رد بعضی از ادله عقلیه که بر جواز عمل بمظنه اقامه کرده اند
۸۶	فصل در تتمیم مطلب فصل سابق
۹۴	فصل در اینکه ریخته فساد مسامحه در معرفت اصول مذهب است
۱۰۰	فصل در اینکه پیغمبر و ائمه اطهار (ع) بضرورت اسلام و مذهب اول ما خلق الله اند
۱۱۱	فصل در لزوم تحصیل علم و یقین
۱۱۰	فصل در اینکه مراد از علم در فصل سابق علم عامی است نه عقلی
۱۱۹	فصل در اینکه اصحاب در تصحیح اخبار بر دو فرقه شده اند مجتهدین و اخباریین
۱۲۰	فصل در اینکه برای صحت خبر معانی متعدده است
۱۲۸	فصل در صحت عمل با اخبار آحاد
۱۳۲	فصل در بعضی ادله عقلیه مأخوذه از کتاب و سنت در تصحیح اخبار
۱۳۶	فصل در تتمیم مطلب فصل سابق
۱۲۸	فصل " "
۱۴۱	فصل " "
۱۴۲	فصل " "
۱۴۵	فصل در دلیل تسدید بر صحت اخبار
۱۵۸	فصل در استدلال بر صحت اخبار بدلیل مجادله باللقی هی احسن
۱۶۱	فصل در بیان مطالب فصول سابق بزبان اهل اصول
۱۶۵	فصل در اینکه در جزئیات احکام هم اعتماد و اطمینان بقول شخص



تفه و امین حاصل میشود

۱۶۸	فصل در اینکه روایت خبر از تفه محتاج با جازه مخصوصی از او نیست
۱۷۱	فصل در فهم معانی قرآن و اخبار
۱۷۹	باب دوم در تقلید میت
۱۷۹	فصل در عدم جواز اجتهاد و تقلید بمعانی مذکوره در کتب اصول
۱۸۲	فصل در ذکر اقوال اصحاب در جواز و عدم جواز تقلید میت
۱۸۵	فصل در ادله اصحاب بر عدم جواز تقلید میت
۲۰۱	فصل در استدلال بر جواز تقلید میت
۲۰۹	فصل در معنی فرمایش شیخ جلیل و سید نبیل (۱۴۱) در تقلید میت
۲۲۸	فصل در لزوم وجود فقیه و راوی جامع شرایط در هر زمان
۲۳۹	خاتمه خلاصه مطالب کتاب
۲۵۵	تتمیم در معنی و حدت ناطق



